



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



گزشتہ، حال و آئندہ

مؤلف: اوی این محمد
Ovey N. Mohammed

مترجم: امیر عباس اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روابط بين اسلام و مسيحيت گذشته، حال و آينده

نويسنده:

اوى ان محمد

ناشر چاپي:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روابط بین اسلام و مسیحیت گذشته، حال و آینده
۸	مشخصات کتاب
۸	پیشگفتار مترجم
۱۱	پیشگفتار نویسنده
۱۵	فصل اول: اسلام (معرفی اسلام برای مسیحیان)
۱۵	محمد(صلی الله علیه و آله)
۱۶	محمدی که مؤذن از او یاد می کند کیست؟
۲۱	قرآن
۲۹	احکام اسلام
۳۲	سنی و شیعه
۳۶	تصوف
۴۹	فصل دوم: پیشینه تاریخی
۴۹	مسیحیت قبل از اسلام
۵۷	ظهور اسلام
۶۵	جنگ های صلیبی
۶۹	امپراتوری عثمانی
۷۶	تجدید حیات اسلام
۷۹	فصل سوم: موضوعات مربوط به الهیات
۷۹	تصویر منفی از اسلام
۸۴	آواهای صلح جویانه
۸۹	حکایت ابراهیم(علیه السلام)
۹۶	بازنگری وحی
۱۰۰	اسلام و ادیان صاحب کتاب

۱۰۶	واتیکان دوم و ادیان جهان
۱۰۹	کلام مسیحی در خصوص اسلام
۱۱۲	حضرت عیسی(علیه السلام)، حضرت محمد(صلی الله علیه و آله)، و قرآن
۱۲۲	فصل چهارم: آینده پیش رو
۱۲۲	مسلمانان
۱۳۱	پروتستان ها
۱۳۶	کاتولیک های رومی
۱۴۳	مردم آمریکای شمالی
۱۶۵	نقد کتاب روابط اسلام و مسیحیت یا توصیفی دیگر از اسلام
۱۶۵	مقدمه
۱۹۰	«اسلام مصحح انحراف ادیان»
۱۹۳	تعالیم قرآن و براهین عقلی
۱۹۸	«اسلام و مسیحیت»
۱۹۸	خدای اسلام و مسیحیت
۲۰۲	اسلام و مصلوب شدن مسیح
۲۰۷	مسیح در قرآن
۲۱۱	قرآن دربارهٔ مریم(علیها السلام) و عیسی(علیه السلام)
۲۲۱	انسان و گناه
۲۲۴	مسألهٔ نجات
۲۲۹	اسلام و زندگی
۲۳۶	نمونه هایی از احکام جامع اسلام در اجتماع
۲۳۸	اسلام و عقل گرایی
۲۳۸	اسلام و مساوات
۲۴۰	اسلام و علم
۲۴۲	«اسلام یک دین غنی»
۲۴۳	اسلام دین جامع

روابط بین اسلام و مسیحیت گذشته، حال و آینده

مؤلف: اوی ان محمد

مترجم: امیرعباس اکبری

ناشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

پیشگفتار مترجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

متن این کتاب، ترجمه ای است از کتاب «روابط بین اسلام و مسیحیت»⁽¹⁾،

اثر اوی ان محمد⁽²⁾ و نقدی از مترجم.

نویسنده که یسوعی کانادایی است تلاش در برانگیختن مسیحیان و مسلمانان به منظور انجام بررسی و بازنگری در روابطشان دارد اما موانع و فرصت هایی پیش روی روابط معاصر مسلمانان و مسیحیان قرار دارد. برخی موانع از این ناشی می شود که اکثر مسیحیان به رغم ارتباط طولانی بین دو جامعه، فهم بسیار اندکی از دین مسلمانان دارند. به منظور کمک به آمادگی مسیحیان برای گفتگو با مسلمانان، فصل اول کتاب، اسلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیامش را معرفی می کند، جایگاه شریعت را بررسی می کند، فهم اسلامی از وحی و نقش آن در متحد کردن جامعه اسلامی را به طور خلاصه شرح می دهد و چگونگی تقسیم امت اسلامی به سنی و شیعه و تفاوت آنها با یکدیگر را بیان می کند. چون عالم معنویت حوزه ای غنی برای گفتگوست، فصل اول در این معرفی، طریقت صوفیه به سوی خدا را بررسی و آن را با شیوه های معنوی موجود در کتاب مقدس و سنت مسیحیت، از جمله تمرین های معنوی سنت ایگناتیوس لویولا مقایسه می کند.

همچنین نویسنده موانع موجود را که به علت سرگذشت روابط و مناسبات ناخوشایند گذشته بین مسیحیان و مسلمانان به دلایل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نیز دینی به وجود آمده است را بیان می کند. چون این موانع همچنان در گفتگوهای جاری وجود دارند، وی آنها را به طور برجسته نشان می دهد.

ویسنده در فصل دوم موانع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را مورد تأکید و توجه قرار می دهد و به طور عینی تر مسائل ذیل را بررسی می کند:

واکنش مسیحیان به تنوع فرهنگی و دینی قبل از ظهور اسلام، واکنش مسلمانان به همین موضوعات بعد از ظهور اسلام، مواجهه مسیحیان غرب با اسلام از طریق جنگ صلیبی، تأثیری که دانش اسلامی بر پیشرفت تفکر غربی داشت، جایگاه مسیحیانی که تحت فرمانروایی عثمانی ها می زیستند، تسلط غرب بر جهان اسلام از طریق استعمار و نقشی که مبلغان مسیحی در تحلیل و تضعیف دین اسلام ایفا

کردند، دلایل فروپاشی امپراتوری عثمانی بعد از جنگ جهانی اول و نیز دلایل احیای مجدد اسلام بعد از جنگ جهانی دوم.

این فصل با نگاهی اجمالی به مسأله حقوق بشر در مسیحیت و اسلام به پایان می‌رسد زیرا پیروان هر دو دین با همدیگر برای مواجهه با آینده در آستانه هزاره سوم این عصر مشترک تلاش می‌کنند.

نویسنده در فصل سوم موانع دینی موجود در این مواجهه را بررسی می‌کند و دلایل عدم پذیرش اسلام از سوی مسیحیان تا قرن بیستم را به خوبی مورد کندوکاو قرار می‌دهد. وی سپس تلاش می‌کند تا تبیین کند که چرا کاتولیک‌ها پس از فروپاشی استعمار از فرصت استفاده کردند تا اعتقادات سازنده اسلامی را گسترش بدهند، اعتقاداتی که نه تنها اسلام را به عنوان بخشی از طرح و تدبیر نجات الهی در بشر می‌پذیرد بلکه کاتولیک‌ها را آزاد می‌گذارد تا نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) بعد از عیسی (علیه السلام) و نیز قرآن را به عنوان

ص: 1

Muslim-Christian Relations . -1

Ovey N. Mohammed . -2

وحي بعد از اناجيل بپذيرند. نويسنده تلاش مي کند تا نشان دهد که اين

نگرش مثبت به اسلام، مبتني بر درك جديد کاتوليك ها از وحي و نقش روح القدس در نجات است. وی همچنين بررسي مي کند که آیا درك جديد از وحي مي تواند با نگرش قرآني سازگار باشد و سعي دارد تا تبين کند که چرا ابراهيم(عليه السلام) يا همان جد مشترك ديني ما مي تواند نقشی قاطع در ايجاد اتحاد بين پيروان اين دو دين ايفا کند.

نويسنده در فصل چهارم چشم اندازهاي همکاري مسلمانان و مسيحيان را با تأمل در چگونگي ديدگاه هاي مسلمانان و مسيحيان در باب نجات بررسي می کند و موارد ذيل را مورد توجه قرار مي دهد:

ملاحظه نگرش مسلمانان در اين موضوعات، واکنش پروتستان ها به اين موضع، چگونگي تفاوت واکنش کاتوليك هاي روم با واکنش پروتستان ها، و اینکه چگونه اين تفاوت مانع تلاش هاي پروتستان ها و مدرسان تلاش هاي کاتوليك ها در پيشبرد روابط بين مسيحيان و مسلمانان مي شود.

فصل چهارم با تمرکز بر مواجهه مسيحيان و مسلمانان در آمريکاي شمالي و انگلستان پايان مي يابد.

در آخر نیز مترجم فصلی را به عنوان نقدي کلی در بيان برگزیدگی اسلام میان همه ادیان و ویژگی های جهانی بودن و جاودانی بودن اسلام و توافق آن با عقل و فطرت و طبیعت می آورد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هیچ گفتگویی میان ادیان، ضروری تر از گفتگوی پیروان دو جامعه بزرگ دینی یعنی مسیحیان و مسلمانان نیست، چون آنها با هم جامعه ای را تشکیل می دهند که تقریباً نیمی از جمعیت جهان را دربر گرفته است. اگرچه هر دو جامعه به سرعت در حال رشد هستند اما اسلام از مسیحیت سریع تر رشد می کند. اسلام محدود به خاورمیانه نیست. اسلام همچون مسیحیت در میان همه ملل عضو دارد.

اکثر مسلمانان در جنوب و غرب آسیا و همچنین غرب و شرق آفریقا زندگی می کنند. کشور اندونزی با جمعیتی حدود صد و پنجاه میلیون نفر بیشترین جمعیت مسلمانان را در خود دارد. جامعه مسلمان هند نیز اگرچه در اقلیت است اما جمعیتی صد و بیست میلیون نفری را تشکیل می دهد که این رقم بیش از جمعیت مسلمانان عرب خاورمیانه است. کشورهای پاکستان با جمعیتی حدود صد میلیون و بنگلادش با تقریباً نود و دو میلیون مسلمان به ترتیب در رتبه های بعد قرار می گیرند. در شمال صحرای ساهارا در قاره آفریقا جمعیت مسلمانان در حدود صد میلیون نفر و در جنوب این صحرا نیز نزدیک به صد و سی میلیون نفر است. در شصت کشور نیز این مسلمانان هستند که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند. همچنین در میان پانزده ملت دیگر اقلیت چشمگیری از مسلمانان وجود دارد. در قاره اروپا هم به طور کلی و عملاً در هر کشور اروپایی، اسلام اکنون دومین دین بزرگ است. جمعیت شناسان سال ها قبل پیش بینی کردند که در سال های نخست قرن بیست و یکم مسلمانان از یهودیان که دومین جامعه بزرگ دینی در ایالات متحده و کانادا هستند پیشی خواهند گرفت. امروزه تنها پانزده درصد جهان اسلام در خاورمیانه زندگی می کنند.

اینها ابعاد جهانی گفتگوی اسلام و مسیحیت است. بنابر این حتی از نظر عملی نیز موضوعات مهمی که پیش روی جهان به طور روز افزون همبسته ما قرار دارد باید همه مسیحیان و مسلمانان را برانگیزاند که در روابطشان با یکدیگر بررسی و تجدید نظر کنند.

این کتاب تلاشی برای این بررسی است و موانع و فرصت هایی را که پیش روی روابط معاصر مسلمانان و مسیحیان قرار دارد مورد مطالعه دقیق قرار می دهد. برخی موانع از این ناشی می شود که اکثر مسیحیان به رغم تاریخ طولانی ارتباط بین این دو جامعه، فهم بسیار اندکی از دین اسلام دارند.

به منظور کمک به آمادگی مسیحیان برای گفتگو با مسلمانان، فصل اول به طور مختصر اسلام را به مسیحیان معرفی می کند. این فصل محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان یک فرد، پیامش را آن گونه که در قرآن ذکر شده است و امتش را بررسی می کند. علاوه بر این، توضیح جایگاه شریعت در فهم اسلامی از وحی و نقش آن در متحد کردن جامعه اسلامی، چگونگی تقسیم امت اسلامی به سنی و شیعه و تفاوت آنها با یکدیگر در ادامه فصل اول خواهد آمد. به این دلیل که عالم معنویت حوزه ای غنی برای گفتگوست،

این مقدمه طریقت صوفیه به سوی خدا را بررسی و آن را با شیوه های معنوی موجود در کتاب مقدس و سنت مسیحیت، از جمله تمرین های معنوی سنت ایگناتیوس لویولا (1)

مقایسه خواهد کرد.

اما برخی موانع نیز در این میان وجود دارند و دلیل آن هم این است که سرگذشت روابط و مناسبات گذشته بین مسیحیان و مسلمانان چندان خوشایند نیست و این مسأله علل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دینی دارد. چون این موانع همچنان در گفتگوهای جاری وجود دارند، بررسی ما نیز برخی از آنها را مورد توجه قرار می دهد.

فصل دوم موانع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را مورد تأکید قرار می دهد. این فصل به طور عینی تر مسائل ذیل را بررسی می کند:

واکنش مسیحیان به تنوع فرهنگی و دینی قبل از ظهور اسلام، واکنش مسلمانان به همین موضوعات بعد از ظهور اسلام، روبه رو شدن مسیحیان غرب با اسلام از طریق جنگ های صلیبی و تأثیری که دانش اسلامی بر پیشرفت تفکر غرب داشت، جایگاه مسیحیانی که تحت فرمانروایی عرب ها و عثمانی می زیستند، تسلط غرب بر جهان اسلام از طریق استعمار و نقشی که مبلغان مسیحی در تحلیل و تضعیف دین اسلام ایفا کردند، علل فروپاشی امپراتوری عثمانی بعد از جنگ جهانی اول و نیز علل احیای مجدد اسلام بعد از جنگ جهانی دوم.

فصل دوم با نگاهی به مسأله حقوق بشر در مسیحیت و اسلام به پایان می رسد، زیرا پیروان هر دو دین با همدیگر برای مواجهه با آینده در آستانه هزاره سوم این عصر مشترک تلاش می کنند.

فصل سوم موانع الهی موجود در این مواجهه را بررسی می کند. همچنین در این فصل دلایل عدم پذیرش اسلام از سوی مسیحیان دقیقاً تا قرن بیستم مورد کندوکاو قرار می گیرد. سپس به این سؤال پاسخ داده می شود که چرا کاتولیک ها پس از فروپاشی استعمار از فرصت استفاده کردند تا اعتقادات خوش بینانه ای را درباره اسلام گسترش بدهند، اعتقاداتی که نه تنها اسلام را به عنوان بخشی از برنامه رستگاری خداوند برای بشر می پذیرد بلکه کاتولیک ها را آزاد می گذارد تا نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) بعد از عیسی (علیه السلام) را بپذیرند و قرآن را به عنوان وحی بعد از اناجیل قبول کنند. این فصل در تلاش است تا نشان دهد که این نگرش خوش بینانه به اسلام، مبتنی بر فهم کاتولیکی جدیدی از وحی و نیز نقش روح القدس در رستگاری است. همچنین اینکه آیا این فهم جدید از وحی می تواند با دید قرآنی سازگار باشد یا خیر در این فصل بررسی می شود. علاوه بر این فصل سوم سعی دارد تا تبیین کند که چرا ابراهیم (علیه السلام) یعنی جد مشترک دینی ما می تواند نقش سرنوشت سازی در نزدیک کردن این دو جامعه دینی بزرگ ایفا کند.

فصل چهارم چشم اندازهای همکاری مسلمانان و مسیحیان را با تأمل در این مسأله که چگونه دیدگاه های آنها در باب رستگاری، رسالت و گفتگو می تواند به طور منفی یا مثبت بر این چشم اندازها تأثیر بگذارد مورد توجه قرار می دهد. این کار با بررسی مسائل ذیل انجام می شود:

مطالعه دیدگاه مسلمانان در باب رستگاری، رسالت و گفتگو، واکنش پروتستان ها به این موضع مسلمانان، چگونگی تفاوت در واکنش کاتولیک های روم با واکنش پروتستان ها و اینکه چگونه این

تفاوت مانع تلاش پروتستان ها و موجب کمک به کوشش کاتولیک ها در پیشبرد روابط بین مسیحیان و مسلمانان می شود. در نهایت این فصل با تمرکز بر مواجهه مسیحیان با مسلمانان در آمریکای شمالی و انگلستان پایان می یابد.

من به عنوان یک یسوعی (1)

کانادایی، هنگام نوشتن مطالب این کتاب، خوانندگان مسیحی آمریکای شمالی و انگلستان را به عنوان مخاطبان آن در نظر داشتم اما در فضای گفتگو امیدوارم که آنچه نوشته ام مورد توجه مسلمانان نیز باشد. در پایان دوست دارم که مراتب تشکر خود را از ویلیام آر باروتز (2) سردبیر اربیس بوکس (3)

به دلیل دعوت از من برای نوشتن این کتاب و به علت تشویق ها و پیشنهادات بسیار ارزشمند وی هنگام تألیف این کتاب ابراز کنم.

ص: 5

1- Jesuit .؛ انجمن عیسی (معروف به یسوعیان و همچنین ژزویت ها) فرقه ای مذهبی وابسته به کلیسای کاتولیک است. اعضای این فرقه را یسوعی، به معنی سربازان مسیح و پیاده نظام پاپ می نامند. علت این نام گذاری این است که مؤسس این فرقه که سنت ایگناتیوس لویولا- نام دارد قبل از کشیش شدن شوالیه بوده است. منظور از یسوع، معلمان مسیح است. یسوعیان خود را سربازان سپاه دیانت می خواندند.

William R. Burrows . -2

Orbis Books . -3

فصل اول: اسلام (معرفي اسلام براي مسيحيان)

محمد (صلى الله عليه و آله)

در كشورهاي اسلامي، سپيده دم هر روز مؤذن مؤمنان را با اين ندا به نماز مي خوانند:

اللَّهُ أَكْبَرُ

اللَّهُ أَكْبَرُ

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ؛ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ

محمدی که مؤذن از او یاد می‌کند کیست؟

محمد(صلی الله علیه و آله) در یک خانواده ریشه دار اما مستمند در مکه در سال 570 م به دنیا آمد. او در دوران کودکی در سختی‌ها پرورش یافت، زیرا پدرش عبدالله چند روز قبل از به دنیا آمدن او، مادرش آمنه زمانی که او شش ساله بود و پدر بزرگش عبدالمطلب، کسی که بعد از مرگ مادرش سرپرستی او را به عهده داشت، در هشت سالگی او از دنیا رفتند. سپس عمویش ابوطالب او را به فرزند خواندگی پذیرفت، و نوجوانی او در تپه‌های اطراف مکه به مراقبت از گوسفندان عمویش گذشت. بنابراین او از کودکی در غربت یتیمی و غم، در صحرای عربستان پرورش یافت.

شبه جزیره عربستان، محل تولد محمد(صلی الله علیه و آله)، اساساً یک جامعه بت پرست و قبیله‌ای به شمار می‌رفت. شهر مکه که در امتداد مسیرهای تجاری بین یمن و خاور نزدیک (شام) قرار داشت، مرکزی تجاری بود. مکه علاوه بر این که مکانی تجاری بود، امتیاز بزرگتری هم داشت و آن نیز این بود که محل زیارت خدایان فراوان شبه جزیره بود.

با توجه به این واقعیت که مکه یک مرکز تجاری بود، محمد(صلی الله علیه و آله) پس از رسیدن به سن بلوغ مسئولیت کاروان‌های تجاری را به عهده گرفت. او در سال 590 م، در 20 سالگی به خدمت یک

بیوة ثروتمند به نام خدیجه درآمد. گرچه خدیجه پانزده سال بزرگتر از محمد(صلی الله علیه و آله) بود و محمد(صلی الله علیه و آله) همبیسست و پنج سال بیشتر نداشت اما او به محمد(صلی الله علیه و آله) پیشنهاد ازدواج داد. محمد(صلی الله علیه و آله) این پیشنهاد را پذیرفت و در طول حیات خدیجه همسر دیگری اختیار نکرد. زندگی مشترک آنان در سعادت و خوشبختی سپری شد. خدیجه برای او دو پسر و چهار دختر به دنیا آورد و پسران در طفولیت از دنیا رفتند.

محمد(صلی الله علیه و آله) گرچه متأهل بود اما خلوت را دوست می داشت و اغلب اوقات به غاری در کوه حرا پناه می برد که در میان تپه هایی قرار داشت که او در دوران کودکی در آنجا پرسه می زد. درون غار به کشمکش ظالمانه هموطنانش، و ستیزه های بی پایان در میان قبایلی که حرم مکه را زیارت می کردند و به فسادهای فراگیر روزگار خود می اندیشید.

در اثر شب زنده داری ها و مراقبه ای که غالباً در تمام شب ادامه داشت، حقیقت الله یا خداوند برای او روزبه روز آشکارتر و عظیم تر می گشت. الله یک خدا در میان خدایان فراوان، آنچنان که هموطنان محمد(صلی الله علیه و آله) اعتقاد داشتند، و حتی بزرگترین آنها نبود. الله یگانه بود. تقدیر چنین بود که به زودی از غاری در کوه حرا، عظیم ترین عبارت زبان عربی یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (خدایی جز الله نیست) اعلام شود.

اما محمد(صلی الله علیه و آله) نخست باید رسالت خود را از خدا دریافت می کرد، چنانکه ابراهیم(علیه السلام)، موسی(علیه السلام)، اسماعیل(علیه السلام)، اِشعیا(1) و دیگر پیامبران قبل از او دریافت کردند. یک شب در حدود سال 610م زمانی که محمد(صلی الله علیه و آله) در غار خود تنها بود، جبرئیل ملک به شکل يك انسان بر او ظاهر شد. جبرئیل به او گفت: «بخوان». محمد(صلی الله علیه و آله) در حالی که ترسیده بود، پاسخ داد: «خواندن نمی دانم». جبرئیل که پاسخ منفی محمد(صلی الله علیه و آله) را نپذیرفت بر جسم او نیرویی وارد کرد و سپس او را رها کرد. همین گفتگو تکرار شد و محمد(صلی الله علیه و آله) دوباره گفت: «خواندن نمی دانم». جبرئیل دوباره نیرویی بر او وارد کرد. سرانجام، بعد از سومین فرمان جبرئیل به «خواندن» محمد(صلی الله علیه و آله) گفت: «چه باید بخوانم؟»، و جبرئیل اولین سوره از «قرآن» را وحی کرد:

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت» (2) (سوره علق، آیه 1 تا 5).

شبی که در آن به محمد(صلی الله علیه و آله) این ندا رسید به «شب قدر» معروف است. بر اساس آیات قرآن این شب «از هزار ماه ارجمندتر است. در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارش، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند. [آن شب] تا دم صبح، صلح و سلام است» (سوره قدر، آیه 3 تا 5).

محمد(صلی الله علیه و آله) پس از آنکه از این حال به خود آمد، با دلی مملو از ترس و تردید شتابان راهی منزل شد. با خود می گفت که آیا از خدا وحی به من رسید یا دچار جنون شده بودم؟ حالی به او

2- . در این کتاب برای ترجمه آیات قرآن، از ترجمه آقای فولادوند استفاده شده است.

دست داده بود که عرفای غربی، آن را «شب ظلمانی روح» نامیده اند. در طی بیست و دو سالآیات قرآن پی در پی به صورت صوت و مکاشفه بر او نازل می شد، و این فرمان همواره یکسان بود، بخوان: «ای کشیده ردای شب بر سر، بر خیز و بترسان، و پروردگار خود را بزرگ دار، و لباس خویشتن را پاک کن، و از پلیدی دور شو» (سوره مدثر، آیه 1 تا 5). ردا از زمان ایلیا، نماد یا نشانه اقتدار پیامبری بوده است. علاوه بر این، دیده ها و شنیده های محمد (صلی الله علیه و آله)، تردیدها و بی میلی او نسبت به پذیرش فرمان الهی یادآور دعوت بسیاری از پیامبران عهد عتیق نظیر اشعیا⁷، ارمیا⁷ و حزقیال⁷ است.

بیشتر مردم مکه دعوت پیامبر را با دشمنی پاسخ دادند. عوامل زیادی موجب این واکنش شده بود اما شاید عامل عمده این بود که یکتا پرستی انعطاف ناپذیر این دعوت، نه تنها عقاید شرک آمیز بلکه در آمد قابل ملاحظه ای را نیز که از حجاج عاید این شهر می شد مورد تهدید قرار می داد. این مسأله ما را به یاد اولین مواعظ و تعلیمات مسیحیت در افسس می اندازد که در آن نقره سازان شکایت کردند که

«پولس با بیان اینکه خدایان ساخته دست بشر، خدا نیستند، خلق بسیاری را اغوا کرده و از ما دور ساخته است. و این خطر وجود دارد که نه تنها کسب و کار ما از میان برود بلکه معبد رب النوع عظیم آرتمیس نیز تحقیر شود، و از آن عظمت و جلال خود، که باعث شده تمام آسیا و جهان او را بپرستند محروم شود» (اعمال (1) 27-26: 19).

محمد (صلی الله علیه و آله) و همکیشانش مورد طعنه و استهزا و حتی در معرض آزار و اذیت قرار گرفتند. پس از آنکه محمد (صلی الله علیه و آله) در سال 619م همسرش خدیجه و عمویش ابوطالب را که حامیان وفادارش بودند از دست داد، این وضعیت رو به وخامت گرایید.

وقتی که به نظر می رسید همه چیز از دست رفته است، فرصت های جدیدی در سال 621م به وجود آمد: برخی از اهالی یثرب، شهری در شمال مکه، با شنیدن پیام دعوت محمد (صلی الله علیه و آله)، او و پیروانش را دعوت کردند تا به شهرشان مهاجرت کنند. خداوند دعوت آنان را برای دفاع [از جان پیامبر (صلی الله علیه و آله)] پذیرفت. بعد از اینکه آنان پیمان بستند که الله را به عنوان خدای یکتا و واحد بپرستند، محمد (صلی الله علیه و آله) و پیروانش به طور پنهانی در ژوئن 622م به یثرب مهاجرت کردند.

مسلمانان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به عنوان نقطه عطف تاریخ جهان به شمار می آورند و تاریخ تقویمشان را از این سال قرار می دهند. چیزی نگذشت که یثرب به مدینه النبی یعنی شهر پیامبر، و سپس به اختصار به مدینه معروف شد. در مدینه، زمانی که وحی های (آیات) مکی باید وارد عرف جمعی می شد، مبلّغی که تاکنون [در میان مکیان] مورد نفرت بود، باید یک دولتمرد و سیاست مدار خبره می شد.

سرگذشت شخصی محمد (صلی الله علیه و آله) در ده سال باقیمانده عمرش با تاریخ جامعه مدینه که او رهبر آن گردید آمیخته شد. از همه مهمتر اینکه او ناگزیر بود به نزاع با مکی ها به خاطر جزیره العرب پایان دهد. جنگ هایی رخ دادند. در سال 624م در بدر یک گروه کوچک از اهل مدینه بر ارتش مکه که چندین برابر بیشتر بودند، پیروز شدند. سال بعد ورق برگشت و مکی ها نزدیک کوه احد پیروزی

ناچیزی به دست آوردند. مکی ها این پیروزی را در سال 627م با محاصره مدینه دنبال کردند تا مسلمانان را وادار به تسلیم کنند اما موفق نشدند. در سال 630م یعنی هشت سال بعد از هجرت محمد (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه، او که مکه را به عنوان یک فراری ترک کرده بود، به عنوان یک فاتح و پیروز بازگشت. محمد (صلی الله علیه و آله) پس از پیروزی خود به دیگران فشاری نیاورد. او در هنگامه پیروزی خود، آزاردهندگانش را بخشید. او با ورود به کعبه، عبادتگاهی را که به ادعای مسلمانان به دست ابراهیم (علیه السلام) و پسرش اسماعیل (علیه السلام) بنا شده بود، بار دیگر به الله یعنی خداوند یکتا و واحد اختصاص داد.

اینکه دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) منجر به این شد که او نه تنها یک رهبر دینی بلکه رهبری نظامی و سیاسی هم باشد، به گستره وظیفه نبوی الهام شده او اشاره دارد، چنانکه در مورد بسیاری از انبیای عهد عتیق نیز اینچنین بوده است. برای نمونه، سموئیل (1) یک مرد عمل، یک پیامبر و یک رهبر نظامی بود (سموئیل اول 15). در بارگاه داوود، ناتان نبی نفوذی بسیار مؤثر در امور بنی اسرائیل اعمال می کرد (سموئیل دوم 1-17 : 7؛ سموئیل دوم 12 : 1 به بعد) و موسی (علیه السلام) برای جنگ با بت پرستان آماده شد (سفر خروج (2) 29-32)، همانگونه که ایلیا نیز چنین کرد (اول پادشاهان (3) 40 : 18).

از نظر مسلمانان محمد (صلی الله علیه و آله) از جانب خداوند سخن می گفت و عمل می کرد، یعنی او یک پیامبر بود. او بشر بود و اثری از الوهیت در او نبود. با این همه، انسانی معمولی نبود. او برای مسلمانان انسانی مقدس در میان مردان است، درست همانگونه که برای مسیحیان، مریم زنی مقدس در میان زنان است. در واقع، «نقش محمد (صلی الله علیه و آله) در اسلام به نحوی با نقش مریم باکره در مسیحیت مشابهت دارد. بشارت به مریم همانند وحی به محمد (صلی الله علیه و آله)، از طریق جبرئیل ملک دریافت می شد. مریم عذرا پسری به دنیا آورد، در حالی که محمد (صلی الله علیه و آله) درس ناخوانده (أمی) کتابی آورد. درس نخواندن محمد (صلی الله علیه و آله) مانند باکره بودن مریم، اهمیت معنوی و ملکوتی شگرفی دارد».

ص: 4

1- . سموئیل (Samuel) یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود.

2- . سفر خروج (Book of Exodus) دومین کتاب «کتاب مقدس» است.

3- . کتب پادشاهان (Books of Kings) بخشی از عهد عتیق در انجیل است.

قرآن نسخهٔ مکتوب وحی‌هایی است که به محمد (صلی الله علیه و آله) در فاصلهٔ بین آغاز دعوتش در سال 610 م و رحلتش در سال 632 م نازل شده است. این وحی‌ها در دوره‌ای حدود بیست و پنج سال، کم و بیش به شکلی که امروزه وجود دارند جمع‌آوری و تدوین شد.

قرآن که حجم آن چهار پنجم «عهد جدید» است به صد و چهارده فصل یا سوره تقسیم شده است و هر سوره شامل قطعه‌هایی است که آیات، یا «نشانه‌ها»ی خدا نامیده می‌شوند. به طور کلی، سوره‌های طولانی در مدینه و سوره‌های کوتاه در مکه نازل شده‌اند. لذا، ترتیب سوره‌ها به صورتی که امروز موجود است، به آن ترتیبی که بر پیامبر نازل شده‌اند نیست. زمانی که متن‌های مقدس در عصر خلیفه سوم یعنی عثمان (56-644) گردآوری شدند، آن‌ها بر اساس بلندی و کوتاهی سوره‌ها (از بلند به کوتاه) مرتب شدند. تنها مورد استثنا، نیایش مختصری است که سورهٔ اول قرآن را تشکیل می‌دهد. این نیایش یا سوره به نام «فاتحه» شناخته می‌شود و از حیث کاربرد با نیایش ربانی (1) در مسیحیت مطابقت دارد. ترجمهٔ سورهٔ فاتحه در زیر می‌آید:

به نام خداوند رحمتگر مهربان؛ ستایش‌خدایی را که پروردگار جهانیان؛ رحمتگر مهربان؛ [و] خداوند روز جزاست؛ (پروردگارا!) [بار الها] تنها تو

را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم؛ ما را به راه راست هدایت فرما؛ راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.

به نظر مسلمانان، قرآن با «عهدهای عتیق و جدید» همسو است: «ما از فرزندان اسرائیل [سخت] پیمان گرفتیم» (سورهٔ مائده، آیه 70)؛ (2) «بگو: ای اهل کتاب، تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید» (سورهٔ مائده، آیه 68). (3) با وجود این، مسلمانان این دو عهد عتیق و جدید را دارای نقصی می‌دانند که قرآن از آن مبرا است. به نظر آنان، عهدهای عتیق و جدید در مقام نقل تا حدودی تحریف شده‌اند و تنها زمانی معتبرند که آنچه را که قرآن گفته است تصدیق کنند. در مواردی که سه کتاب مقدس تفاوت دارند، خطاناپذیری قرآن غلبه دارد. قرآن خود به این امر تصریح می‌کند هنگامی که می‌فرماید: «این است کتابی [مقدس] که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست» (سورهٔ بقره، آیه 2). (4)

این اعتقاد که قرآن به معنای واقعی کلمه، کلام و سخن خداست، جایگاه قرآن را در زندگی مسلمانان مورد تأکید قرار می‌دهد. به نظر مسلمانان، قرآن کتاب هدایت الهی برای همهٔ زندگی، همهٔ ابناء بشر و برای همهٔ زمان‌ها است. قرآن هر واقعه‌ای را سامان می‌بخشد و ارزیابی می‌کند. قرآن هم ذکر [یادآور] فعالیت‌های روزانه و هم منبع حقیقت و حیانی است. قرآن هم نقشه راه‌های مشیت و هم

ص: 5

Lord's Prayer . - 1

- 2- . لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلِّمًا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
- 3- . قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا ۗ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
- 4- . ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

مجموعه ای از گفتارها برای تأمل کردن در آن‌ها به منظور عمق بخشیدن به درک و فهم ما از شکوه و عظمت خداست. «و سخن پروردگارت، به راستی و داد سرانجام گرفته است» (سوره انعام، آیه 115). (1) این آیه تا حدی تبیین می‌کند که چرا قرآن در جهان بیش از هر کتاب دیگری قرائت می‌شود. یقیناً قرآن کتابی است که مردم بیش از هر کتاب دیگری در جهان به یاد می‌سپارند.

همانگونه که به یاد داریم، تصدیق و تصریح اصلی قرآن وحدانیت خداست: «پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی» (سوره محمد، آیه 19)؛ (2) «برای شما هیچ معبودی جز او نیست» (سوره هود، آیه 61). (3) در این امر قرآن با عهد عتیق موافق است، و در واقع کلمات به کاررفته در قرآن تقریباً با کلماتی که مثلاً در کتاب اشعیا به کار رفته همسان است:

ای جمیع ساکنان زمین به من روی آورید و نجات یابید، زیرا من خدا هستم و هیچ خدای دیگری نیست (22 : 45).

ای گناهکاران این را فراموش نکنید و به یاد داشته باشید... زیرا من خدا هستم و خدای دیگری نیست: من خدا هستم و هیچ کسی مانند من نیست (8-9 : 46).

قرآن برای استحکام بخشیدن به پیام خود داستان‌های موجود در عهد عتیق را به کار می‌برد. به داستان آدم 7، ابراهیم (علیه السلام)، موسی (علیه السلام) و بسیاری از انبیای دیگر به عنوان نمونه‌هایی از کسانی که پیام توحید را اعلام کردند اشاره شده است. زمانی که قرآن ذات خدا را توصیف می‌کند، خدا را هم متعال و هم در همه جا ساری و جاری معرفی می‌کند. تعالی خدا هنگامی روشن می‌شود که خدا به عنوان قادر مطلق خالق جهان توصیف می‌شود (سوره فاطر، آیه 1 و 2؛ (4) سوره بقره، آیه 109 (5)). و مالک (پادشاه) روز قیامت

است (سوره فاتحه، آیه 4)، (6) کسی که، همان گونه که در مزامیر (7) آمده است (4 : 11 ؛ 139)، داوری است که همه را می‌بیند و همه را می‌شناسد: «و هر کجا باشید او با شماست، و خدا به هر چه می‌کنید بیناست» (سوره حدید، آیه 4). (8)

دو جمله از بزرگترین جمله‌های قرآن درباره خدا، بر تعالی خدا تأکید دارد:

«خداست که معبودی جز او نیست، زنده و برپادارنده است، نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند، و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد

ص: 6

1- . وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

2- . فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمُتَوَاتِكُمْ

3- . يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

4- . الحمد لله فاطر السموت و الارض جاعل الملكة رسلا اولی أجنحة مثنی و ثلث و ربع یزید فی الخلق ما یشاء إن الله علی کل شی

ء قدیر (1) ما ینفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده و هو العزیز الحکیم (2)

5- . وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصِدِّمْهُمْ حَتَّى

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

6- . مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ

7- . مزامير (Psalms) یکی از بخش های عهد عتیق در کتاب مقدس است.

8- . هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۗ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

احاطه نمی یابند. کرسی او آسمان ها و زمین را دربرگرفته و نگهداری آن ها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ» (سوره بقره، آیه 255). (1)

و:

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقّه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [وصفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است» (سوره حشر، آیه 22 تا 24). (2)

شاید بهترین تشابه یا همسانی انجیل در مورد تصور تعالی (تنزه) خدا، در مقایسه با قرآن، باب آخر کتاب ایوب (3) باشد،

که در آن ایوب 7 به ناچیزی خود در مقایسه با بزرگی و عظمت خدا اعتراف می کند.

در قرآن، اگرچه خدا، متعالی (منزه) و بالاتر از همه مشابیهت هاست اما خدا در همه جا ساری و جاری هم هست. خدا، فرمانروای منزوی و بی تفاوت (لاقید) جهان نیست. خدا از حیث ساری و جاری بودن در همه جا همیشه اولین گام را به سوی مردان و زنان در کشاندن آنان به سوی خود برمی دارد. جمله «سجده کن و نزدیک شو» کلمات آخری بود که در قالب صدا در همان اولین وحی بر زبان آورده شد (سوره علق، آیه 19). در جای دیگر به ما گفته می شود هر نوع عمل الهی که آدمیان انجام می دهند، مسبوق به لطف الهی نسبت به آنان است. در مقام اشاره به گمراهانی که توبه کردند، قرآن می فرماید: «پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است» (سوره توبه، آیه 118). (4)

تعجبی ندارد که دو صفت بسیار عام و فراگیر برای خدا در قرآن «رحمان و رحیم» هستند. در واقع، هر سوره ای از قرآن به غیر از سوره نهم با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می شوند. این صفات به کار رفته در توصیف خدا را نیز می توان در عهد عتیق سراغ گرفت. مثلاً سیرک (5) (11 : 2) از خدا با «رحمان و رحیم» یاد می کند، چنانچه دعای مناسه (6) در دوم تواریخ (7) (9 : 30) نیز چنین است.

دعوت قرآن آکنده از شادمانی و امید است. قرآن نه تنها از عدالت نهایی در روز قیامت، بلکه از مدد [الهی] در طول راه و آمرزش برای توبه کاران نیز سخن می گوید:

ص: 7

1- . اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
2- . هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ 23

3- . کتاب ایوب (Book of Job)، از مجموعه «کتوبیم» در عهد عتیق و از نوشته های مقدس مسیحیان و یهودیان است.

4- . وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ

عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

5- . (انجيل) سيرك (Sirach)

6- . دعای منسه (Manasseh) پادشاه يهودا

7- . تواریخ (Chronicles)، هشتمین کتاب مجموعه «کتوبیم» و بخشی از عهد عتیق در انجیل است.

«به نام خداوند رحمتگر مهربان؛ سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد [که] پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است، و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود. و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی. مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد، و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد، و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید» (سوره ضحی، آیه 1 تا 8). (1)

شخص با ایمان می تواند در هر زمانی قلب و روح خود را جایگاه حضور خدا قرار دهد تا در سفر مشقت بار زندگی مورد هدایت الهی قرار گیرد و توش و توان لازم را دریافت کند:

«و یقیناً ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم» (سوره ق، آیه 16). (2)

قرآن می آموزد که آدمیان می توانند با توجه به افعال خدا و تأمل و تدبیر در خلقت خدا به خدا معرفت یابند:

«راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی هایی که در دریا روانند، با آنچه به مردم سود می رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می اندیشند واقعاً نشانه هایی [گویا] وجود دارد» (سوره بقره، آیه 164): (3) اگر کسی بخواهد به خدا معرفت پیدا کند فقط کافی است که «در زمین بگردید [بگردد] و بنگرید

[بگرد] چگونه خداوند آفرینش را آغاز کرده است» (سوره عنکبوت، آیه 19) (4) و «مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست» (سوره بقره، آیه 115). (5)

پولس نیز به چنین مطلبی اشاره می کند زمانی که می گفت که انسان از ابتدای خلقت جهان «قدرت سرمدی و (ذات الهی) را، گرچه اموری غیرقابل دیدن هستند، از رهگذر چیزهایی که خلق کرده است دیده و به فهم درآورده است» (رومیان 20 : 1). و در مزامیر می خوانیم:

«آسمان از شکوه و عظمت حکایت می کند و فلک از صنعت دستهایش خبر می دهد» (مزامیر 1 : 19)

واکنش انسان به خدا باید واکنشی همراه با ستایش، محبت و عبودیت باشد: «و [نیز] پاره ای از شب، و در فروشدن ستارگان تسبیح گوی او باش» (سوره طور، آیه 49)، (6) برای اینکه

«آیا ندانسته ای که هر که [و هر چه] در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند و پرندگان [نیز] درحالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او

ص: 8

1- . وَالصُّحَى (1) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (2) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (3) وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (4) وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (5) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (6) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (7) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (8)

2- . وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسٍ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

- 3- . إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
- 4- . أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
- 5- . وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
- 6- . وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبَّحَهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

می گویند [همه] به سوی خداست» (سوره نور، آیه 41 و 42). (1)

عشق کامل به خدا به این معنی است که کاملاً تسلیم خدا شویم. کسی که تسلیم خدا می شود نه تنها پیام خدا را باور می کند بلکه سعی می کند مطابق با آن زندگی کند، و نیک می داند که خدا در هر مکان و زمانی حاضر است و در واقع عالم حیات غیردینی (کفرآمیز) وجود ندارد. در نظر چنین شخصی، نه تنها نماز و نیایش، بلکه

عمل توأم با گذشت و عدالت جزء لازم دین حقیقی است:

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگاراند» (سوره بقره، آیه 177) (2)

ص: 9

-
- 1- . أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخُجُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتِ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
 - 2- . لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

پس از مهاجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یثرب یا مدینه، دعوت او همان گونه که در قرآن آمده است، به تدریج قانون گذاری یا مسائل حقوقی مربوط به نظم زندگی در جامعه دینی فراقبیله ای را نیز دربرگرفت. حدود ده درصد از قرآن در این مقوله جا می گیرد. داخل شدن مسائل حقوقی در وحی خدا [قرآن] در بسیاری از کتابهای عهد عتیق همانند دارد.

بعد از رحلت محمد (صلی الله علیه و آله)، به موازات گسترش اسلام به خارج از مرزهای شبه جزیره عربستان، قانون همچنان تکامل می یافت و در وحدت جهان اسلام نقش مهمی ایفا می کرد. در اسلام این هدایت قانونی به شریعت مشهور است، که واژه ای است عربی به معنای «راه» و در قرآن (سوره جاثیه، آیه 18) نیز به همین معنا به کار رفته است.

اولین اصل اساسی در سیر تکاملی احکام اسلام یا همان شریعت، قرآن بود. طبق این اصل، فقها سه

اصل دیگر را وضع کردند که به همراه قرآن، اصول چهارگانه شریعت شناخته شدند. این سه اصل عبارت بودند: از سنت، اجماع و قیاس.

دومین اصل شریعت، یعنی سنت، مدارک مربوط به سنت محمد (صلی الله علیه و آله) است، که با سنت های قومی مختلف موجود در امپراتوری رو به گسترش اسلامی تفاوت دارد. این سند در قالب مجموعه ای است از گفته ها در مورد آنچه که محمد (صلی الله علیه و آله) بر زبان آورده و انجام داده است. هر گفته را حدیث می نامند. از این رو حدیث حامل سنت است. شش مجموعه حدیث وجود دارد که اکثر مسلمانان عموماً آنها را موثق می دانند.

دلیل در نظر گرفتن حدیث به عنوان منبع مطمئن هدایت الهی، از قرآن نشأت می گیرد: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید» (سوره احزاب، آیه 33: (1) سوره نساء، آیه 59 (2))؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست» (سوره احزاب، آیه 21). (3) از جهات بسیاری در مسیحیت، عهد جدید که مجموعه اقوال و افعال عیسی (علیه السلام) است همانند احادیث در میان مسلمانان است.

سومین اصل احکام اسلام، اجماع یا اتفاق نظر جامعه است که به نوبه خود بر حدیثی مبتنی است که به محمد (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است: «امت من بر خطا اجماع نمی کنند». این حدیث مؤید این دیدگاه تلقی شده است که اگر در هر زمانی در تاریخ اسلام، امت در مسأله ای که در قرآن و سنت اظهار نظر خاصی از آن وجود ندارد به اجماع برسند، این اجماع بخشی از شریعت می شود. این نظر، خلاف مفهوم «فهم متدینان» (4) در آئین کاتولیک روم که همان مفهوم مورد نظر متدینان است و راهنمای زندگی متدینان دانسته می شود نیست.

اصل چهارم شریعت یعنی قیاس، برای حل و فصل مشکلات و موضوعات جدید حقوقی عرضه شد. هدف قیاس محدود کردن آراء شخصی بود، با بیان اینکه تنها استدلال از طریق قیاس با مطالب موجود حقوقی است که هدایت درست را موجب می شود و این مسأله تا حدودی به آنچه که حقوقدانان غربی آن را استناد به رویه قضایی پیشین می نامند شبیه است.

ص: 10

1- . وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

2- . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

3- . لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

4- . sensus fidelium

گسترش و تدوین شریعت اسلامی در طی سه قرن اول بعد از رحلت محمد(صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوست. از لحاظ نظری، منابع چهارگانه آن یعنی قرآن، سنت، اجماع و قیاس، یک نظام جامع از هدایت الهی را برای مسلمانان در همه ابعاد حیات فردی و جمعی، از جمله سازماندهی کشور و روابط بین جوامع و ملت ها، تدارک می بیند. می توانیم بگوییم که دستاورد عالمان حقوقی در صدر اسلام با دستاورد آباء کلیسا در اوایل مسیحیت قابل مقایسه است. آنچه را که آنان در مقابل گرایش های انحرافی، دیدگاه معتبر قلمداد می کردند مورد تأیید قرار می دادند.

ص: 11

مسلمانان اذعان دارند که شریعت، تجلی عشقِ همراه با رحمت خدا نسبت به جهان است و ابزاری است که به وسیله آن وحدت خدا می تواند در وحدت همه حیات انسانی منعکس شود و این آرمان اسلام است، درست همان طوری که آرمان «کلیسای واحد، باور واحد، خدای واحد» در مسیحیت وجود دارد. در واقع، هر دو جامعه دینی انشعاب یافته اند.

در اسلام اختلاف عمده بین مسلمانان شیعی و سنی است. اختلاف مذکور به شرح زیر به وجود آمد: بعد از رحلت محمد (صلی الله علیه و آله)، مسلمانان درباره رهبری دنیوی جامعه (امت) توافق نداشتند. گروهی معتقد بودند که

پیامبر، علی (علیه السلام) (پسر عمو و دامادش) و فرزندان علی (علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کرده است. این گروه شیعه علی (علیه السلام) نامیده شدند و عموماً معروف به شیعیان هستند.

گروه دیگر که معتقد بودند محمد (صلی الله علیه و آله) چنین کاری انجام نداده است ترجیح دادند که رهبری از میان گروه اصحاب بزرگتر محمد (صلی الله علیه و آله) انتخاب کنند. این گروه در نهایت «اهل سنت و جماعت» و به طور خلاصه سنی نامیده شدند. آنها ابوبکر، یکی از اولین افرادی که در مکه به اسلام گروید، را به عنوان خلیفه اول یا جانشین محمد (صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند. در طی رهبری ابوبکر بر امت در سال های (34-632) و سپس رهبری عمر در سال های (44-634) و عثمان در سال های (56-644)، حامیان علی (علیه السلام) پیوسته اصرار بر این داشتند که علی (علیه السلام) به ناحق در این سه دوره کنار گذاشته شده بود. سرانجام، علی (علیه السلام) در سال 656 به عنوان خلیفه چهارم برگزیده شد.

پنج سال بعد از وفات (به تعبیر نویسنده اما در واقع شهادت) علی (علیه السلام)، در جامعه اختلاف بیشتری ایجاد شد. شیعیان بر تداوم رهبری در خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) از طریق دو نوه اش حسن و حسین استدلال می کردند. اما اکثریت مردم، معاویه حاکم شام را که از 661 تا 680 م خلیفه بود ترجیح دادند. این اختلاف وخیم تر و به درگیری منجر شد. در سال 680 م در جنگ کربلا، شهری در عراق، حسین (علیه السلام) به دست سربازان یزید یعنی پسر و جانشین معاویه به قتل رسید. شیعیان که قتل حسین (علیه السلام) را شهادت [در راه خدا] می دانستند، خودشان را از بدنه اصلی مسلمانان یعنی سنی ها جدا کردند

و جامعه مجزایی را درون اسلام تشکیل دادند. (1)

آنچه که در آغاز مسأله جانشینی بود، به زودی صبغه دینی پیدا کرد. شیعیان کسانی را که جانشینان مشروع محمد (صلی الله علیه و آله) می دانستند امام نامیدند، بر خلاف سنی ها که جانشینان را خلیفه می نامیدند. اما در عین اینکه آنها نسبت به این عقیده خود وفادار بودند که جانشین واقعی محمد (صلی الله علیه و آله) باید از خانواده پیامبر باشد، فرقه های بسیاری در میان آنان پدید آمد که درباره حق جانشینی امام پنجم، امام هفتم و دوازدهم با یکدیگر مشاجره و اختلاف نظر داشتند. شیعیان سه رهبر اول سنی ها را نپذیرفتند و خلیفه چهارم علی (علیه السلام) را امام اول به شمار آوردند. حسن (علیه السلام) (وفات 669 م) و حسین (علیه السلام) (وفات 680 م)، دو فرزند علی (علیه السلام)، امامان دوم و سوم شدند. بعد از شهادت حسین (علیه السلام) پسرش علی زین العابدین (علیه السلام) (وفات 712 م) امام چهارم شد. او دو پسر داشت، زید (وفات 740 م) و محمد باقر (علیه السلام) (وفات 731 م)؛ شیعیان زیدی، زید را

1- . شیعیان هیچگاه خود را از بدنهٔ مسلمانان جدا نکردند و همراه اهل بیت: پیروانشان را به شرکت در مراسم مسلمانان دعوت می کردند.

امام پنجم و آخرین امام می دانند. دیگر شیعیان برادرش را به عنوان امام پنجم تصدیق کردند. فرزند محمد باقر، جعفر صادق (علیه السلام) (وفات 765 م) امام ششم شد. او هم دو فرزند داشت، اسماعیل (وفات 760 م) و موسی کاظم (علیه السلام) (وفات 799 م). اسماعیلیه یا شیعیان هفت امامی معتقد بودند که اسماعیل هفتمین و آخرین امام بر حق است. گروه های دیگر شیعه از موسی کاظم (علیه السلام) حمایت کردند. شیعیان دوازده امامی، سلسله جانشینی از موسی کاظم (علیه السلام) را تا محمد منتظر (علیه السلام) یعنی دوازدهمین و آخرین امام که در سال 878 م از نظر غائب شد می دانند و شیعیان منتظرند که روزی او بازگردد.

شیعیان دوازده امامی بدنه اصلی شیعه در جهان اسلام امروزی

را تشکیل می دهند. آنان معتقدند که محمد (صلی الله علیه و آله) بخشی از تعالیم خود را به طور مستقیم به علی (علیه السلام) و از طریق او به امامان بعدی منتقل کرد. از این رو شیعیان به چهار منبع شریعت که سنی ها قائل بودند، منبع پنجم یعنی تعالیم امامان را اضافه کردند.

از زمان غیبت محمد منتظر عملاً رهبری جامعه شیعه دوازده امامی را علما (واژه عربی برای معلمان یا عالمان) به عهده گرفتند. نماینده امام (غائب) را مرجع تقلید می گویند و تفسیر او از قانون شرع برای همه شیعیان دوازده امامی الزام آور است. در مرتبه بعد از او، نوعی سلسله مراتب دینی وجود دارد که در آن ملاها (کلمه فارسی برای «مربیان») در پائین ترین مرتبه و آیت الله ها در بالاترین مرتبه مرجعیت قرار دارند. به قدرت رسیدن [امام] خمینی از طریق انقلاب 1979 در ایران با این واقعیت که او مرجع تقلید بود تسهیل شد.

شیعیان از حیث بسط سلسله مراتب مذهبی از نظرگاه مساوات طلبانه اساسی سنی ها عدول کردند. جیمز ای بیل (1) (پادشاه انگلیس 1625-1566) و جان آلدن ویلیامز (2) اظهار می کنند که سلسله مراتب دینی شیعیان نظیری در مذهب کاتولیک روم دارد. به نظر آنها، دیدگاه مساوات طلبانه علمای سنی نظیر دیدگاهی است که در کلیساهای پروتستان وجود دارد.

وجه شباهتی بین مذهب شیعه و مذهب کاتولیک روم در خصوص رحلت حسین (علیه السلام) و رحلت عیسی (علیه السلام) وجود دارد، زیرا درست همان طور که شیعیان رحلت حسین (علیه السلام) را شهادت می دانند، کاتولیک های روم نیز رحلت عیسی (علیه السلام) بر صلیب را شهادت می دانند. علاوه بر این، بیل و ویلیامز اشاره می کنند که «در هر دو مورد، نمایش رنج کشیدن و داستان شهادت نهادینه شده است و به عنوان اجزاء لاینفک و جاودانه نظام دینی باقی مانده اند». آنها در مقام بیان این همانندی چنین افزودند:

«در مذهب شیعه و مذهب کاتولیک مراسم بزرگداشت مصیبت و رحلت حسین 7 و مسیح (علیه السلام) در هر روز از هر سال برپا می شود. در مذهب کاتولیک این بزرگداشت روزانه در حقیقت، آیین عشاء ربانی است. علاوه بر این، سالانه در طی فصل روزه (3) (و به خصوص در طول هفته مقدس، و بالأخص آدینه مقدس [یعنی جمعه پیش از عید پاک و روز مصلوب شدن عیسی (علیه السلام)]، تسلیب و مرگ عیسی (علیه السلام) حادثه معنوی عمیقی در زندگی کاتولیک های روم به شمار می آید. همینطور در تشیع، رحلت امام حسین (علیه السلام) در کربلا

ص: 13

James A. Bill . -1

John Alden Williams . -2

Lenten Season . -3

به وضوح در سرتاسر سال در مساجد شیعیان، جلسات عبادی و مراسم دعا یادآوری می شود، در عین حال مراسم عزاداری در ده روز اول ماه محرم هر سال (اولین ماه در تقویم مسلمانان) به صورت نمایشی اجرا می شود. رحلت واقعی امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا (روز دهم) یادآوری می شود، و مشخصه های کل این دوره زمانی عبارت است از: نمایش های تعزیه ای، مراسم سوگواری، روزه داری و بازگو کردن مصیبت عظیم. و هفته مقدس آن گونه که کاتولیک ها انجام می دهند بی شباهت با مراسم ده روزه محرم که شیعیان خاطر آن را گرامی می دارند نیست.»

شیعیان دوازده امامی امروزه بیش از 90 درصد جمعیت ایران را تشکیل می دهند. ایران تنها کشور در جهان اسلام است که تشیع دین رسمی حکومت است. آنها بیش از 50 درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند و جمعیت شیعه دوازده امامی لبنان هم در حدود 30 درصد است. همچنین در شبه قاره هند آنان حدوداً 10 تا 15 درصد جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهند. به طور کلی 10 تا 15 درصد مسلمانان جهان شیعه هستند. اکثریت باقیمانده

85 تا 90 درصد نیز سنی هستند. (1)

ص: 14

1- . امام خمینی رحمه الله با دعوت جهان اسلام به وحدت و پیروی از اسلام ناب عملاً باطل بودن این جدایی را ثابت کرد.

تصوف (1)

«تصوف» یک فرقه اسلامی نیست، بلکه نامی است که به عرفان اسلام اطلاق می شود. درست همان طور که رهبانیت مسیحی به عنوان واکنشی بر ضد برخی از گرایشات دنیاطلبانه به وجود آمد که از زمان تبدیل مسیحیت به دین رسمی امپراتوری روم و قرن چهارم بروز یافته بود، تصوف نیز تا حدیبه عنوان اعتراض بر ضد آن دنیاپرستی ای بروز کرد که صوفیان می دیدند و به محض قدرتمند شدن مسلمانان در فتوحات اولیه جهان اسلام حاکم شد.

اصطلاح تصوف به احتمال قوی از واژه عربی پشم (صوف) مشتق شده است، زیرا صوفیان یا به عبارتی نخستین زهدپیشگان اسلام لباس های پشمین خشن - در مقایسه با ابریشم و حریرهای نفیس - می پوشیدند تا مظهر دنیاگریزی آنان باشد. این زهدپیشگان به «فقرا» (جمع فقیر) و در فارسی به درویش نیز مشهورند، از این رو در زبان انگلیسی واژه های گدا (fakir) و درویش (dervish) در مورد آنان استفاده می شود. فقر صوفیان صرفاً نداشتن مال و ثروت نبود بلکه بی میلی به مال دنیا و ازدگی از آن بود، یعنی دستی تهی و قلبی پاک. فقر آنان با ابتهاج (سعادت) عیسی (علیه السلام) متناسب بود: «خوشا به حال آنان که نیاز خود را به خدا احساس می کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است» (متی 2: 3: 5).

احکام اسلام تعلیم می دهد که هر مسلمانی می تواند با تسلیم در برابر فرامین خدا به وحدانیت او گواهی دهد. تصوف مستلزم این است که این گواهی را نباید صرفاً به صورت زبانی یا حتی نوعی رضایت باطنی دانست، بلکه این گواهی مولود درک بی واسطه و شهودی خداست.

گواهی دادن به این

صورت مستلزم وارستگی از خود است. همان طور که تیتوس بورکهارت (3)، صوفی یا عارف معاصر، اظهار می کند:

خدا را تنها زمانی می توان شناخت ... که نفس انسانی، که به طور ذاتی خودش را کانون خودبسنده ای تلقی می کند - نوعی «الوهیت»، علاوه بر الوهیت الهی - در برابر بی پایانی خدا، بر اساس جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فنا شود. این به آن معنا نیست که جوهر فناپذیر نفس را باید فانی کرد؛ آنچه باید نبود شود همانا رذائل باطنی است که با شهوت ها و تخیلات نفسانی آمیخته است و گرایش همیشگی به آن ضمیر را به سطح زرق و برق های دنیوی منحصر می کند. زمانی که این «حجاب» خودخواهی از آن روحی که در زیر آن پنهان است کنار زده شود - همان روح مطلق که به جوهر واقعی اشیاء پی می برد - آنگاه برای اولین بار اشیاء آنچنان که واقعاً هستند به چشم می آیند. خداوند در قالب حضور فراگیرش، و مخلوقات همچون موجودات ممکن محضی که در وجود الهی منطوبی (درهم پیچیده) هستند دیده می شوند.

به تعبیر دیگر، در نظر صوفیان، خدا را نه از طریق حواس می توان شناخت، زیرا خدا موجود غیر مادی است، و نه با قوه عقل، زیرا به فهم و اندیشه نمی آید، و نه با منطق، زیرا منطق هرگز از امر متناهی فراتر نمی رود، و نه از طریق مطالعه کتاب ها، زیرا مطالعه کتاب ها باعث نخوت و تکبر می شود

Sufism . -1

-2 . انجيل متى (Matthew)

Titus Burckhardt . -3

و حقیقت الهی را با توده ای از واژه های پوچ و بی معنا در پرده حجاب فرو می برد. عارف فارسی زبان جلال الدین رومی (73-1207) از متکلمان می پرسد:

هیچ نامی بی حقیقت دیده ای؟*** یا ز گاف و لام و گل، گل چیده ای؟

اسم خواندی رو

مسمی را بجوی*** مه به بالا دان نه اندر آب جوی

گر ز نام و حرف خواهی بگذری*** پاک کن خود را ز خود هین یکسری

خویش را صافی کن از اوصاف خود*** تا ببینی ذات پاک صاف خود

بینی اندر دل علوم انبیا*** بی کتاب و بی معید و اوستا

در نظر صوفی ها معرفت الهی از طریق تجارب شهودی مستقیم به دست می آید که از طریق این تجارب، آنها لطف خدایشان را حس کرده و می بینند.

در تقرب صوفیانه به خدا سه مرحله وجود دارد: تزکیه، تأمل و توحید. مرحله تزکیه، زمان توبه کردن و طلب آمرزش برای گناهانمان و اصلاح کردن زندگی خود است. ضرورت تزکیه ریشه های قرآنی دارد: «پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و به سپاس پروردگارت شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش» (سوره غافر، آیه 55). (1) (همچنین سوره محمد، آیه 19؛ (2) سوره هود، آیه 61؛ (3) سوره نمل، آیه 45 و 46). (4) تزکیه، مقتضی آن است که وجود خود را از طریق زدودن همه اوصاف و نگرش هایی که ما را از خدا جدا می کند و تحت سلطه نفسمان و امور بیرونی قرار می دهد پاک کنیم. باید از غرور، غضب، حب نفس و خودپسندی تبری جست. انقطاع از نفس که از طریق تزکیه حاصل می شود کار خداست، گرچه مقتضی همکاری خاصی از سوی ماست: «و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم» (سوره عنکبوت، آیه 69). (5)

تزکیه، اراده را به طهارت قلب سوق می دهد و روح را مملو از اشتیاقی شدید به اتحاد با خدا می کند. در مکتوبات عارفانه صوفیه این اشتیاق

(به کبوتری نالان تشبیه شده است که جفتش را گم کرده است، به یک نی که از نیستان بریده و تبدیل به نی لیک شده که موسیقی حزین آن چشم ها را پر از اشک می کند، به بازی که صغیر بازبان او را صدا می زند که دوباره روی دست او بنشیند، به برفی که در مقابل خورشید ذوب می شود و همچون بخار به آسمان صعود می کند، به شتر دیوانه ای که شب هنگام در میان صحرا متهورانه و سریع می تازد، به یک طوطی در قفس، به ماهی در زمین خشک، و به پیاده عرصه شطرنج که می رود تا شاه شود تشبیه شده است.)

اشتیاق روح به خدا به مرتبه تأمل (مراقبه) منتهی می شود. صوفیان برای به تأمل پرداختن، به پیروی از شیوه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در خلوت نشینی های مکرر در کوه حرا، عزلت را لازم می دانستند تا از طریق آن با پریشان خاطری های ناشی از جهان بیرونی مقابله کنند.

- 1- . فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
- 2- . فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ^ظ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ
- 3- . وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ^ص هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ ^ع إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ
- 4- . وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ * قَالَ يَقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
- 5- . وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ^ع وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

صوفیان که از هیاهوها و دغدغه های دنیوی کناره گرفته اند به عمل تکرار نام خدا یا چند ورد کوتاه دینی همانند «سبحان الله» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مبادرت می ورزند و به هنگام تکرار ذکر، همه قوای خود را عمیقاً بر کلمه یا عبارت واحدی متمرکز می کنند.

انگیزه این عمل که «ذکر» نامیده می شود از آن دسته از آیات قرآنی نشأت گرفته که هر مسلمانی را به زیاد یاد کردن خدا توصیه می کنند (سوره احزاب، آیه 41)، (1) زیرا قلب مطمئن، قلبی است که ذکر خدا طبع ثانوی آن شده باشد (سوره رعد، آیه 28 و 29). (2) عمل ذکر شامل دم زنی آهنگین و تلاش به منظور درونی کردن حواس پنجگانه می شود. درون نگری، به موازات رقابت یاد خدا و وعده های الهی با یاد زندگی نفسانی در نزاعی باطنی به خاطر روح، به پریشانی های درونی منتهی می شود.

از آنجا که از طریق از خود گذشتن است که می توان برای خدا زندگی کرد، تنها با توجه به خداست که از پریشانی ها نجات می یابیم. وقتی اراده، تسلیم خدا و ذهن فقط متوجه و معطوف به خدا شد، روح از نحوه معرفت استدلالی به نحوه معرفت شهودی سیر می کند که در آن دیگر نمی توان بین ذاکر و مذکور فرق گذاشت. این مرتبه خودفراموشی مطلق را «فنا» می خوانند. غفلت از خود به یک شناخت فوری و مستقیم از خدا منتهی می شود. صوفیان این شناخت مستقیم [شهودی] از خدا را «معرفت» می خوانند، در حالی که شناخت متداول با اصطلاح علم بیان می شود. این معرفت نتیجه هیچ فرایند ذهنی ای نیست. این معرفت نور الهی است که بر دل می تابد و همه قوای انسانی را در بارقه های نور خیره کننده اش فرو می برد. احوالی که شناخت مستقیم خدا را به وجود می آورد در وصف نمی گنجد، به لفظ در نمی آید، فراتر از اندیشه، و فراتر از هر تصویری است. کسی که به خداوند معرفت یافت خاموش می شود.

عیسی (علیه السلام) در آئین تصوف یک شخصیت مهم است. گرچه مسلمانان محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان «خاتم نبوت» به حساب می آورند، برخی از صوفیان از عیسی (علیه السلام) به «خاتم قداست» یاد می کنند. محی الدین ابن عربی (1165-1240) صوفی مشهور اسپانیایی یکی از آنان بود. او در اثر مشهورش «الفتوحات المکیه» (مکاشفات مکی) درباره این موضوع می نویسد:

«خاتم قداست کلی که فراسوی آن هیچ امر قدسی ای نیست، سرور ما عیسی است. ما چند تأمل درونی عیسی را تجربه کرده ایم من چندین بار در جذب هایم با او متحد شدم و راهنماییهای استادانه او موجب شدند که در تغییر عقیده ام به خدا بازگشت کنم. ... او نام دوست به من عطا کرده و زهد و تجرید روح را توصیه کرده است».

و در واقع، تشابهاتی در کتاب مقدس و سنت مسیحیت نسبت به اعمال معنوی صوفیانه وجود دارد. در معنویت مربوط به کتاب مقدس، همانند معنویت تصوف، شهود معنوی مستلزم زهد و تجرد از خود است. ما باید آنچه را که در وجود ما زمینی است «فساد اخلاقی، آلودگی، شهوت، امیال شیرانه و طمع کاری را که بت پرستی است» از بین ببریم (کولسیان 5 : 3 ؛ همچنین رومیان (3) 12 : 6 ؛ تیطس 12 : 2 ؛ پطرس اول 2 : 4 ، 11 : 2)، به بدن ریاضت بدھیم و جسد را مصلوب کنیم (رومیان 13 : 8 ؛ غلاطیان (4) 24 : 5)، خیر دیگران را بر خیر خود مقدم بداریم (لوقا (5) 11 : 3) ؛

ص: 17

1- . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا

2- . الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب

3- . نامه به رومیان (Epistle to the Romans) نامه ای است که پولس به رومیان نوشته است.

4- . نامه به غلاطیان (Epistle to the Galatians) نامه ای است که پولس به مردم غلاطیه نوشته است.

رومیان 20-21 : 14 ، 2-1 : 15 ؛ اول قرنتیان (1) 33 ، 24 : 10 ؛ 5 : 13 ؛ فلیمون 4 : 2) ، از سرشت کهنه خود که متعلق به نشئه حیات سابق ماست به درآیم و سرشت جدیدی را به خود بگیریم که از حیث عدالت و قداست حقیقی شبیه خدا آفریده شده است (افسیان 22 : 4 ؛ کولسیان 9 : 3) ، خودت را برای جهان مصلوب کن (غلاطیان 14 : 6) ، و به آن چیزهایی که در جهان وجود دارد بی علاقه باش (اول یوحنا (2) 15 : 2) ، و به همه چیز پشت پا بزن (لوقا 33 : 14) ، حتی امور مباح (اول قرنتیان 23 : 10) .

در کتاب مقدس ، همانند آئین تصوف ، معرفت حقیقی به خدا از نظر ماهیت ، تجربی است . این مکاشفه راز الهی است (اول قرنتیان 2 : 6 و بعد) ، که خدا آن را به کسانی که به او ایمان دارند می بخشد (اول قرنتیان 16-10 : 2 ؛ 8 : 12) . مؤمنین به خدا معرفت می یابند زیرا خدا در وجود آنان است (یوحنا 7 : 14) و آنها را خداگونه می کند (رساله اول یوحنا رسول 2 : 3) . آن دسته از کسانی که واجد این معرفتند به حقیقت ، معرفت می یابند و حقیقت آنها را از بند گناه آزاد می سازد (یوحنا 32-31 : 8) . این یک شهود پربرکت است که ثمره حیات کامل است که در خدا و برای خدا سپری می شود . چنانکه تعبیر بهجت آمیز حکایت دارند : «خوشا به حال پاکدلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی 8 : 5) . معرفت حاصل یکی شدن و اتحاد با خدا از طریق عشق است : «هر که مهر می ورزد از خدا زاده می شود... و هرکسی که عشق نمی ورزد ، خدا را نمی شناسد ، زیرا خدا محبت است» (رساله اول یوحنا رسول 8-7 : 4) .

در کتاب مقدس ، همانند آئین تصوف ، عروج به خدا مستلزم تزکیه است . ما برای داشتن معرفت حقیقی به خدا باید به خدا روی بیاوریم ، چون تنها خداست که می تواند ما را به حکمت خود خدا راهنمایی کند (اول قرنتیان 13-10 : 2) . خداوند سرانجام در عشق و بخشش به ملاقات ما می آید ، اما ابتدا باید توبه حقیقی در کار باشد . ما این تعلیم را در موعظه یوحنا (یحیای) تعمیددهنده (مرقس (3) 4 : 1) و خدمات کشیشی عیسی می یابیم . زمانی که عیسی وارد جلیله (شمال فلسطین کنونی) شد اولین پیامش به مخاطبانش این بود که آنها باید توبه کنند (مرقس 15 : 1) . و بی تردید پولس هنگامی که گفت : «با تجدید اذهان خود متحول شوید» نوعی ریاضت مهذبانه (مجاهده) در ذهن داشت (رومیان 2 : 12) ، و ما را ترغیب می کرد که خودمان را در الوهیت پرورش دهیم (اول تیموتاؤس 7 : 4) .

کتاب مقدس ، همچون آئین تصوف ، تصدیق می کند که تزکیه ، روح را برای مراقبه آماده می کند ، و برای پیشرفت در مراقبه ، فرد باید نفس خود را از بند همه غفلت های دنیوی آزاد سازد . در عهد عتیق خدا هوش ع (4) 7 را به خلوت نشینی سوق داد تا سد راه همه شیوه هایی شود که او برای پیروی از امیال و اندیشه های دنیوی استفاده می کرد (هوشع 6 : 2) . موسی (علیه السلام) به بیابان پناه می برد تا با خدا به نحو

ص : 18

1- . نامه به قرنتیان (Epistle to the Corinthians) نامه ای است که پولس به مردم شهر قرنتس نوشته است .

2- . انجیل یوحنا (John)

3- . انجیل مرقس (Mark)

4- . از پیامبران الهی است که بر قوم بنی اسرائیل مبعوث گردید .

مطلوب تري خلوت (راز و نیاز) کند (سفر خروج 5 : 18 ؛ 19 ؛ 27-28 : 34)، همان گونه که ایلیا چنین می کند (کتاب اول پادشاهان 6-3 : 17). در عهد جدید نیز پولس (غلاطیان 17 : 1)، یحیای تعمیددهنده (متی 6-1 : 3)، و خود عیسی (علیه السلام) (متی 2-1 : 4) به بیابان می رفتند تا [با خدا] خلوت کنند. راز و نیاز همراه با تأمل باید باطنی باشد و این امر مستلزم مجاهده است. مواظب عیسی (علیه السلام) برای حواریون نیز از اینجاست: «هرگاه به راز و نیاز برخاستی به حجره خود وارد شو، در راه روی خود ببند و به پیشگاه پدر خود، در خلوت، راز و نیاز کن» (متی 6 : 6).

کتاب مقدس، همچون آئین تصوف، تصدیق می کند که

توجه به نفس فرد می تواند به زدودن غفلت های درونی کمک کند، به طوری که نفس (نفخه) الهی که شناخت را به ارمغان می آورد می تواند به عنوان بازدم لطیف و سبک به گوش برسد (کتاب اول پادشاهان 12 : 19). کتاب مقدس، همچون آئین تصوف، تصدیق می کند که تکرار نام خدا یا عبارتی کوتاه شیوه مؤثری در تأمل و مراقبه است:

نام خداوند دژ مستحکمی است که نیکوکاران به درون آن می شتابند و ایمن می مانند (امثال سلیمان 10 : 18).

هر که نام پروردگار را بخواند نجات خواهد یافت (اعمال رسولان 21 : 2).

یکی از عرفای کاتولیک در قرن چهاردهم این شیوه توجه و مراقبت را در کتاب غبار نادانی (1) شرح می دهد:

«اگر قصد داری تا همه امیال خود را در یک کلمه ساده جمع کنی که به سهولت در خاطرت بماند، به جای کلمه ای بلند، کلمه ای کوتاه انتخاب کن. کلمه ای یک بخشی نظیر «خدا» یا «عشق» بهترین کلمه است. اما آن کلمه ای را انتخاب کن که برای تو معنادار باشد. سپس آن را به ذهن خود بسپار، به گونه ای که در آنجا باقی بماند، هر چه بادا باد.... و آن را به کار ببر تا ظلمتی را که تو را در خود فرا گرفته پاره کنی و بر همه غفلت ها فائق آیی و آن ها را به خیل غفلت های مادون شأن خود بسپار. اگر اندیشه ای مدام تو را آزار دهد، و مستلزم آن باشد که بدانی چه کار باید انجام بدهی تنها با این کلمه آن را پاسخ بده. اگر ذهن شما در مورد معنا و معانی ضمنی این کلمه کوتاه شروع به نظرپردازی کند، به یاد آور که ارزش آن در سادگی آن است. این کار را انجام بده و من به تو اطمینان می دهم که این افکار از میان خواهند رفت. چرا؟ زیرا تو از بسط و گسترش آن ها از طریق استدلال اجتناب کرده ای.»

در تاریخ معنویت مسیحی، جان کاسین (2) (؟432-؟360) اولین شخصی بود که این عمل تکرار را، که او آن را از آبای بیابان نشین فراگرفت، توصیف کرد. او در فصل دهم کتاب «دهمین مذاکره» خود که یکی از زیباترین قطعات در مکتوبات مسیحی است با استفاده از آیه «ای خدا! به کمک من

ص: 19

بیا، پروردگار! در نجات من شتاب کن» چنین کاری کرد. جان کلیماکوس(1) (579-649) اهمیت خاصی برای تکرار راز و نیاز عیسی (علیه السلام) قائل است. بعدها، صورت مقبول این دعا (عیسی مسیح پروردگار! پسر خدا! مرا مورد رحمت خود قرار بده) به طور گسترده ای در صومعه های کوه آتوز به کار می رفت. این دعا که با آداب تنفس تلفیق شده بود به روح جنبش هسیچاست(2) در قرن سیزدهم تبدیل شد و در قرون اخیر در میان کلیساهای ارتدکس بسیار رواج یافته است، که از آنجا کتاب گرانبهای کوچکی با عنوان طریقت یک زائر(3) منتشر شد. روش مشابهی برای تعمیق توجه و مراقبت، هم در تکرار «تسبیح مریم مقدس»(4) در کتاب «دعای کاتولیک»(5) و هم در مناجات گریگوری(6) به چشم می خورد. در همه این مثال های برگرفته از آئین تصوف و مسیحیت، تکرار، شیوه ای برای محدود کردن آگاهی همراه با تأمل است. این روش، روشی برای احتراز از تعقل استدلالی، تفکر و مفهوم سازی است. این شیوه، افق آگاهی عقلانی را محدود می کند و نفس را برای ورود به آگاهی شهودی آماده می سازد.(7)

در کتاب مقدس، همچون آئین تصوف، وسوسه ها و غفلت ها زمانی متوقف می شوند که تنها توجه به خدا موجب شود که ما به مقام خود فراموشی مطلق (فنا) برسیم. فنا راه را برای ورود به نحوه شهودی شناخت خدا که ورائی راه و رسم های متعارف تفکر است هموار می کند. این مقام سخنان عیسی (علیه السلام) را به یاد ما می آورد که «هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد» (متی 10 : 39) و «اگر دانه گندمی که در دل خاک قرار می گیرد نمیرد، تنها ماند؛ لیکن اگر [آن دانه] بمیرد ثمر بسیار آورد» (یوحنا 12 : 24).

ممنوعیت تمثال خدا که در کوه سینا سفارش شد، فراتر از تصاویری که بر روی سنگ یا چوب حک می شد می رود و شامل سخنان و مفاهیم ما نیز می گردد. اقرار اشعیا بر اختفاء الهی تلویحاً به این معناست که خدا ورائی گستره عقل است (اشعیا 15 : 45). پولس هنگامی که می گوید خدا در «نور دست نیافتنی» تقرر دارد (اول تیموتاؤس 6 : 16) و زمانی که می گوید هیچ تجربه ای از خدا «در فهم ما نمی گنجد» (فیلیپیان 4 : 7) به همین نکته اشاره می کند. در نظر پولس، داشتن دغدغه بیمارگونه در مورد مسائل و معماهای صرفاً لفظی باعث می شود که ما به درک و دریافت حقیقت نرسیم (اول تیموتاؤس 5 : 6). او و ارمیا تا آنجا پیش رفتند که گفتند تمسک به صورت ها و تمثال ها از خدا، سد راه یافتن به خدای حی و نوعی بت پرستی است (رومیان 23 : 1؛ ارمیا 11 : 2). در مقام لقاء خدا ما باید خاموش بمانیم و بگذاریم که خدا همان خدا باشد (مزامیر 10 : 46).

در کتاب مقدس، همانند درک صوفیان از معرفت، شناخت بی واسطه خدا و شهود الهی به طور ناگهانی صورت می پذیرد: «خداوند ناگهان با موسی صحبت کرد» (سفر اعداد 4 : 12)، و در راه دمشق «نور عظیمی از آسمان اطراف را فراگرفت» (اعمال 6 : 22). تجربه بی واسطه الهی، هرگاه که روی دهد، ناگفتنی

ص: 20

John Climacus . -1

Hesychast . -2

The Way of Pilgrim . -3

Hail Mary . -4

Rosary . -5

Gregorian chants . -6

-7 . چنین رمزی در تعالیم اسلام وجود ندارد.

است. زمانی که ارمیا به طور مستقیم با خدا مواجه می‌شد، نمی‌دانست که چگونه لب به سخن باز گشاید (ارمیا 6 : 1). زمانی که پولس به بهشت وارد می‌شود قادر نیست که بگوید چه بر سر او آمده است (دوم قرنتیان 3 : 12). همان گونه که دیدیم عروج معنوی به سوی خدا در کتاب مقدس و آئین تصوف، به هم شباهت دارند.

از آنجا که صوفیان حول مرشدهای خویش (شیوخ) جمع می‌شوند، و محافلی را تشکیل می‌دهند که در قالب طریقه‌های دینی متبلور می‌شوند، تشبیه طریقه‌های صوفیان به طریقه‌های همراه با تأمل موجود در کلیسای کاتولیک رومی امکان‌پذیر است، با این تفاوت که صوفیان عموماً ازدواج می‌کنند. طریقه‌های صوفیان مانند طریقه‌های همراه با تأمل کاتولیک، عموماً تأکید می‌ورزند که اعضایشان از کار و کوشش در این دنیا اجتناب کنند. اما طریقه‌ی شاذلیه که به اسم بنیانگذارش، ابوحسین شاذلی (1196-1258) نام‌گذاری شد، از پیروانش می‌خواست که در این دنیای غیردینی به کار و تلاش پردازند. کتاب الحکم ابن عطاء الله (فوت 1309)، سومین شیخ از این طریقه، تجسم تأکید بر این مسأله در معنویت این طریقه است. در این خصوص همان گونه که پیترو جی آون (1) در مورد شیوخ طریقه‌ی ای شاذلیه گفته است:

«زمانی که در قرن شانزدهم ایگناتیوس لویولا، انجمن عیسی یا یسوعیان (ژزویت‌ها) را تأسیس کرد، که اعضای آن بر خلاف

ساختارهای رهبانیت سنتی، بر تحکیم و تقویت تأمل در عمل، یعنی تأمل در عین تداوم مشارکت تام و تمام در دنیای غیردینی مصمم بودند، شیوخ طریقه‌ی ای شاذلیه پیشکسوتان تغییر و تحول مشابهی در غرب مسیحی بودند. کتاب حکم ابن عطا جایگاهی رفیع در معنویت اسلامی همانند جایگاه رفیع کتاب اعمال معنوی [یا ریاضت] ایگناتیوس لویولا در مسیحیت دارد.»

بررسی کتاب الحکم ابن عطاء الله و کتاب اعمال معنوی ایگناتیوس لویولا فی نفسه مستلزم کتاب جداگانه‌ای است و در حوصله این نوشتار نیست اما مقایسه‌ی مختصر و کلی بین ریاضت [یا اعمال معنوی] ایگناتیوس و ریاضت صوفیان، اظهار نظر آون را کاملاً جالب توجه می‌سازد. در نظر ایگناتیوس و همین‌طور در نظر صوفیان برای شناخت خدا لازم است که ما از اراده‌ی خودمان دست بکشیم و آن را با اراده و مشیت الهی منطبق کنیم. خود عنوان ریاضت حکایت از این مطلب دارد: «ما هر نحوه آماده‌سازی و مستعدکردن نفس برای رهایی خود از همه تعلقات مفرط را ریاضت می‌نامیم» (ریاضت 21، 1). به نظر ایگناتیوس ریاضت به خاطر پریشانی دل انسان ضروری است. «دل‌بستگی‌های بیش از حد» ما (ریاضت 1)، «آشفته‌گی» اعمال ما (ریاضت 63)، و «عشق‌های دنیوی» (ریاضت 97) ما را از آزادی باطنی محروم می‌کنند تا تنها خدا را عبادت کنیم.

از این رو ایگناتیوس وارستگی از نفس را همانا اصل و مبنای ریاضت خود تلقی می‌کند: «بنابراین، ما باید خودمان را نسبت به همه مخلوقات بی‌اعتنا سازیم... تنها خواست و انتخاب ما باید معطوف به چیزی باشد که بیشتر ما را به آن هدفی که برای آن خلق شده ایم رهنمون باشد (ریاضت 23). میزان وارستگی ما از نفس، همانا میزان تعلق خاطر ما به خداست. وارستگی تام و تمام، به پیوند با خدا منجر می‌شود و این هدف نهایی است.

ص: 21

هنگامي که ایگناتیوس اظهار مي کند که ریاضت کشان باید ریاضت هاي خود را با توجه و تأمل در گناه آغاز کنند، او همانند صوفیان برای رشد و پرورش این وارستگی ما را به شیوه تزکیه سوق مي دهد (ریاضت 4). او از ریاضت کشان انتظار دارد که با شناخت جزئی ترین خواطر پریشان در خود، ریشه هاي گناهان فردي خود را از بین ببرند. ایگناتیوس از آنان انتظار دارد که آرزومند «معرفت عمیق نسبت به گناهان خویش و داشتن احساس نفرت از آن ها باشند؛ و آنان با فهمي از آشفستگی اعمال خود که وجود آنان را آکنده از ترس و وحشت کرده است مي توانند زندگی خود را اصلاح کنند و نظم ببخشند» (ریاضت 63). در جهت دستیابی به این هدف، او به آنان نصیحت مي کند که گناهان گذشته خود را به یاد آورند (ریاضت 56). ایگناتیوس در جاي دیگر ریاضت کشان را به ورود به ریاضت ها «با بلندهمتی و گذشت» و تسلیم کردن «اراده و آزادي کامل» و گرایش شخصی خود به خدا، تعلیم مي دهد (ریاضت 5). او پافشاري مي کند که آدمیان «باید به خاطر داشته باشند که در همه آنچه که به زندگی معنویشان مربوط مي شود، پیشرفت (شان) متناسب با دست کشیدن (شان) از خویشتن دوستي، و اراده و علقه هاي (شان) خواهد بود» (ریاضت 189). ایگناتیوس، همانند صوفیان، بر این باور است که تزکیه، نفس را برای مراقبه آماده مي کند. او همچون صوفیان نیاز به عزلت نشینی در راز و نیازهاي مراقبه آمیز را به رسمیت مي شناسد و کناره جویی از غفلت هاي دنیوي را برای

مستعدتر ساختن نفس در جهت تقرب به خدا و اتحاد با او بها مي دهد (ریاضت 20).

ایگناتیوس، همانند صوفیان، در شیوه هاي دوم و سوم راز و نیاز خود مي پذیرد که تکرار کلمه یا عبارت واحدی که با دم یک فرد همساز است شیوه مؤثري در مراقبه است (ریاضت 252 و 258). این تکرار کمک مي کند تا احساسات را باطني کنیم. آن خواطر پریشان به دلیل «میل به لذات و خوشي هاي جسمانی» (ریاضت 314)، «میل ما به امور زمینی و دون مرتبه» (ریاضت 317)، یا «به علت اینکه در اعمال و رفتار متدینانه خود بی اشتیاق، کاهل یا غافل هستیم» از نفس ما نشأت مي گیرد (ریاضت 322).

در نظر ایگناتیوس و صوفیان، به موازات عمیق تر شدن تمرکز، پریشانی هاي خاطر معدوم مي شوند و ما به مقام فنای کامل وارد مي شویم. در مقام فنا در نحوه شناخت استدلالی به معرفت شهودي و غیراستدلالی، تعمقی صورت مي گیرد. مثلاً همانگونه که او در ریاضت 50 شرح مي دهد، فرد، تأمل را در باب موضوع مورد تأمل اعمال مي کند، به طوري که اراده، عواطف را به نحوه شناختي فراتر از طور عقل معطوف مي کند، يعني درون گرایی ساده تر و عمیق تر، به ادراکات معنوي والا تر و معرفت تجربی حقیقت منجر مي شود. این است هدف هر تأملی، زیرا همانگونه که ایگناتیوس شرح مي دهد «نه معرفت بسیار زیاد، بلکه درک باطني حقیقت و شوق به حقیقت است که نفس را اشباع و قانع مي سازد» (ریاضت 2).

در نظر ایگناتیوس، همچون نظر صوفیان، تأمل باید به اتحاد عرفانی با خدا منجر شود، مقامی که در آن نفس، امور الهی را بدون هیچ عامل واسطی پذیرا مي شود. هنگامی که او به نفس در مقام یافتن خالق و رب خویش در حالتی از «تسلی خاطر بدون علت قبلی» (ریاضت 330 و 336) اشاره مي کند، به نظر مي رسد که گفته او تلویحاً به این معناست که این مقام از نفس، غایت متعالی راز و نیاز است. تماس «مستقیمی» برقرار مي شود، خدا نفس را با «عشق و ستایش خودش» شعله ور مي سازد (ریاضت 15؛ همچنین ریاضت 20)، و به نفس امکان مي دهد تا «شیرینی الوهیت لایتناهی را بچشد» (ریاضت 124).

ایگناتیوس این مقام از نفس را در نامه مشهورش به خواهر ترزا ریچادل (1) این گونه توصیف مي کند:

«به کرات اتفاق می افتد که پروردگار ما نفس را به این یا آن عمل بر می انگیزد و ترغیب می کند. خدا کار خود را با نجات دادن نفس از گمراهی آغاز می کند، به این معنا که بدون غوغاهای کلمات، با نفس به طور باطنی سخن می گوید و آن را بطور تام و تمام تا بدان حد تعالی می بخشد که متعلق عشق الهی قرار گیرد، و ما را بدون هیچ مقاومتی از ناحیه ما، حتی اگر اراده مقاومتی داشته باشیم، به آن حدی که مقصودش بوده است ارتقاء می دهد.»

حال و تجربه بی لفظ و نشان (بدون قیل و قال) به معنای این است که آن تجربه، «بدون مفاهیم» و «بدون متعلقات خاص اندیشه» است. معرفت بی واسطه الهی مانند معرفت در آئین تصوف از طریق تجربه ناگهانی و بیان ناپذیر ذات الهی صورت می گیرد.

تدبر ما در باب آئین تصوف و معنویت کتاب مقدس و مسیحیان نشان داده است که مسیحیان و مسلمانان هم رأی هستند که اگر قرار است دین شخصاً موثق و معتبر باشد باید متضمن نوعی تجربه دینی بی واسطه و نه صرفاً تصدیق قضایایی باشد که بر مبنای حجیت پذیرفته می شود (آموزه ای که ظاهراً به رساله یعقوب⁽¹⁾ اشاره دارد). علاوه بر این، به رغم پاره ای از انکارها، این تأمل روشن می سازد که هم در نظر مسیحیان و هم در نظر مسلمانان تجربه مستقیم و شخصی ناظر به مبنای نجات ما، مستلزم نوعی مجاهده پیشینی است که انسان را به سکون و آرامش می رساند، نه صرفاً به آرامش و سکون جسمانی، بلکه به آرامش و سکون حسی، و آرامش و سکون روحی، تا آن زمان که سکون و آرامشی که برای آن هیچ کلمه و لفظی وجود ندارد حاصل شود.

فصل دوم این نوشتار به محمد (صلی الله علیه و آله) و انسان هایی که تلاش می کنند مطابق با پیام او زندگی کنند، اختصاص دارد. در این فصل موانع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر سر راه گفتگوی بین مسیحیان و مسلمانان مورد توجه و تأکید قرار می گیرد.

ص: 23

تلاش اسکندر کبیر (323-356 ق.م.) جهت انضمام و ادغام خاورمیانه به امپراتوری وسیع خود از طریق تحمیل فرهنگ یونانی به ساکنان خاورمیانه زمینه ساز کشمکش و درگیری بین اسلام و مسیحیت به هنگام ظهورشان در سده های بعدی شد. جریان از آنجایی آغاز شد که اسکندر سپاه ایران را در سال 324 ق.م. شکست داد و در پیشروی خود به سوی شرق همه موانع را از سر راه خود برداشت، به نحوی که هنگام مرگ وی در سال 323 ق.م. آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، مصر، بین النهرین، ایران و هند تا رود سند را تحت تصرف امپراتوری خود در آورده بود. بعد از مرگ اسکندر فرماندهان ارتش برای گسترش مرزهای امپراتوری تلاش کردند ولی دیری نپایید که از هم جدا شده و هر کدام قسمتی از امپراتوری را تحت کنترل خود در آوردند و خاورمیانه نیز دستخوش یک قرن بی نظمی سیاسی آن دوره و شاهد جنگ های مداوم و بسیاری گردید. با این همه، این دوره اوج شکوفایی تمدن یونانی بود که تا دو قرن بعد ادامه یافت و با خودکشی کلئوپاترا (1)

در سال 30 ق.م. آخرین بقایای دوران حاکمیت تفکر بطلمیوسی از میان رفت.

بعد از مرگ کلئوپاترا، خاورمیانه به ایالت های شرقی امپراتوری روم تبدیل شد و سیاست اسکندر در تحمیل فرهنگ یونانی ادامه یافت. با آغاز گسترش مسیحیت در قرن دوم در منطقه خاورمیانه این سیاست شتاب بیشتری گرفت. از آنجایی که کلیسای امپراتوری روم شرقی با فرهنگ یونانی همدست شد، گسترش مسیحیت تقریباً انحصاراً در ایالات و شهرهای امپراتوری روم که به فرهنگ و زبان یونانی گراییده بودند به وقوع پیوست. به این ترتیب، مسیحیت به منزله دین شهری که منحصرراً زبان یونانی را استفاده می کرد صرفاً بر طبقه بالای جامعه یونانی تأثیر می گذاشت و موفق به برقراری رابطه ای حیات بخش با زبان ها و شیوه های زندگی فرهنگی بومی باستانی مردمان ساکن در آن مناطق نشد. به عبارت دیگر بیشتر ساکنان ایالات شرقی امپراتوری روم به دور از فرهنگ یونانی و در نتیجه در حوزه دینی به دور از مسیحیت به حیات خود ادامه دادند.

از این مهم تر، در حالی که مسیحیت به طبقات مرفه و بالایی یونانی عرضه گردید و با اقبال عمومی مواجه شد، طبقات دیگر اجتماعی تلاش کردند که تلفیق و ترکیبی از فرهنگ شرقی، یونانی مآبی و مسیحیت به وجود آورند. این تلاش ها به تدوین سؤال بر انگیز آموزه هایی مسیحی

ص: 24

1 - 1. کلئوپاترا (Cleopatra) پس از مرگ اسکندر، سرزمینهای تحت تصرفش میان سردارانش تقسیم شد. سلوکی ها در ایران و بطلمیوسی ها در مصر در حدود سال 323 ق.م. به قدرت رسیدند. کلئوپاترا دختر بطلمیوس دوازدهم بود که در مصر با کمک سزار روم به حکومت رسید و پس از آنکه سزار به عنوان شوهر او در سنای روم کشته شد به مصر بازگشت و با یکی از سرداران رومی به نام آنتونیوس ازدواج کرد که در نهایت با حمله اکتاویوس فرزندخوانده سزار به مصر او در سال 30 ق.م. خودکشی کرد و از آن به بعد مصر یکی از استان ها یا قسمت های تحت کنترل روم شد.

منجر گردید که پیرامون تجسم و تثلیث دور می زدند و از مهمترین آن ها می توان آریانیسم (1) و

آیین نسطوری (2)

و مانوفیستیس (3) را نام برد.

زبان و فرهنگ نقش به سزایی در مشاجرات در خصوص تدوین این آموزه ها میان مسیحیان ایفا می کرد زیرا این منازعات بین دسته ای از مسیحیان که زبان یونانی، زبان مادری آنان بود و دسته ای دیگر از مسیحیان شرقی که زبان بومی آنها سریانی، ارمنی و قبطی (4) بود درگرفت. اگرچه مسیحیان شرقی مباحثات مربوط به الهیات را به زبان یونانی انجام می دادند ولی «طرز فکر آنان مبتنی بر مقولات و مفاهیم منطبق بر ذهنیت حاکم بر زبان رایج آنان بود. این نگرش های متفاوت، به اختلاف در باب بیان مربوط به الهیات در موضوعات مختلف منجر شد.» هنگامی که صورت بندی های بیانات مسیحیان شرقی در «شوراهای وحدت ادیان» مطرح شد، این بیانات از ناحیه کسانی که زبان اول آنان یونانی بود رأی نمی آورد.

اختلافات و مباحثات بین مسیحیان یونانی و مسیحیان شرقی با وجود مسیحیان لاتین زبان تشدید شد. صورت بندی آموزه مسیح گرایی و آموزه تثلیث که شورای وحدت ادیان سرانجام آن را پذیرفت، مصالحهای بین مسیحیان یونانی زبان و لاتین زبان بود. اگرچه واژه های لاتین آموزه تثلیث (one substantio, three personae) [به معنی یک جوهر و سه شخص] با واژه های یونانی (one ousia, three hypostaseis) [به معنی یک ذات و سه اقنوم] تطابق کامل ندارند، زیرا substantia از لحاظ ریشه شناختی با hypostasis مطابقت دارد اما دانشمندان الهیات یونانی زبان و لاتینی زبان پذیرفتند که هر دو واژه، مفهوم واحدی را بیان می کنند. در منطقه خاورمیانه هیچ گونه اثری از شکل گیری تثلیث و یا آموزه مسیح شناسی که در زبان مسیحیان آن حوزه و یا آداب و سنتی آنها بروز یافته باشد نبود. تعبیری که مورد توافق قرار گرفتند فقط در غرب نمود یافت. در نتیجه کلیسا در مواجهه با گروه های فکری مختلف که به زبان های شرقی صحبت می کردند و در مناطق متعددی از خاورمیانه زندگی می کردند ناکام ماند. شکست کلیسا در ادغام فرهنگ خاورمیانه ای مسیحیان در فرهنگ مسیحی غربی زمینه و ابزار لازم فکری برای ظهور حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را حتی قبل از تولد ایشان فراهم آورد.

لزوم ادغام فرهنگ شرقی خاورمیانه ای مسیحیان در دین مسیحیت با ظهور کنسانتین (5)

(مرگ 327) که در سال 324 هم امپراتور روم شرقی و هم امپراتور روم غربی شد به فراموشی سپرده

ص: 25

1-1. Arianism: فرقه آریانیسم الوهیت حضرت عیسی (علیه السلام) را انکار می کند. آریوس (336-256) Arius (بعد از میلاد) خداشناسی یونانی مسیحی که نظریاتش باعث تکفیر وی گردید، مؤسس فرقه آریانیسم است.

2-2. Nestorianism: شاخه ای از مسیحیت است که مبانی آن نخستین بار توسط نسطوریوس مطرح شد. نسطوری ها بر این باورند که در عیسی مسیح 7 دو شخص و دو طبیعت وجود داشت: طبیعت آدمی «عیسی» و طبیعت الهی، پسر خدا یا لوگوس.

3-3. Monophysitism: در این تفکر استناد به وجود ذات الهی در شخص حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) می کنند که مسیحیان سوریه و مصر از جمله طرفداران این نظریه هستند، و به مکتب طبیعت واحد اعتقاد دارند، اعتقاد به اینکه عیسی فقط طبیعت خدایی داشته است.

4-4. Coptic: زبان آفریقایی آسیایی مصر در قبل از اسلام.

Constantine . -5

شد. کنستانتین که در عمل نیاز به امپراتوری داشت، دوره ای را آغاز کرد که در طی آن از زور برای اتحاد در دین مسیحیت در جهت نیل به اهداف خویش استفاده کرد. او با تحمیل اصول مورد توافق مسیحیان غربی به جوامع چندفرهنگی خاورمیانه، سعی در اتحاد اجباری میان آنها کرد. این در حالی است که خود او حتی تا وقتی که در بستر مرگ قرار گرفت به عنوان یک مسیحی غسل تعمید داده نشد. وی در این دوره با مباحثاتی که توسط آریان ها مطرح می شد روبرو شد و تصمیم گرفت اولین شورای وحدت دین مسیح را در سال 325 در شهر نیقیه⁽¹⁾

برگزار کند. وی در جهت اجرای اوامر خویش سربازان را به این شورا فرستاد تا مطمئن شود که اسقف ها درباره این موضوع به توافق می رسند. اعمال قدرت توسط کنستانتین موجب وابستگی کلیسا و دولت به یکدیگر شد که از آن به مکتب قیصر - پاپ⁽²⁾

امپراتوری روم شرقی (بیزانس) یاد می شود. بی تردید همزیستی و اتحاد کلیسا با مراکز قدرت باعث بیزاری و دوری توده های مردم در خاورمیانه از کلیسا و زمینه ساز ظهور اسلام در چهار قرن بعد از آن گردید.

به طور مشخص تر، مباحثات آریان ها از آریوس (حدود 336-250) آغاز می گردد. او یک کشیش مصری بود که تساوی سه شخص پدر و پسر و روح القدس را در تثلیث رد می کرد. او معتقد بود که پسر پایین تر از پدر قرار گرفته است و روح القدس نیز پایین تر از هر دوی آنهاست. روش پله ای او مقام الوهیت را از پسر و روح القدس می گرفت و آن را منحصر به پدر به عنوان خدای حقیقی می کرد. در شورای نیقیه، کنستانتین به تحریک مشاور دینی خود هوسیوس⁽³⁾

(مرگ 357) پیشنهاد کرد که پدر و پسر را وجودی واحد (homoousios) و از یک منبع در نظر گرفته شود و به این ترتیب مقام الوهیت به هر دوی آنها اعطا شود. شورا با پیشنهاد وی موافقت کرد و نظریه آریان را مورد تفکیر قرار داد. آریوس و همفکرانش وادار به سکوت و تبعید شدند.

متأسفانه اصطلاح یونانی homoousios مبهم است و «می تواند این گونه تفسیر شود که پدر و پسر از نظر عددی یکی هستند». به خاطر همین ابهام، بسیاری از اسقف ها درباره اعتقادنامه نیقیه ملاحظاتی داشتند و پس از شورا حمایت خود را از اعلامیه شورای نیقیه پس گرفتند. بنابراین آریان گرای تا زمان امپراتور تئودوسیوس اول (مرگ 395) که شورای قسطنطنیه را در سال 381 تشکیل داد مورد بحث و مناقشه بود. این شورا به این مناقشه پایان داد و این بند را اضافه کرد که روح القدس با پدر و پسر هم ذات است. همچنین شورای قسطنطنیه آیین کاتولیک را به عنوان دین رسمی

امپراتوری روم مورد تأیید قرار داد. اندکی بعد طرفداران مکتب آریانی که با شکنجه و آزار رو به رو شده بودند از خاورمیانه پاکسازی شدند.

همان گونه که آریانی ها کلیسا را وادار به روشن کردن موضع خود در قبال تثلیث نمودند، نسطوری ها نیز کلیسا را وادار به روشن کردن موضع خود در حوزه مسیح شناسی کردند. این اتفاق هنگامی رخ داد که نسطوریوس⁽⁴⁾

(حدود 451-381)، متولد سوریه، به اتهام گسترش عقیده خویش مبنی بر اینکه مسیح دارای دو طبیعت متفاوت است که در دو شخص تجسم یافته است

- 1 - 1. Nicea: شهر باستانی در شمال غرب آسیای صغیر که در دوران کنستانتین به اوج شهرت و شکوه رسید. در این مکان بود که اولین شوراها برای حل اختلاف تشکیل شد.
2. Caesaropapism .
3. Hosius of Cordova .
4. (Nestorius (381-451 .

مورد محاکمه قرار گرفت. او معتقد بود که این دو شخص یکی انسان و دیگری الهی هستند و حضرت مریم 7 مادر خدا نبود، بلکه عیسی ی بشر را به دنیا آورده بود؛ و بنابراین در زمان صلیب کشیدن حضرت مسیح (علیه السلام)، مسیح بشر مورد آزار و شکنجه قرار گرفته و در نهایت فوت شده است. امپراتور تئودوسیوس دوم (مرگ 450) برای بررسی این منازعه از شورای وحدت ادیان افسس (1) در سال 431 دعوت به تشکیل جلسه کرد. شورا، نسطوریوس را گناهکار شناخته و متعاقب آن شکنجه و آزار طرفداران وی آغاز گردید. نسطوری ها به امپراتوری ایران پناهنده شدند و در آنجا به ترویج افکار خویش پرداختند.

با محکومیت نسطوریوس قائله پایان نیافته و جریان دیگری به نام مانوفیستیسم بلافاصله آغاز شد. نسطوریوس شخصیت بشری و الهی مسیح را، از یکدیگر تفکیک کرده بود در حالی که یوتیچس (2)

(حدود 454-378) پا را فراتر نهاده و ادعا کرد که مسیح قبل از تجسد دارای دو شخصیت بوده و بعد از آن فقط یک شخصیت (monophysis) داشته است. عقیده جدید با عنوان مانوفیستیسم رواج یافت. امپراتور مارشن (3)

(مرگ 457) شورای شهر کالسدون (4)

را در سال 451 جهت بررسی موضوع فراخواند. شورا عقیده مانوفیستی را محکوم و اعلام کرد که مسیح یک شخص با دو وجه بشری و الهی است. به دنبال آن آزار و شکنجه وحشیانه مسیحیان مانوفیستی، در مصر، فلسطین، سوریه، مراکش و ارمنستان آغاز گردید.

همانگونه که دیدیم از دوران کنستانتین تا مارشن، دولت بیزانس تجسم بخش سنت امپراتوری، درست آیینی مسیحی، و فرهنگ یونانی در یک قالب واحد بود و نتایج حاصله در ادامه حیات مسیحیت بسیار مؤثر بود. خشونت و شقاوت بی حد و حصر فرمانروایان بیزانتین که در سایه قدرت سیاسی و مذهبی اعمال می شد باعث تحریک احساسات جدایی طلبانه در میان مردم خاورمیانه گردید و چندی بعد نفرت عمومی از استعمارگران سیاسی به سوی مسیحیت دولتی گسترش یافت. در حقیقت حتی قبل از ظهور اسلام ساکنین خاورمیانه آمادگی اتحاد با هر نیروی غیر مسیحی ای را که آزادی آنان را از سلطه کلیسا تضمین کند داشتند.

امپراتوری بیزانس علاوه بر مشکلات اینچنینی، با رقیبی سرسخت یعنی امپراتوری ایران نیز روبرو بود. رقابت بین این دو ابر قدرت، منجر به جنگ های طولانی و ویرانگری گردید و فقط دوره های کوتاهی از صلح بین این دو امپراتوری وجود داشت. این ستیزهای طولانی مدت بین دو قدرت بزرگ آن دوره انعکاس خود را در شبه جزیره عربستان داشت. ایرانیان حوزه نفوذ خود را در سواحل شرقی و جنوبی، و امپراتوری بیزانس مناطق غربی و راه های تجاری شبه جزیره عربستان را تحت کنترل داشتند. به این ترتیب در سال 570 میلادی که سال تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، امپراتوری بیزانس در تسخیر و کنترل مکه محل تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و ایرانیان در جهت تسخیر یمن

در جنوب شبه جزیره عربستان می کوشیدند.

ص: 27

1-1. Ephesus: شهری یونانی در آسیای صغیر که در غرب ترکیه فعلی قرار دارد.

2- (Eutyches (378-454

Marcian . -3
Chalcedon . -4

ارتباط میان دین، سیاست و فرهنگ باعث عدم توجه به اعراب که همچون حائلی بین دو ابر قدرت می زیستند نمی شد. علاوه بر این، در آن دوره تاریخی، اعمال قدرت و تحمیل برتری دو ابر قدرت ایران و روم بر ملت های خاورمیانه، یک عمل طبیعی به حساب می آمد و هیچ کسی آن را اشتباه تلقی نمی کرد. پس هنگامی که اسلام پا به عرصه حیات نهاد (چه به میل خود و چه بدون میل) در قالب های زمان خود می گنجید. قطار قبلاً حرکت کرده بود و اسلام باید به آن می رسید. افزون بر این، اتهام مسیحیت آن دوره بر ضد اسلام این بود که آموزه های اسلام نادرست است، نه آنکه آموزه های اسلامی به زور بر آنها تحمیل می شد، و این گونه ای از ترغیب بود که مدت ها طبیعی تلقی می شد. درحقیقت، یکی از عوامل و ابزار گسترش سریع اسلام در منطقه خاورمیانه اعمال زور به عنوان شیوه پذیرفته شده ای برای تسلط بر خاورمیانه در آن دوره بود.

طبق اظهارات کریستوفر داوسون(1) «ظهور اسلام آخرین مرحله از هزار سال تأثیر متقابل شرق و غرب بود و محمد(صلی الله علیه و آله) پاسخ چالش اسکندر بود» و به نظر ریچاد بل(2)

«پیروزی اسلام در شرق در قرن هفتم میلادی را می توان قضاوت تاریخ در قبال مسیحیت منحرف شده دانست.» بیابید هر دو نظر را بررسی و تحلیل کنیم. محمد(صلی الله علیه و آله) تا قبل از وفات خویش در سال 632 میلادی، باعث اتحاد و یکدلی میان قبایل عرب گردید. معاهدات صلح متعددی بین ایشان و قبایل مسیحی که بیشتر آنها نسطوری و مانویستی بودند منعقد گردید. در معاهده ای که محمد(صلی الله علیه و آله) شخصاً با مسیحیان

نجران منعقد کرد، تعهد کرد که «دین آنها، کلیساهای آنها، مؤسسات رهبانی، و نیز اسقف ها، کشیشان، راهبان و زاهدان آنان از تعرض مصون است و آنها می توانند آزادانه هر کجا که مایل باشند زندگی کنند». در مورد قبایل بت پرست، پیامبر توانست آنان را زیر پرچم اسلام متحد نماید. بعضی از محققین معتقدند که بسیاری از آن اقوام بت پرست نه از روی ایمان و عقیده، بلکه به خاطر ملاحظات سیاسی و ترس از خشونت دین جدید را پذیرفتند. در عین حال اعراب بسیاری نیز به طرفداران و مؤمنین واقعی که هدفی جز صیانت از اصول اولیه و حی اسلامی یعنی متن قرآن کریم و سنت محمد(صلی الله علیه و آله) نداشتند تبدیل گردیدند. از میان همین مؤمنان، رجال سیاسی و نظامی بزرگی پدید آمدند که در طی يك دهه بعد از وفات پیامبر، خاورمیانه را از زیر یوغ بیزانس آزاد کردند و امپراتوری ایران را فتح نمودند. این گونه بود که در سده اول ظهور اسلام از مؤمنان، رهبرانی به وجود آمدند که عرب ها را به امپراتوری ای رساندند که از امپراتوری روم در اوج شکوفایی آن عظیم تر بود. این دوره شکوه و عظمت، با شکست مسلمین از چارلز مارتل(3)

در سال 732 در نبرد پیرنه(4)

ورخنه در اروپا رو به افول نهاد. از میان چنان مؤمنانی، فقیهان، عارفان و محققین بزرگی پا به عرصه نهادند که دلیلی باشکوه و انکارناپذیر ارائه کردند بر این که آموزه ها و رفتارهای اسلام این توان را داشت که الهام بخش بسیاری به منظور خلق کردن فرهنگ و تمدنی باشکوه شود.

تلاش غرب برای سلطه بر خاورمیانه و استفاده از زور برای

گسترش درست آیینی مسیحی، زمینه را برای گسترش سریع اسلام در کشورهای تحت کنترل مسیحیان مهیا کرد. سرعت حیرت انگیز گسترش اعراب رابطه تنگاتنگی با نفرت مسیحیان محلی از خشونت و استعمار امپراتوری بیزانس داشت. در سراسر خاورمیانه، مردم با توجه به اینکه از اصالت یونانی برخوردار نبودند از هر چیز یونانی دوری جسته و اظهار تنفر می کردند. به این ترتیب، وقتی عرب ها وارد سرزمین آنان شدند با استقبال گرم مسیحیان روبرو شدند و به عنوان نجات دهندگان خویش از یوغ امپراتوری بیزانس با آنان همکاری کردند و حتی بسیاری از آنان برای جنگ با دشمن مشترك به سپاه اسلام پیوستند. علاوه بر این، بسیاری از مردم در سرزمین های فتح شده، اسلام

ص: 29

Richard Bell . -2

Charles Martel . -3

Pyrenees . -4

را نوعی آریانیسم تصور می کردند و این تفکر در بین محققان غربی و شرقی الهیات از جمله لوتر(1)

تا مدت ها رواج داشت.

گسترش اسلام نه تنها به علت فشار و شکنجه مسیحیت دولتی بر مردم، بلکه به علت نوع برخورد اعراب با ساکنین ممالک فتح شده نیز بود. اعراب سعی بر تحمیل فرهنگ خویش بر مردم کشورهای تازه فتح شده نداشتند، بلکه تنوع فرهنگی در داخل امپراتوری خود را می پذیرفتند. به عنوان مثال ایرانیان که نه عرب و نه سامی بودند بلافاصله اسلام را پذیرفتند «اما همچنان به زبان فارسی می نوشتند و تکلم می کردند».

افزون بر این، دین تازه، شیوه های پیچیده و نامفهوم محققان الهیات در بحث را نیز اصلاح کرد زیرا مفهوم وحی در اسلام و مسیحیت متفاوت است. در مسیحیت وحی، اعتقادات صحیح است که انسان تعبداً به آن پایبند باشد. در اسلام این مفهوم بسیار گسترده تر است، یعنی علاوه بر اعتقاد به پابندی انسان به دسته ای از عقاید، وحی راه ارتباطی خداوند و بشر برای قانون گذاری در کلیه امور زندگی بشری است. به همین علت است که هواداران دین جدید، شیوه زندگی خویش بر مبنای دین را اسلام نام نهادند، واژه ای که از لغت عربی «أَسْلَمَ» مشتق شده است و به معنای تسلیم است. آنان خود را مُسَلَّم به معنی تسلیم در برابر شرع الهی نامیدند که اسم فاعل از «أَسْلَمَ» است. دغدغه اصلی مسلمانان، اطاعت از خواست الهی است نه بحث کردن در موضوعات مربوط به الهیات.

این عقیده استوار در پنج ستون محکم دین اسلام نمود می یابد که عمل به چهار مورد از آن و نه فقط اعتقاد صرف، ضروری است. اولین ستون، شهادتین یعنی اعتراف به یکی بودن خداوند و حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر الهی است: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». این شهادت نشانه ورود به جامعه اسلامی است. دومین ستون، نماز (صلوات) در پنج نوبت شامل صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا است، و به این دلیل وضع شده است تا انسان در تماس مداوم با خداوند باشد. سومین ستون زکات است که باعث ایجاد رابطه بین اعمال دینی و امور اجتماعی می شود. چهارمین ستون روزه (صوم) در طول ماه رمضان است. روزه، توجه به نیازمندان و فقرا را تعلیم می دهد و وابستگی انسان به خدا را تأکید می کند. پنجمین ستون، حج، یعنی زیارت خانه خدا در مکه است و به اعتقاد مسلمانان، ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) کعبه یعنی اولین پرستشگاه خدای یکتا را بنا نهادند. این پنج اصل، مفهوم و معنای مسئولیت پذیری فردی، درک اجتماعی و تعلق به جامعه عظیم اسلامی را تشکیل می دهند.

اسلام نوپا در مقایسه با مسیحیت دولتی قرن هفتم، خشک و متعصب نبود. تفسیر شریعت بر عهده فقها بود. در کشورهای فتح شده، تطبیق شریعت با مسائل روزمره در مناطق مختلف امپراتوری مورد بحث قرار می گرفت و از این مباحث، مکاتب دینی متعددی در مکه، مدینه، دمشق، بغداد و کوفه تأسیس شدند. اگرچه این مکاتب مختلف بر اساس قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان منابع خدشه ناپذیر شریعت الهی عمل می کردند ولی در جهت تطبیق با نیازهای اجتماعی، فرهنگی و فکری قومیت های مختلف از اصل قیاس به معنای تطبیق مبانی نهفته در یک تعمیم بر مشکل جدید و نیز از اصل اجماع استفاده می کردند.

ص: 30

یک تفسیر واقعی از شریعت که همه مسلمانان ملزم به آن باشند وجود نداشت و در این تنوع، مکاتب مختلف نظرات یکدیگر را محترم می شمردند و اختلاف نظر بین مدارس دینی را به عنوان رحمت الهی به آنان منظور می کردند. حتی امروزه نیز مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی جهان اسلام را میان خود تقسیم کرده اند و یک مسلمان می تواند آزادانه از یک مکتب دینی به مکتب دیگر منتقل شود و حتی در یک خانواده، هر عضو اختیار انتخاب هر یک از این مکاتب فقهی را دارد.

شریعت الهی مستقل از قدرت سکولار است زیرا به این دلیل که شریعت فرمان خداوند است زندگی هر مسلمانی حتی خلیفه را تنظیم می کند. در واقع خلفای صدر اسلام به هیچ وجه اختیار و قدرت تحمیل مکتب فقهی موردپسند خود را بر دیگر مسلمین نداشتند. در حقیقت، تمایزی که در انجیل مرقس بین حق خدا و حق قیصر فرق وجود دارد (مرقس 17: 12)، و

این جزء اصول مسلم مسیحیت به شمار می آید، معادلی در تفکر اسلامی کهن ندارد.

همانطور که برنارد لوئیس (1)

می گوید:

«مسئولیت خلیفه تفسیر و تعبیر دین نبود، بلکه وظیفه او تلاش برای قوام و حفظ آن و ایجاد شرایط لازم برای مسلمانان به منظور بهتر زیستن در دنیا و آماده کردن خود برای جهان آخرت بود. در همین راستا خلیفه، محافظت از شریعت و ایجاد نظم در داخل مرزهای اسلامی و مقابله با تجاوزات خارجی را از وظایف خود می دانست، البته هر جا که امکان گسترش اسلام مهیا می شد وظیفه خلیفه بود که مرزهای اسلام را گسترش دهد و این تا جایی که اسلام در تمامی مناطق دنیا گسترش یابد ادامه داشت.»

به این دلیل که مسلمانان وحی خود را یک اصل قانونی می دانستند که از طریق آن، خداوند بر همه امور انسان قانون وضع می کند، در نظر اسلام حتی وضعیت مسیحیان را نیز باید این اصل قانونی تعیین می کرد. فقهای مسلمان جهان را به دارالاسلام و دارالحرب تقسیم کرده بودند و وضعیت اشخاص با عضویت دینی آنها تعیین می شد. در سرزمین های تحت حاکمیت مسلمانان، تنها مسلمانان از حق شهروندی کامل برخوردار بودند. البته شریعت اسلامی پذیرفته بود که مسیحیان و یهودیان و صابئان و زرتشتیان «اهل کتاب» بودند، یعنی کسانی که سابقاً وحی را از خداوند دریافت کرده بودند و در نتیجه از تسامح و حمایت دولت اسلامی برخوردار بودند (سوره مائده، آیه 69: (2)

سوره حج، آیه 17(3)). این اصل، حاکی از تسامح نسبت به مشرکان و بت پرستان و حمایت از آنان نمی شد. این حقیقت که فقط مسلمانان از حق شهروندی کامل در دولت اسلامی برخوردار بودند، یادآور این حقیقت است که وقتی مسیحیت در شورای قسطنطنیه در سال 381 به دین رسمی امپراتوری روم تبدیل شد، اگر کسی می خواست شهروند روم باشد باید مسیحی می بود. به هر حال، آرمان اسلامی این بود که جهانی را شکل دهد که در آن، تحت حکومت مسلمانان، بت پرستی و شرک از جهان رخت بریندند و «همه اهل کتاب در جامعه ای زندگی کنند که قدرت مسلمانان آن را اداره و حمایت کند». طبق رفتار محمد(صلی الله علیه و آله) با مسیحیان نجران و بر اساس این آموزه قرآنی که «اکراهی در دین نیست» (سوره بقره، آیه 256)، (4) مسیحیان اجازه داشتند از طریق بستن پیمان با مقامات مسلمان در قلمرو

2- . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

3- . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ

4- . لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ

اسلام باقي بمانند. بسياري از مسيحيان ترجيح دادند كه اين كارها را بكنند و به سرزمين هاي مسيحي كه در آن ظلم و ستم به نام درست آيينی رواج داشت هجرت نكنند. كساني را كه جواز اقامت دائم در سرزمين هاي اسلامي را به دست آوردند اهل ذمه مي ناميدند و بر اين اساس، بايد قانوني بودن مغلوب بودنشان را با پرداخت جزيه تصديق مي كردند و تحت برخي قوانين بايد محدوديت هاي اجتماعي خاصي را در خصوص لباس پوشيدن، مركب سواري، سلاح هاي قابل حمل و غيره مي پذيرفتند. آنها همچنين حق نداشتند مسلمانان را به دين خود دعوت كنند. در مقابل، اهل ذمه نه تنها از حمايت جاني و مالي برخوردار بودند، بلكه حق داشتند اعمال ديني خود را انجام دهند و با قوانين خودشان كه دادگاه هاي خودشان آن را اعمال مي كردند در مسائل مربوط به خانواده، ازدواج، و ارث، خود را اداره كنند.

نمونه چنين پيماني، توافق ميان خليفه عمر بن خطاب و مسيحيان ساكن بيت المقدس است، هنگامي كه شهر در سال 638 به دست مسلمانان افتاد. اين پيمان چنين مي گويد:

«آنچه در پي مي آيد، مفاد صلح نامه اي است كه عمر، خادم خداوند و امير مؤمنان به ساكنين بيت المقدس اعطا مي كند. من به ايشان امنيت جان، مال، فرزندان، كليساها، نمادهاي ديني و همه چيزهايي كه به كل آنها مربوط است و سرزمين هاي آنها و هرآنچه به دين آنها مربوط است را اعطا مي كنم. كليساهاي موجود در اين شهر بايد نه بي اعتبار شود، نه ويران و نه مورد تعدي اطراف قرار گيرد. همچنين نه موقوفات آنها، نه مقامات آنها، نه حتي يكي از دارايي هايشان و نه ساكنين آنها بايد به خاطر پيروي از دينشان مورد خشونت قرار گيرند و نه حتي به يك نفر از آنها تعدي شود.»

علاوه بر اين، بعد از تسخير بيت المقدس حاکمان عرب به زائران مسيحي اجازه دادند به زيارت اماکن متبرکه مسيحيان در آن شهر بروند و هزاران مسيحي اروپايي سرزمين مقدس را زيارت كردند.

مسيحاني كه پيوسته زير نظر حاکمان مسلمان زندگي مي كردند به ضرب شمشير و زور مجبور به قبول اسلام نشدند و در حقيقت در اواخر قرن هفتم، تعدادي از رهبران مسلمين، اينكه مسيحيان محلي اسلام را پذيرند را عملي براي کاهش ماليات ها و در نتيجه كسري بودجه دانسته و از آن حمايت نمي كردند. افزون بر اين، همانطور كه ديديم، مسيحيان فعالانه در فتح سرزمين هاي جديد شركت مي كردند و در قرون اوليه آنان در جوامع اسلامي در اكثريت بودند. آنان به واسطه تحصيلات بالاتري كه نسبت به اعراب داشتند، نقش جامعي در شكوفايي تمدن اسلامي بر عهده داشتند. امور اداري امپراتوري اسلامي در اختيار آنان بود. مسيحيان در امور تجاري و بازرگاني مشغول بودند و به مقامات عالي در دولت اسلامي رسيدند. به اين دليل نقش آنان در دگرگوني جوامع اسلامي انكارناپذير بود. به عنوان مثال، پدر يوحناي دمشق(1)،

محقق مسيحي الهيات، مشاور خليفه عبدالملك (685-705) بود و خود يوحنا تا زماني كه دست از امور دنيايي نكشيد و به دير سبا(2)

به منظور عبادت نرفته بود نيز چنين مقامي را عهده دار بود.

مسيحاني كه خارج از ممالك اسلامي زندگي مي كردند نيز به شرط دريافت برگه امان نامه مي توانستند به طور موقت در كشور اسلامي ساكن شوند. هر مسلماني به راحتی چنين برگه اي را مي توانست دريافت و شخص مسيحي مورد نظرش را تا مدتي مهمان نمايد. اقامت موقت را مستأمن و

John of Damascus . -1

Monastery of Saba . -2

اقامت یکساله را امان می‌نامیدند. کسانی که اقامت موقت دریافت می‌کردند از پرداخت مالیات معاف بودند و بسیاری از محدودیت‌هایی که بر اهل ذمه اعمال می‌شد شامل آنها نمی‌گردید. حال اگر فرد مسیحی بیش از مدت قانونی در کشور اسلامی باقی می‌ماند، حاکم اسلامی محلی او را از آن منطقه به کشور خود می‌فرستاد. ولی در اکثر موارد با آنان مانند اهل ذمه رفتار می‌شد و تکالیفی که بر عهده اهل ذمه بود بر آنان نیز تحمیل می‌شد.

البته درباره شرایط زندگی مسیحیان تحت حکومت اسلامی نباید اغراق کرد، زیرا آنها فقط از چتر حمایتی مسلمین بهره‌مند بودند و این یک واقعیت است که در زمان‌ها و مکان‌های مشخصی در طول تاریخ در مورد آنان تبعیض می‌شد و مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال، الحاکم، فرمانروای فاطمی مصر (1020-1996) به منظور تغییر دین مسیحیان آن منطقه به زور متوسل گردید اما هنگامی که متوجه شد این عمل برخلاف دستورات اسلامی است اجازه انتخاب آزادانه دین را به مسیحیان داد. همچنین هنگامی که مغول‌ها در اواسط قرن سیزدهم میلادی تا مناطق مرکزی امپراتوری اسلامی تاختند و مسیحیان ساکن آن مناطق از شکنجه و آزار مسلمین که تحت القانات همسر مسیحی هلاکوخان انجام می‌شد اظهار شادی و مسرت کردند، مسلمین کینه آنان را به دل گرفتند و پس از عقب‌زدن مغول‌ها مسیحیان را اخراج کردند، یا در ترکیه فعلی، خیزش مسیحیان یونانی تبار که باعث جلب حمایت گسترده‌ای در اروپا شد باعث سرکوب آنان و بدتر شدن اوضاع زندگی مسیحیان در آن منطقه گردید. با این وجود، حقیقت حضور جوامع متعدد مسیحی تحت حکومت اسلامی (شاهدی محکم از تسامحی است که آنان برخوردار بودند و نشان می‌دهد شکنجه و آزاری که در طی این دوران گاه و بیگاه به آنان روا می‌شد را می‌توان به تحریک بعضی عوامل محلی دانست و شواهد تاریخی وجود یک شیوه نظام‌مند آزار مسیحیان در سطوح بالایی کشورهای اسلامی را رد می‌کند»، زیرا اگر خلیفه مسلمین قصد آزار مسیحیان را همچون فردیناند(1) و ایزابلا(2)

که اسلام را با خشونت از اسپانیا بیرون کردند داشت به راحتی با صدور فرمانی آن را عملی می‌کرد. روابط بین مسلمانان و مسیحیان در اکثر موارد بسیار دوستانه بود، به حدی که با کمک یکدیگر تمدنی شکوهمند را پایه‌گذاری نمودند که تا مدت‌ها حوزه فکری غرب را تحت تأثیر خود قرار داد.

ص: 33

Ferdinand . -1

Isabella . -2

نگاه منفی و تردیدآمیز مسلمانان به مسیحیت و اهداف آن، نه تنها به دلیل تجربه امپراتوری مسیحی بیزانسی، بلکه به علت تجربه آنان از مسیحیان لاتین در جنگ های صلیبی است.

برای روشن شدن موضوع کمی به عقب برمی گردیم. در سال 1054 کلیسای (یونانی) شرقی و کلیسای (لاتین) غربی از هم جدا شدند زیرا به نظر شرقی ها روح القدس تنها از آب (1)

تداوم می یابد و به نظر غربی ها هم از آب و هم از این (2). همچنین باید یادآور شویم که پاپ گریگوری هفتم در سال 1075 با این اعتقاد که مرجعیت پاپ باید به اندازه کلیسایش شمول داشته باشد مرجعیت و اقتدار حاکمان مدنی را برای نصب مقامات کلیسا انکار کرد. امپراتور آلمان، هنری چهارم (3) (1050-1106) با گسترش قدرت عالیله پاپ مخالفت کرد و با انتخاب گایبرت راونا (4) به مقام پاپی، باعث ظهور یک پاپ دیگر با عنوان پاپ کلمنت سوم (5) شد. بعد از فوت پاپ گریگوری هفتم در سال 1085، اوربان دوم (6) در سال 1088 به مقام پاپی رسید. نتیجه آنکه رقابت سختی بین دو پاپ برای تسلط بر دنیا از طریق کلیسای روم آغاز گردید. کلمنت سوم که ساکن روم بود از حمایت ارتش بزرگ امپراتوری برخوردار بود؛ بنابراین ایربان دوم جهت پیش بردن مقاصد خویش نیازمند حرکتی شجاعانه بود.

با تقاضای کمک امپراتور الکسیوس اول (7)

(مرگ 1118) از پاپ ایربان جهت دفع تهدید ترك ها، موقعیت مناسب در اختیار پاپ قرار گرفت. ترك ها در جنگ مانزیکرت (8)

در سال 1071 میلادی نیروهای بیزانسی را در هم کوبیده و الکسیوس اول با طغیان اسلام و خطر تهدید شهر کنستانتینوپول روبرو گردید. در چنین مقطع خطرناکی تنها راه حل ممکن برای نجات امپراتوری بیزانسی تقاضای کمک فوری از غرب بود. تقاضای کمک الکسیوس فرصتی را که ایربان مدت ها انتظار آن را می کشید در اختیارش قرار داد. به این ترتیب او اقتدار پاپ و حق او را جهت تعیین مقامات مشروعیت بخشید و همچنین این فرصت را برای او فراهم کرد تا برای اتحاد دوباره کلیساهای شرق و غرب تلاش کند.

با علم به این حقیقت که هیچ چیز به جز يك دشمن مشترك باعث ایجاد اتحاد نمی گردد ایربان دوم تقاضای تشکیل مجمع مسیحیان در شهر کلرمونت (9) فرانسه را مطرح کرد و طی آن به تبلیغ جنگ مقدس بر ضد مسلمانان پرداخت.

«ای جنگجویان مسیحی که در جنگ های بیهوده بین خود گرفتار هستید شاد باشید که امروز دشمنان واقعی را پیدا کرده اید. شما که همیشه اسباب وحشت هموطنان خود بوده اید اکنون بروید و با بربرها بجنگید، بروید و برای آزادی سرزمین های مقدس بجنگید. شما که قدرت بازوی خود را در جهت میل دیگران به کار می برید اکنون مسلح به شمشیر مقدس شوید و برای اجر اخروی شمشیر بزنید. اگر پیروز شوید، امپراتوری شرق غنیمت و مزد شما خواهد بود و اگر کشته شوید، افتخار مرگ در همان مکانی که عیسی مسیح به صلیب کشیده شد نصیب شما خواهد شد و خداوند نیز فراموش نخواهد

Henry IV .	-3
Guibert of Ravenna .	-4
Pope Clement III .	-5
Urban II .	-6
Alexius I .	-7
Manzikert .	-8
Clermont .	-9

کرد و شما را در جمع مقربان خویش خواهد یافت. این لحظه ای است که از تمامی گناهان و ستم های گذشته خویش در راه ایجاد صلح و آرامش آموزش خواهید یافت. اگر شما باید خون بریزید، دستان خود را در خون کافران بشوید. من با تحکم برخاسته و از احساس مسئولیت با شما صحبت می کنم؛ پس ای سربازان جهنمی، در جمع سربازان خدای زنده در آید! و هنگامی که عیسی مسیح شما را به کمک فرا می خواند چشمان خود را جز بر شرم و شرارت های مسیحیان ببندید و گوش های خود را جز به ناله های بیت المقدس متوجه ننمایید.»

به این ترتیب، در هم کوبیدن مسلمین برای لردها و بارون های فئودال اروپای غربی افتخار و عملی مباح بود. این به معنای موفقیت های سیاسی، اقتصادی و نظامی در خاورمیانه بود و نیز به منزله فرصتی برای بخشش گناهان و تضمینی جهت تقرب به درگاه الهی. در نتیجه، گروه های کثیری از مردم فریاد زنان جهت انجام اراده الهی به ندای جنگ پاپ جواب آری دادند و این گونه بود که جهاد مقدس مسیحیت غربی آغاز گردید.

اولین جنگ صلیبی بهانه ای برای دخالت های غرب در خاورمیانه و جهان اسلام شد. شاید بتوان آن را اراده خدا نامید، ولی به طور قطع هیچ مدرکی دال بر توافق مسیحیان ساکن ممالک اسلامی با جهاد مقدس و یا اتفاقی که باعث چنین فراخوانی نظامی بزرگی شود از آن دوره تاریخ به دست نیامده است. صلح و آرامشی که در سایه نخستین معاهده صلح عمر با مسیحیان ساکن بیت المقدس در سال 638 قرن ها ادامه داشت با بروز جهاد مقدس فرو ریخت. صلیبیون در سال 1099 بیت المقدس را تسخیر کردند و مسلمین نیز در 1187 تحت فرماندهی صلاح الدین (مرگ 1193) آن را دوباره فتح کردند. جنگ های صلیبی بعدی تا قرن سیزدهم میلادی، تا هنگام آغاز شدن جنگ های داخلی مسیحیان بر ضد کسانی که پاپ آنان را مرتد یا تفرقه انداز اعلام کرد ادامه داشت.

هر چند جنگ های صلیبی همانند تعدی های بیزانس، اثرات و عواقب تلخی بین مسیحیان غربی و مسلمانان به جا گذاشت که تا به امروز هم ادامه یافته است، با این حال بر پیشرفت تمدن اسلامی تأثیر اندکی هم گذاشت. در این دوران، اعراب شاگردان آموزه های یونانی اسکندر کبیر که یک هزار سال قبل از آن، از خود به جای گذاشته بودند. در زمان فتح امپراتوری ایران، بسیاری از آثار یونانی در زمینه فلسفه، پزشکی، اخترشناسی و علوم دیگر به زبان سریانی ترجمه شده بودند. در اولین اقدام، اعراب میراث علمی یونانی را از سریانی و یونانی به عربی ترجمه کردند. شروع نهضت ترجمه به قبل از سال 800 میلادی باز می گردد ولی در زمان حکومت خلیفه مأمون (813-833) در بغداد به طور مدون دنبال شد. مسیحیان نسطوری و مسیحیان مانوفیست مسیحی، و نیز یهودیان در ترجمه آثار به اعراب کمک کردند. مسلمین برای اولین بار از طریق همین ترجمه ها افکار یونانی را مطالعه کردند.

آموزه های اسلامی منحصر به مناطق شرقی امپراتوری اسلامی نمی شد، بلکه هر جا اسلام قدرت می یافت آن تعالیم نیز منتشر می شد. در طی قرون دوازدهم و سیزدهم مترجمین غربی در اسپانیا و سیسیل اقدام به ترجمه آثار یونانی از عربی به لاتین کردند، همان طور که محققان مسیحی کوشیدند تا گنجینه غنی دانش یونانی عربی شده در قرون نهم و دهم در بغداد را کشف کنند. در شهر طلیطله (1)،

(1130-1150) خود دست به این کار زد. به این ترتیب، آثار ارسطو، اقلیدوس، بطلمیوس و دیگر نویسندگان یونانی در اختیار جوامع علمی غرب قرار گرفت. محققینکنجکاو و دانش پژوه از سراسر اروپا به سوی اسپانیا رهسپار شدند تا از ثروت علمی و فلسفی ترجمه شده استفاده کنند.

مسلمانان منحصراً به ترجمه آثار یونانی نمی پرداختند، بلکه آنان پیشرفته ترین و اصیل ترین متفکران آن روزگار بودند. در واقع کمتر شاخه ای از علم، از منطق و روان شناسی گرفته تا پزشکی، ستاره شناسی و جهت یابی را می توان یافت که تأثیر موفقیت های مسلمین در آن یافت نشود. روح علمی در اروپا با تأکید اعراب بر مشاهدات علمی، احیاء شد. فلسفه مدرسی مسیحی، حتی [در واقع مخصوصاً] شاهکار سنت توماس آکویناس، بدون متون فلسفی و تفاسیر ابن سینا، غزالی و ابن رشد که در جهان غرب به اوسینا، الغزل، و اُروس مشهورند غیر ممکن بود. گستره ژرف تأثیر افکار اسلامی در میان محققین به حدی بود که رگه هایی از آن در شاهکار بی بدیل دانته و عرفان سنتی اسپانیا مشاهده می شود.

در مجموع باید گفت حضور مسلمانان در اسپانیا و سیسیل از قرن هشتم میلادی به بعد و آشنایی اروپائیان با فرهنگ مسلمین در طی جنگ های صلیبی تأثیر مهمی بر شکوفایی تمدن غرب داشت. البته تعدادی از محققین مسیحی که خصومت آشکاری با اسلام دارند سعی در انکار تأثیر مثبت و شگرف اسلام در تمدن غرب و اغراق در استفاده انحصاری غرب از میراث یونانی و رومی خود داشته اند. به این ترتیب، با ورود به عصر جهان واحد، مهم ترین وظیفه اروپائیان تصحیح این اشتباه و پذیرش نقش جهان عرب و اسلام در تمدن غرب است.

ص: 36

رهبری جهان اسلام با شکست امپراتوری روم شرقی یا بیزانس در سال 1453 و تسخیر شهر کنستانتینوپول و نام گذاری آن به استانبول به عنوان پایتخت امپراتوری عثمانی از اعراب به ترک ها منتقل شد. ترک ها به مدت دو قرن قلب اروپا را مورد تهدید خود قرار دادند. در زمان حکومت سلیمان کبیر (1520-1566) امپراتوری عثمانی در اوج قدرت خویش قرار داشت و ارتش آن کشورهای مسیحی حوزه بالکان را مطیع کرد و با پیشروی به سوی مجارستان در سال 1529 وین را به محاصره خویش درآورد. با محاصره وین که دروازه ورود به اروپا بود، سرنوشت اروپائیان در معرض تهدید قرار گرفت. البته این حمله ناکام ماند ولی تلاش برای فتح وین تا قرن هفدهم میلادی و با حمله محدود ترک ها در سال 1683 به آن تشدید شد. ژان سوم(1)

حاکم لهستان، شکستی سنگین بر نیروهای عثمانی تحمیل کرد. فشار نظامی ترک های عثمانی بر وین بیش از هر چیز دیگر در اروپا باعث شکوفایی اصلاح طلبی گردید. قوای شاهزادگان کاتولیک که سرگرم سرکوب نهضت های پروتستانی در اروپا بودند به سوی وین سرازیر شده و در جبهه ای واحد برای دفع حمله عثمانیان جمع شدند.

شکست ترکان عثمانی و همزمانی آن با کشف قاره آمریکا و راه دریایی هند موجب شد که از توجه اروپائیان به خاورمیانه کاسته شود. به این ترتیب، ارتباط خشکی آنان با جهان اسلام بسیار محدود شد و تبادلات فرهنگی اروپایی مسیحی با ممالک شرق اسلامی از اهمیت کمتری برخوردار گردید. کشورهای اسلامی به حال خود رها شدند و از آسیب ها و نزاع داخلی دنیای مسیحیت به دور ماندند. شاید حتی مسلمانان از کشف قاره آمریکا بیشتر از اروپائیان که به سوی قاره جدید سرازیر شده و آنها را به حال خود رها کرده بودند راضی و خوشحال بودند. به هر حال، آنها هنوز در مرکز ثقل دنیا بودند و یا اینکه خود این گونه می پنداشتند.

با وجود اینکه ترکان عثمانی برای اروپائیان مسیحی تهدیدی دائمی بودند، همانند اعراب فاتح صدر اسلام عثمانی ها نیز رفتاری توأم با رأفت نسبت به اهل کتاب در داخل امپراتوری داشتند. کشاورزان بالکانی جمله ای معروف داشتند: «دیدن عمامه ترکان به ز دیدن تاج پاپ».

تعداد کثیری از محققین پروتستان، سعه صدر ترکان عثمانی را با سرکوب و آزار کاتولیک ها مقایسه می کردند. در مجموع، امپراتوری عثمانی مثالی کهن از جامعه چندصدایی بود و همانگونه که برآورد(2)

و لوئیس می گویند:

«مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در کنار هم به عبادات و مطالعات خود می پرداختند و به شکوفایی فرهنگ خاص خود اهتمام می ورزیدند. سنت های قانونی و سیره عملی هر یک از آنها در احوال شخصیه همچون مرگ، ازدواج و ارث مورد احترام بودند و در کل امپراتوری اجرا می شدند.»

دوران انزوای امپراتوری عثمانی با شروع پیشرفت های غرب فوراً به پایان رسید.

آغاز استعمار در قرن هجدهم میلادی امپراتوری بریتانیا مستعمرات آمریکایی سیزده گانه خود را از دست داد و همزمان عصر صنعتی در اروپا نیز آغاز گردید. نیاز به مواد خام و بازارهای جدید زمینه ساز شروع استعمار شد. اروپا به معنای واقعی کلمه قیود خود را پاره کرد و باید گسترش می یافت. درگیری مسیحیان با جهان اسلام با گشوده شدن راه زمینی آسیا و بازرگانی رو به رشد بار دیگر آغاز شد. تمام امور تجاری عمده به دست خارجیان افتاد و خاورمیانه مورد تاراج قدرت های غربی قرار گرفت.

در قرن نوزدهم اوضاع بدتر شد و اروپائیان شروع به بلعیدن تدریجی دنیای اسلام کردند. انگلیسی ها، امپراتوری عظیم مغول را که کنترل هند را در اختیار داشت شکست دادند و مالایا و اندونزی نیز به تصرف اروپائیان درآمد. مصر و سودان نیز به دست خارجیان افتاد و آفریقای شمالی و غربی هم تحت سلطه فرانسویان درآمد. امپراتوری عثمانی علی رغم تسلط مقتدرانه بر مناطقی وسیع، روزبه روز ضعیف تر شد و از آن به عنوان «مرد بیمار تنگه بُسفر»

یاد می شد. ایران نیز به مناطق تحت نفوذ روس و انگلیس تقسیم شد و تمامی مناطق شمالی آن در تصرف و نفوذ روس ها بود. فقط دور از دسترس ترین مناطق جهان اسلام همچون افغانستان، صحراهای داخلی عربستان و یمن از تعرض مصون ماندند.

با ظهور استعمار در قرن نوزدهم، کشورهایی که پیش از این تحت نفوذ مسلمین و در حاکمیت اسلام بودند تحت حاکمیت غرب درآمدند. افکار مخرب غربی همچون روشنفکری، لیبرالیسم و ملی گرایی [غربی] جوامع عثمانی را آماج حملات خود قرار دادند. علاوه بر این، مدرنیته از نگاه اروپائیان مسیحی فقط حاصل شرایط مناسب تاریخی جهت رشد روشنفکری و انقلاب صنعتی نبود، بلکه نتیجه مستقیم برتری ذاتی مسیحیت به عنوان یک مذهب و فرهنگ پیشرو به حساب می آمد. به همین علت، ستیزه جویی سیاسی استعمار با موجی از فعالیت های مبلغان که موجودیت و قابلیت زیست اسلام را در دنیای مدرن مورد تردید قرار می داد تشدید گردید. ماکسیم رودینسون(1)

میگوید:

«حالت تحقیرشدگی جهان اسلام سبب شد هدفی آشکار برای تبلیغات مبلغان مسیحی باشد. تبلیغ مسیحیت با افزایش قدرت مسیحیان جانی تازه گرفت و گسترش یافت. آنان با توجه به پیروزی و موفقیت دنیای مسیحیت در برابر اسلام پیروزی خود را حاصل اقبال مسیحیت، و شکست مسلمین را پای ضعف و عقب ماندگی اسلام می گذاشتند. برداشت آنان این بود که اگر پیشرفت، میراث ذاتی مسیحیت است پس اسلام باید ذاتاً عقب ماندگی فرهنگی و علمی را تشویق کند.»

مبلغان مسیحی غالباً در خدمت اهداف دولت متبوع خود بودند. با کشف دستگاه چاپ، خیزشی عظیم در تبلیغ عقاید غربی پدید آمد. در مدارس و مراکز علمی، زبان و مواد درسی مورد نظر خود را گنجانده و حتی اکثر کتاب های درسی به زبان انگلیسی و فرانسه درآمدند و تدریس اساتید نیز به این دو زبان انجام می شد.

محققین در خصوص میزان مشارکت مبلغان مذهبی با قدرت های اروپایی جهت تسلط بر خاورمیانه اختلاف نظر دارند. شاید بررسی هاگ گودارد(2)

در مقایسه با بررسی رودینسون، به حقیقت نزدیکتر باشد. گودارد می گوید:

Maxime Rodinson . -1

Hugh Goddard . -2

«یقیناً نقش مبلغان مذهبی در هر منطقه بسته به قدرت اروپایی ای که به آن وابسته بودند متفاوت بود، ولی در کل می توان گفت آنچه اتفاق افتاد این بود که در مراحل اولیه توسعه بازرگانی و مذهبی اروپا این دو جدا از هم عمل می کردند و گاهی اوقات حتی با هم تضاد پیدا می کردند و در طی قرن نوزدهم همگام با گسترش مناطق تحت نفوذ اروپا معیار بزرگتری از علایق و همکاری مشترک این دو مورد با یکدیگر گسترش یافت و مبلغان مسیحی از یک سو و بازرگانان و سیاستمداران اروپایی از سوی دیگر پیشرفت خود را مرهون «تمدن مسیحیت» می دانستند.»

به هر صورت، با نفوذ استعمار، موقعیت اقلیت های مسیحی در امپراتوری عثمانی به تدریج، ولی به نحوی بنیادی تغییر می یافت. ابتدا آنها اهل ذمه بودند، یعنی اهل کتاب و تحت حمایت اسلام بودند و زیر سایه اسلام از حقوق و تکالیف شهروندی که در سنت اسلامی مطرح شده بود بهره مند بودند اما به تدریج که قدرت اروپائیان افزایش یافت مسیحیان تحت الحمایه درخواست کردند که از حقوق مساوی با مسلمین برخوردار شوند و نه سنت اسلامی، بلکه قدرت های خارجی مقدرات آنها را تعیین کند. سرانجام، قدرت های مسیحی حق حمایت از کل جوامع مسیحی موجود در امپراتوری عثمانی را منحصر به خود دانستند.

دیگر اسلام آنها را حمایت نمی کرد و در واقع انگلیس، فرانسه و روسیه کنترل جوامع مسیحی را به دست گرفتند. تنش گسترش یافت زیرا بنابر قوانین اسلامی امکان این وجود نداشت که حکومت های غیراسلامی و اسلامی در یک زمان تحت الحمایگی مسیحیان ساکن امپراتوری را داشته باشند.

امپراتوری عثمانی جهت حل بحران، تعدادی از احکامی را صادر کرد که بر اساس آن حق شهروندی مسلمین و غیر مسلمین در امپراتوری یکسان اعلام شد که از جمله معروف ترین این احکام می توان فرمان گلخانه(1)

در سال 1839 و هاتی همایون(2) در سال 1856 را نام برد. بسیاری از مسیحیان از رفع محدودیت های سابق بسیار خوشحال شدند ولی مقامات کلیسا از ترس کاهش نفوذ خویش در جوامع مسیحی این اصلاحات را رد کردند. مسلمانان نیز این اصلاحات را رد کردند زیرا آنان اسلام را تنها دین حقیقی می دانستند و در خصوص تلاش حکومت برای برابری اقلیت مسیحی با خود واکنش منفی از خودشان نشان دادند.

ترکان عثمانی به این نتیجه رسیدند که اقلیت مسیحی خطری بالقوه هستند که موجودیت حکومت را از درون مورد تهدید قرار می دهند. به نظر آنان، به تدریج واژه مسیحیت به مفهومی ضدترکی و ضدملی تبدیل می شد. شکنجه و آزار مسیحیان آغاز گردید. آزار و شکنجه ها (برای مثال درباره ارمنی ها) ظاهراً به دلایل دینی ولی در حقیقت به علت عدم وفاداری آنان به دولت مرکزی اعمال می شد. بازتاب این عمل در غرب مسیحی بسیار وسیع بود و بدین ترتیب ترکان عثمانی به عنوان وحشی و بربر تلقی شدند. سلسله اقداماتی از این دست باعث انزوای ترک ها و مسلمین و تقویت اتحاد ملل مسیحی با یکدیگر در توطئه بر ضد دنیای اسلام شد. مسلمین این مسأله را مربوط به اختلاف بین مسیحیت و اسلام می دانستند، نه اختلاف میان قدرت های غیر مذهبی [یا سکولار].

این انزوا و افول حاصل از آن تبلیغات منفی بسیاری به بار آورد، به نحوی که در پایان جنگ جهانی اول هنگامی که مسلمانان در ضعف کامل به سر می بردند امپراتوری عثمانی سقوط کرد و سرزمین مرکزی و

Gulhane Decree . -1

Hatti Himayun . -2

حياتي اعراب به اشغال غريبان در آمد. تفرقه و انحطاط مسلمين به حدي رسيد كه هيچ قدرتي ياراي مقابله با اربابان استعمارگر را نداشت. چنين ضرباتي باعث ايجاد شوک و بيداري مسلمين شد. آنها كه تا چندي قبل با شوکت و عظمت در سرزمين خود زندگي مي کردند اکنون در کشور خود تحت سلطه خارجي ها، آن هم اقليت مسيحي سابق در آمده بودند و بدتر آنکه کاري از دستشان بر نمي آمد. با انعقاد قرارداد ورساي(1)

در سال 1919، بریتانیا به ابرقدرت بلامنازع خاورمیانه تبدیل گردید و جرج پنجم(2)

به عنوان فرمانرواي مسلمانان و مقتدرتر از هر خليفه اي در تاريخ بر امور آنان مسلط شد.

ص: 40

1- Versailles .

2- King George V .

در طول سال های حدود 1800 حکومت های کشورهای مسیحی، سیاست تصرف مداوم، پیوسته و بی رحمانه سرزمین های اسلامی را دنبال می کردند و این پدیده ای تاریخی و عجیب بود. همچنین در مقام مقابله، خیزش و نبرد طولانی و سابقه دار مسلمانان در ضدیت با استعمار و مبارزه با نفوذ اروپا نیز بسیار قابل تأمل است. اگر در سال 1918 [با پایان جنگ جهانی اول] مسلمانان در هر زمینه ای تحقیر، فقیر و ضعیف شده بودند، در پایان جنگ جهانی دوم استعمار نیز به انتهای خود رسید، به طوری که در دهه هفتاد میلادی در جریان بحران نفت، دنیای اسلام در اعتماد به نفس و در موضعی جدید و حاکی از عزت در مقابل جهان غرب صف آرایی کرد.

با این وجود مسلمانان فهمیده اند که استعمار اقتصادی، جایگزین استعمار سیاسی شده است. قربانیان استیلای استعمار سابق، امروزه در زمینه های متعددی همچون امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به شرکت ها و غول های غربی وابسته هستند. این وابستگی در شکل استعمار نوین بروز یافته است و مسلمانان احساس می کنند که باید با آنها مقابله کنند.

تجدید حیات اسلام، بار دیگر دغدغه هایی درباره منزلت و حقوق مسیحیانی که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند را مطرح کرد. این صحیح است که اکثر کشورهای اسلامی تساوی حقوق شهروندی را به مسیحیان اعطا کرده اند و حتی در مشاغل دولتی از اقلیت ها استفاده می کنند اما امروزه به علت روحیه احیاگرانه موجود در اسلام و از طرف دیگر به علت روابط پیشین با مسیحیان ساکن در کشورهای اسلامی در دوران استعمار و روابط مستمر آنان با غرب، فشارهایی از جوانب مختلف برای بیرون کردن مسیحیانی که صاحب مقام و جایگاه هستند وجود دارد و این ایدئولوژی را شکل می دهد که حکومت بر این اساس تشکیل شود که ایدئولوژی اسلامی حکومت، مستلزم وفاداری به اسلام است.

منتقدین غربی اسلام، نقش مسیحیان در جوامع اسلامی را بسیار محدود و غیردموکراتیک و آن را مغایر با حقوق بشر می دانند. طرفداران یا مبلغان اسلامی بین مفهوم دموکراسی در غرب و مفهوم دموکراسی در شرق فرق قائل می شوند و می گویند که ایدئولوژی سیاسی در حکومت اسلامی بر اساس قانون حاصل از وحی الهی و نه بر اساس حقوق بشر تعیین می گردد. به نظر آنان، اسلام از دیکتاتوری و استبداد مبرا بوده و اصل مشورت و اجماع در جامعه اسلامی دلیلی بر روح دموکراتیک حاکم بر آن است.

برای درک بهتر موضوع لازم به این تذکر است که بین برداشت اسلام از وحی و برداشت مسیحیت از وحی تفاوتی آشکار وجود دارد. در مسیحیت مفهوم وحی به معنای اعتقاد و ایمان است، ولی در اسلام این مفهوم دارای شخصیت حقوقی است. روزنتال وحی در اسلام را چنین توضیح می دهد:

«وحی نه تنها ارتباط مستقیم انسان با خدا و نه تنها انتقال اعتقادات و ایمان صحیح، که گفتمان بین خدای شخصی عشق و عدالت و رحمت با بشری است که به صورت خویش آفریده است. وحی در عین حال در برترین شکل آن، تصویر و الگویی والا از نحوه زندگی بشر در جامعه و روابط سیاسی در جهت رسیدن به کمال سرنوشت خویش است. به طور خلاصه، مجموعه قوانین لازم جهت اداره دولت آرمانی را وحی می نامند.»

به این دلیل که اسلام دینی است که با تحولات سیاسی همگام بوده و عملکرد آن بر اساس قوانین الهی نازل شده بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. بین آنچه از آن خداست و آنچه از آن قیصر است در تفکر اصیل اسلامی تفاوتی یافت نمی شود. در چنین نظامی برای احزاب مردم سالار که بر اساس حقوق بشر تشکیل می شوند و نیز جهان بینی های دینی غیراسلامی رقیب جایی وجود ندارد. تمام افراد جامعه باید از قوانین حاصل از وحی اسلام پیروی کنند و اگر هر فرد یا گروهی با آن مخالفت نماید در واقع با قانون الهی به مخالفت برخاسته است.

باید تأکید شود که قبل از شروع استعمار، مسیحیان ساکن در ممالک اسلامی از رأفت و قوانینی برخوردار بودند که نمونه آن یافت نمی شد، مگر اینکه در زمان حاضر در اروپا یافت شود. چارلز کوران(1)

متخصص الهیات می گوید: «مسیحیت کاتولیکی روم و مسیحیت پروتستانی تلاش ناچیزی برای پذیرش آزادی دینی در جوامع غربی کردند یا اینکه اصلاً تلاشی نکردند». پس از عصر اصلاح دینی کلیسا های پروتستانی با این ادعا که توده مردم باید دین فرمانروایان خود را داشته باشند با چالش تنوع مذهبی مواجه شدند و حتی هنگامی که برخی کلیساها مانند کلیسای انگلستان آزادی دینی را برای خود به دست آوردند از اشاعه و گسترش آن به دیگران مانند یهودیان و کاتولیک ها جلوگیری کردند. کلیساهای پروتستانی بعد از آنکه فلاسفه عصر روشنگری به تبیین مفاهیم آزادی مذهب و حقوق بشر در جریان انقلاب فرانسه در سال 1789 پرداختند، آزادی مذهبی و نیز حقوق بشر را پذیرفتند و این روند منجر به شکل گیری بی طرفی مذهبی دولت های مدنی و قوانین مدنی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در کشورهای غربی شد.

اما کلیسای کاتولیک روم جدایی حکومت و کلیسا را به راحتی نمی پذیرفت. مخالفت آنان با دموکراسی و حقوق بشر باعث بروز نظریه مشهوری شد که بر اساس آن، «عامل غلط دارایی هیچ حقی نیست». متفکرین کاتولیک، عقاید عصر روشنگری درباره حقوق بشر را با لیبرالیسم فردگرایانه پیوند دادند که این با تعالیم و برداشت کلیسا از جامعه به عنوان «گروهی از مردم که با هم در جهت خیر مشترک کار می کنند» در تناقض است. به نظر آنان حتی «[مفهوم] واژه حقوق [در حقوق بشر]، جدایی انسان از خدا و تعالیم و قوانین الهی را آشکار می سازد». در واقع نخستین بار در سال

1963 پاپ ژان بیست و سوم(2) طی بخشنامه ای به عنوان اولین مقام رسمی کلیسای کاتولیک، آزادی مذهب و حقوق بشر را مورد تأیید قرار داد.

همان گونه که دیدیم مسیحیان برای تبیین رابطه مذاهب مختلف با دولت دموکراتیک مدت ها وقت صرف کردند. اکنون نیز در مواجهه اسلام با حقوق بشر همان مباحث مطرح است. اگر امروزه شاهد قبول جدایی دین از حکومت در بعضی از کشورهای اسلامی همچون ترکیه هستیم، نه به علت تعالیم اسلامی بلکه نتیجه تأثیر افکار غربی بر جهان اسلام است. در مقابله با جریانات فکری غرب، مسلمانان به منظور برقراری عدالت در خصوص شکل نامطلوب توازن قوا در جهان به اسلام نیاز دارند. اگر مسلمانان روابط خویش با اسلام را مستحکم نکنند، رمز پیروزی خود در ادوار گذشته را که به آنان عظمت و شکوه داد فراموش کرده اند.

قبل از دوران استعمار، مسیحیان ساکن در ممالک اسلامی از حقوق کافی برخوردار بودند، در حالی که مسلمانان ساکن در کشورهای مسیحی به سختی از آن حقوق بهره مند می شدند و در مورد آنها تنها از تعابیری چون اقامت دائم و یا موقت استفاده می شد. برای روشن شدن مطلب و درک شرایط اقامت دائم مسلمانان در کشورهای مسیحی باید مقایسه ای با افرادی که در آن مناطق به اسلام گرویدند انجام داد. اکثر علمای اسلامی معتقد بودند که چنین افرادی باید از کشور خود مهاجرت کنند و برای زندگی به یک کشور مسلمان بروند. این موضوع که آیا یک مسلمان می تواند اقامت موقت در یک کشور مسیحی داشته باشد یا نه بسیار قابل تأمل بود. بعضی از علمای مسلمان جهت مبادلات تجاری آن را مجاز می دانستند. دیگران در

صورتی آن را مجاز می دانستند که آن فرد مسلمان بتواند نه تنها برگه امان نامه دریافت کند بلکه در اجرای دستورات دینی و فرائض اسلامی در مدت زمانی که آنجاست هم آزادی داشته باشد.

هنگامی که در زمان استعمار و رویارویی با اروپا جوامع مسلمان تحت حاکمیت قوانین غیراسلامی درآمدند، بسیاری از علما معتقد بودند که مسلمانان باید به کشورهای تحت حکومت قوانین اسلامی مهاجرت کنند اما بعضی از علمای مسلمین از اصل ضرورت استفاده کردند و اقامت در آن شرایط را مجاز دانستند.

امروزه علما با پدیده مهاجرت دائم مسلمانان به غرب مواجه هستند. اگرچه مواردی از این دست در شکلی محدودتر در گذشته سابقه داشته است، ولی مهاجرت داوطلبانه میلیون ها نفر از مسلمانان به کشورهای مسیحی هیچ سابقه ای در تاریخ ندارد. جستجو برای یافتن راه حل این پدیده در بین مسلمانان و مسیحیان تازه آغاز شده است.

در این جستجو، تلاش محققان الهیات نقشی محوری دارد. اگر در طی سده های گذشته محققان الهیات در جهت جدایی این دو اجتماع تلاش می کردند، اکنون آنان وظیفه یافتن نقاط اشتراک و ایجاد هماهنگی بین این دو را دارند. فصل بعدی برخی از مباحث معاصر مربوط به الهیات را در خصوص اختلاف مسیحیان و مسلمانان بررسی می کند.

در تمام نزاع های بین غرب مسیحی و جهان اسلام، اروپا به طور کلی تا حد زیادی از دین اسلام غافل مانده است. به دلیل دست دوم بودن گزارش های مملو از اطلاعات غلط [که نا آشنایی به زبان عربی نیز به بی اطلاعی (اروپا) افزوده است]، مسیحیان دیدگاه های بسیار اشتباهی از اسلام داشته اند. نخست، بسیاری از مسیحیان معتقد بودند که محمد (صلی الله علیه و آله) بتی بود که غیر مسیحیان او را در مقام خدا می پرستیدند. گروهی دیگر اعتقاد داشتند که او یک شیاد خودخواسته بود که ادعا می کرد مسیح است. افسانه های فراوانی برای بی اعتبار کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وحی او پدید آمدند. بنابر افسانه ای، محمد (صلی الله علیه و آله) به «بیماری صرع» (1) مبتلا بود و بیماری او با این گفتار توجیه می شد که وقتی جبرئیل ملک بر او ظاهر شد تا پیام قرآن را برساند، جبرئیل به قدری خیره کننده بود که او پس از آن قادر به ایستادن نبود.

طبق افسانه ای دیگر در غرب، محمد (صلی الله علیه و آله) کبوتران سفید شیری رنگی را تربیت کرده بود تا بر شانه هایش بنشینند و دانه ها را از گوش هایش بر چینند و ادعا می کرد که این کبوتران با لطف روح القدس نزد او آمده اند تا نشان دهند که او پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. داستان دیگری نیز وجود داشت مبنی بر این که محمد (صلی الله علیه و آله) ظرف های عسل و شیر را به شاخ گاونر آویزان می کرد و شیر و عسل را به نماد فراوانی [نعمت ها] تفسیر می کرد که به خاطر شایستگی کارهایش به آن ها می رسد و از این راه مردم را فریب می داد. بسیاری معتقدند که بعد از مرگش که در اثر سکنه ناگهانی در مزبله ای (2) رخ داد، خوکی بدنش را خورده است. این افسانه برای ممنوعیت خوردن گوشت خوک در اسلام یک تبیین علی ارائه می دهد. هیچ افسانه ای درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا این حد به دور از واقعیت نیست. بسیاری حتی از روی استهزا بیان کردند که در قرآن نوشته شده است که دوستان

و پنجاه خانم به عشق او خودشان را دار زدند. البته امروزه ما می دانیم که هیچ کدام از این افسانه ها درست نیست.

تا قرون وسطی در غرب، این یک اعتقاد شایع بود که اسلام شکل انحرافی مسیحیت بوده است. تلقی مسیحیت به عنوان تنها دین جهانی، این عقیده را با خود به همراه داشته است که هر دینی که بعد از تأسیس مسیحیت ظهور کند ضرورتاً نباید چیزی جز انحرافی خطرناک از دین حقیقی باشد. در واقع، تا قرون وسطی عموماً بر این باور بودند که محمد (صلی الله علیه و آله) کاردینالی (3) بود که از دست یافتن به مقام پاپی ناکام ماند «و با کناره گیری از کلیسا و تأسیس یک دین رقیب انتقام گرفت».

از این رو دانتته (4) (1265-1321) او را یک جدایی طلب و تفرقه انداز به حساب آورد و او را به جهنم محکوم کرد.

تحقیق دانتته از محمد (صلی الله علیه و آله) در شعر با آنچه که آکویناس نسبت به محمد (صلی الله علیه و آله) در الهیات انجام داد شبیه بود. آکویناس در کتاب جامع در رد منکران (5)

(اول، 6، 4) ادعا کرد که «محمد (صلی الله علیه و آله) به کمک خشونت

- 2 . جای سرگین، زباله دان، جای کثافت و زباله
- 3 . cardinal: مقام رسمی کلیسایی و بالاترین مقام کاتولیک ها بعد از پاپ
- 4 . Dante: نویسنده ایتالیایی و مؤلف «کمدي الهي»
- 5 . Summa Contra Gentiles

لشکرش، دیگران را مجبور کرد تا پیرو او بشوند». این ادعا از حقیقت به دور بود. همان طور که ما در فصل قبل خواندیم، انتخاب بین اسلام و شمشیر بر مسیحیان و یهودیان تحمیل نشد، چون آنها اهل کتاب بودند. همچنین طعنه آمیز است که آکویناس در ضمن اینکه می گوید مسیحیت دین صلح است از اسلام به عنوان دین خشونت یاد می کند، در حالی که این مسیحیان بودند که جنگ های صلیبی را آغاز کردند و زمانی هم که آکویناس کتابش را می نوشت آنان در اوج خشونت بودند.

در همان عبارت، آکویناس همچنین ادعا می کند که «هیچ مرد عاقلی (یعنی فردی که به امور انسانی و الهی تربیت یافته است) در ابتدا به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاورد. آنهایی که به او ایمان آوردند مردمی وحشی و بدوی بودند». همان طور که یادآوری کردیم، مسلمانان نه تنها بر بسیاری از معارف یونانی که اسکندر یک هزار سال قبل سعی کرد بر مردم خاورمیانه تحمیل کند مسلط بودند، بلکه شجاع ترین و مترقی ترین متفکران در قرون وسطی بودند. در واقع این مسلمانان بودند که ارسطو را به غرب و نهایتاً به خود آکویناس معرفی کردند.

مسیحیان غربی زمانی به درک درست تری از اسلام دست یافتند که رابرت کتون(1) در سایه حمایت پیتر مقدس(2) (1092-1156) در اواسط قرن دوازدهم ترجمه ای لاتین از قرآن را آماده کرد. اگرچه این ترجمه اشتباهات و از قلم افتادگی های فراوانی را داشت اما باعث شد که مجموعه ای از ردیه های دفاعی و جدلی بر قرآن از جمله ردیه خود پیتر آغاز گردد. زمانی که این ترجمه در مجموعه ترجمه های تنودور بیلیاندر(3) از عربی به انگلیسی گنجانده شد، مارتین لوتر به منظور ننگین و نکبت بار معرفی کردن آن به مسیحیان مقدمه ای بر آن نوشت که در سال 1543 در بازل به چاپ رسید. در این مقدمه محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبری کاذب معرفی شد، با تصویری غالباً ضد عیسی (علیه السلام)، و دجال کتاب مکاشفه یوحنا(4)، یا شیطان مجسم.

اما شناخت از قرآن زمانی بهتر شد که در سال 1698 لودویکو مراچی(5) (1612-1700) ترجمه وفادارانه ای از قرآن منتشر کرد، گرچه ترجمه اش با مقدمه ای طولانی از رد اشتباهات قرآن همراه بود. در سال 1705

آدریان ریلند(6) از هلند کتاب اندر باب دین محمد(7) را بر اساس منابع اسلامی منتشر کرد اما این کتاب در ردیف «فهرست کتاب های ممنوعه(8) در آمد زیرا بسیار طرفدار اسلام به نظر می رسید.»

همچنین نزدیک به همان زمان، اولین ترجمه های قرآن به زبان های بومی اروپایی منتشر شدند. در سال 1649 سیئور دوریه(9) ترجمه اش از قرآن را به زبان فرانسه منتشر کرد، اثری که در همان سال الکساندر راس(10) همراه با یک هشدار به انگلیسی ترجمه کرد. راس هشدارش را با عباراتی موهن آغاز کرد [و به دلیل موهن بودن آن ها، ما عبارات او را نمی آوریم].

در این ترجمه ها همان گونه که سامونل چو(11)

اشاره می کند «فصاحت فوق العاده ای که عرب ها را به گریه می اندازد یا موجب می شود که فریاد شادی سردهند، در فرانسه و بیشتر انگلیسی، به لاف و گزاف و

Peter the Venerable .	-2
Theodore Bibliander .	-3
Apocalypse .	-4
Ludovico Marracci .	-5
Hadrian Reland .	-6
De Religione Mohammedica .	-7
Roman Index .	-8
Sieur du Ryer .	-9
Alexander Ross .	-10
Samuel Chew .	-11

اغراق بی مزه بدل می شود؛ عبارت سرشار از حکمت صمیمانه و اندرزهای شیرین صرفاً حرف های تکراری ملال آوری به نظر می آید، مخصوصاً زمانی که این متن بی روح در مقابل زبان سحرانگیز نسخه مأذون کتاب مقدس قرار بگیرد». چو در ادامه می گوید که همین انتقادات و ایرادها تا حد زیادی به ترجمه جرج سیل (1) (1734) که در قرن هجدهم جانشین این ترجمه شد نیز وارد است.

با وجود این، قرن هجدهم فهم روشن تری از قرآن را به همراه آورد زیرا عصر جدید روشنفکری، در توحید جدی اسلام، تأکیدات اخلاقی نیرومند و از خودگذشتگی عاشقانه عارفان اسلام قرابتی عمیق با خود می دید.

ص: 46

تلاش های مبلغان مسیحی نیز شبیه به کار نویسندگان جدلی بود. تقریباً نخستین تلاش برای استفاده از روش تبلیغی برای تغییر آیین مسلمانان [به مسیحیت]، تلاش سنت فرانسیس آسیسی (1) (1182-1226) در آغاز قرن سیزدهم بود. او معتقد بود که اگر مسلمانان مسیحی نشده بودند به این دلیل بود که انجیل را با سادگی و زیبایی آن به مسلمانان عرضه نکردیم. در اوج جنگهای صلیبی، فرانسیس با سلطان مصر ملاقات کرد و سپس به ایتالیا بازگشت و در آنجا کتاب مشهور تسبیح همه موجودات (2) را با عباراتی الهام گرفته شده از قرآن نوشت. او که تحت تأثیر اذان مسلمانان قرار گرفته بود مبلغان مسیحی را تشویق می کرد تا مراسم کلیسا را با ناقوس اعلام کنند. روشن است که او بیش از آنکه بر مسلمانان تأثیر بگذارد از آنان تأثیر پذیرفت.

ریموند لول (3) (1235-1315)، یک فیلسوف کاتالان، شاعر و مبلغ، همکار فرانسیسکن ها بود. به اعتقاد آنه ماری شمیل (4):

«رمان مهم او تحت عنوان بلنکوئرننا (5) نگرش و فهم وی از اسلام را خوب بیان می کند. در این اثر همچون دیگر آثار اولیه اش، ... او ایمان مسلمانان به وحدانیت خدا را تمجید می کند؛ به عقیده او توحید مبنایی است که بر اساس آن سه دین «ابراهیمی» می توانند یکدیگر را بشناسند؛ او به اهمیت عمل صوفیانه ذکر (به یاد خدا بودن) اذعان دارد و آن را گامی مفید در طریق الهی الله توصیف می کند؛ نهایتاً او این عقیده را ابراز داشت که مسلمانان از غیر مؤمنان دیگر به مسیحیان نزدیکترند زیرا آنها زایش باکره مریم را قبول دارند.»

سپس نوشته های دانشمند و مبلغ دومینکن، ویلیام طرابلسی (6)

(1220-1273) و ریکالدو دومنته کروچه (7)

(1243-1320) را داریم که در پایان قرن سیزدهم نوشته شدند. بر خلاف پیتر مقدس و دیگر دانشمندان غربی که عربی نمی دانستند، آنها زبان عربی را می دانستند و بعد از آشنایی طولانی با کتاب مقدس اسلام و احادیث اسلامی و بعد از سال های زیاد تجربه

از اینکه چگونه اسلام در زندگی حقیقی و رفتار پیروانش تأثیر می گذارد آثار خود را به رشته تحریر درآوردند. در کتاب درباره ساراسن ها (8) ویلیام طرابلسی تحلیل نافذی از مسائلی که اسلام و مسیحیت کم و بیش درباره آنها اتفاق نظر دادند ارائه داد. او محمد (صلی الله علیه و آله) را یک شیاد مجرم معرفی نکرد، بلکه روی مدحی که قرآن در مورد قدرت، رحمت و عدالت خدا دارد انگشت گذاشت. او همچنین به احترام والایی که قرآن برای پیامبران عهد عتیق و از همه بالاتر برای عیسی (علیه السلام) قائل است توجه کرد. «نتیجه ای که او گرفت این بود که اسلام سهم خودش از حقیقت و درستی را دارد و مسلمانان از اعتقاد مسیحیت خیلی دور نیستند.»

ص: 47

1. St. Francis of Assisi .

2. Canticle of All Creatures .

3. Raymond Lull .

4. Annemarie Schimmel .

5. Blanquerna .

William of Tripoli . -6

Riccoldo da Monte di Croce . -7

On the Condition of the Saracens . -8؛ سراسن نامی است که اروپائیا در جنگهای صلیبی به مسلمانان داده بودند.

ریکالدو دومنته کروچه در کتاب ردی بر قرآن(1) خود نیز به فضائل اسلام اعتراف کرد. او به همکیشان مسیحی خود تذکر کرد که مسلمانان در بسیاری از جهات می توانند الگوهای شایسته تقلید عرضه کنند. او مسلمانان را به خاطر مهمان نوازی، شور تحقیق، کمک به مستمندان، روح اتحاد، احترام نسبت به عیسی(علیه السلام) و پیامبران، عشق به عبادت و تعظیم آنها در برابر خدا تحسین کرد.

بعد از سقوط قسطنطنیه به دست عثمانی ها در سال 1453، جرج ترا بوزانی(2) (1395-1484) و جان سگوویایی(3) (1400-1458) برای تشکیل کنفرانس صلح اسلام و مسیحیت باز هم فعالانه اقدام کردند، در حالی که نیکولاس کوزایی(4) (1401-1464) عقیده وحدت نهایی همه ادیان را مورد کاوش قرار داد. تساهل نیکولاس در برابر تنوع ادیان در کتاب او تحت عنوان درباره آرامش ایمان(5) (1453-1454) ظاهر می شود، در حالی که کتاب نقد قرآن(6) (1461) او «شاید تساهل آمیزترین تحقیق درباره اسلام در اواخر قرون وسطی در غرب بود».

حتی الکساندر راس که دوست سال بعد در نوشته هایش اسلام را دینی بدعت آمیز تلقی کرد احترام بسیار بالایی نسبت به مسلمانان داشت. او در همان هشدار خود در [مقدمه] ترجمه اش از قرآن نوشت: «اگر ما عدالت، خویشتن داری [از مصرف مشروبات الکلی] و دیگر فضیلت های اخلاقی آنان را ملاحظه کنیم، به علت سردی خودمان در فداکاری و کمک به مستمندان ... شرم می کنیم؛ و یقیناً فداکاری، تقوا و کارهای مملو از بخشندگی و مهربانی آنان علل اصلی رشد اسلام است.»

تأثیر فضیلت های اسلام بر غیر مسلمانان برای قرن ها استمرار داشت. به عنوان مثال، در قرن نوزدهم شارل دو فوکو(7) (1858-1916)، که حتی یسوعیان او را در کودکی اش غیر قابل تعلیم یافتند و در جوانی به خاطر یک رابطه عشقی با ارتش فرانسه مخالفت کرد، زمانی که در مراکش و الجزایر فضائل اسلام را مشاهده کرد فهمید که چیزی بزرگتر و واقعی تر از لذات دنیایی وجود دارد. ایمان آوردن دو فوکو از طریق رویارویی او با مسلمانان، نه تنها به خاطر قداست زندگی او بلکه به دلیل الهام بخش بودن آن برای بنیان نهادن «[انجمن] برادران و خواهران کوچک عیسی(علیه السلام)» یکی از هدایای اسلام به مسیحیت است.

هرچند تا پایان قرن نوزدهم بسیاری از علما و مبلغین برخی ارزش های اسلامی را به تدریج به رسمیت شناختند اما هیچ کس تا آنجا پیش نرفت که حقانیت اسلام بعد از مسیحیت، حقانیت محمد(صلی الله علیه و آله) بعد از عیسی(علیه السلام) یا حقانیت قرآن بعد از اناجیل را به رسمیت بشناسد؛ و همچنین، در قرن بیستم نزاع و انکار هنوز در روابط اسلام و مسیحیت عناصر اصلی بود اما کشف و شناخت اصالت ارزش های اسلام رفته رفته جایگاهی به

دست آورد.

ص: 48

Confutatio Alcorani . -1

George of Trebizond . -2

John of Segovia . -3

Nicholas of Cusa . -4

De Pace Fidei . -5

Cribratio Alcoran . -6

میگل آسین پالاسیوس(1) (1871-1944) کشیش کاتولیک اسپانیایی از مطالعاتش در زمینه مشترکات اسلام و مسیحیت در باب فلسفه و الهیات عرفانی اولین فردی بود که نشان داد چگونه اسلام و مسیحیت به طور اجتناب ناپذیر در تاریخ دینی بشریت با یکدیگر پیوند دارند. تا پیش از آن، یک مسیحی کاملاً وفادار به سنت دینی خودش از این امر این گونه آگاه نبوده است.

اما دانشمندی که بیشترین سهم را در ارزیابی کردن مجدد مسیحیان از اسلام در عصر جدید داشت، پدر لویی ماسینیون(2) (1883-1962) بود. ماسینیون همانند دو فوکو عقیده کاتولیکی خود را از طریق مواجهه و برخورد با اسلام بازیافت. او کاملاً معتقد بود که ابراهیم پدر یهودیت، مسیحیت و اسلام است. او و پشتیبانانش ارتباط و پیوند مسلمانان با [حضرت] ابراهیم(علیه السلام) را از طریق اسماعیل(علیه السلام) پذیرفتند.

ص: 49

Miguel Asin y Palacios . -1

Father Louis Massignon . -2

سزاوار است به دلیل اهمیت داستان ابراهیم (علیه السلام) برای گفت و گوی بین اسلام و مسیحیت در عصر حاضر نگاه دقیق تری به این داستان بیفکنیم. طبق «سفر پیدایش» (1) زمانی که خداوند از ابراهیم (علیه السلام) خواست که از کلدیه مهاجرت کند، به او وعده داد که او پدر يك امت بزرگ خواهد بود (پیدایش 1-3 : 12) و نسل او به کثرت ستارگان آسمان خواهد بود (پیدایش 6-1 : 15). اما زمانی که ابراهیم (علیه السلام) خانه را ترک کرد، همسرش ساره نازا بود (پیدایش 30 : 11). چون سال ها سپری شد و ساره فرزندی نداشت، او پنداشت که ناگزیر ابراهیم (علیه السلام) باید وعده الهی را با کمک خدمتکار ساره تحقق بخشد. لذا ساره خدمتکارش هاجر را برای ابراهیم (علیه السلام) آورد، و هاجر باردار شد. آنگاه ساره نسبت به هاجر حسادت کرد، و ابراهیم (علیه السلام) را متقاعد کرد تا زن بیچاره را به بیابان تبعید کند اما فرشته خدا با چشمه آبی برای هاجر ظاهر شد و به او گفت که دارای پسری می شود که باید او را اسماعیل (علیه السلام) بنامد و اینکه خدا «فرزندان او را آقدر زیاد کند که از کثرت قابل شمارش نباشد» (پیدایش 10 : 16).

بعد از اینکه اسماعیل (علیه السلام) به دنیا آمد، ساره حامله شد و اسحاق (علیه السلام) را به دنیا آورد (پیدایش 19 : 17). زمانی که ابراهیم (علیه السلام) خبر تولد اسحاق (علیه السلام) را شنید باز هم به خاطر پسرش اسماعیل (علیه السلام) نزد خدا وساطت کرد (پیدایش 18 : 17). خداوند نیایش او را شنید و فرمود: «در خصوص اسماعیل، سخن تو را شنیدم؛ او را از رحمت خود برخوردار می کنم و او را پرثمر و بی اندازه متعدد قرار خواهم داد؛ او پدر دوازده پادشاه می شود و او را یک امت بزرگ قرار می دهم» (پیدایش 20 : 17). و زمانی که هاجر و پسرش از تشنگی در بیابان به حال مرگ قرار گرفتند، فرشته خدا چشمه ای به او نشان داد و آنها را نجات داد (پیدایش 21-15 : 21). بدینسان زندگی تهدید شده اسماعیل (علیه السلام)، با اراده الهی حفظ شد. نجات اسماعیل (علیه السلام) در بیابان با رهایی اسحاق (علیه السلام) از قربانی شدن در زمین موری (2) همانند است (پیدایش 4-1 : 22). و حال آنکه این درست است که خدا عهد ازلی با اسحاق (علیه السلام) و نه با اسماعیل (علیه السلام) بست (پیدایش 21-19 : 17؛ مقایسه شود با 13-12 : 21) اما این نیز درست است که سیزده سال قبل از به دنیا آمدن اسحاق (علیه السلام)، اسماعیل (علیه السلام) برای عهد خدا با ابراهیم (علیه السلام) پذیرفته شده بود، و آن زمانی بود که ابراهیم (علیه السلام)، خود و اسماعیل (علیه السلام) را

به طور قابل توجهی در يك روز ختنه کرد (پیدایش 26-23، 11-10 : 17). سفر پیدایش فهرستی از اولاد اسماعیل (علیه السلام) را ارائه می دهد و نام دوازده پادشاه از [نسل] او را نام می برد که یقیناً به جزیره العرب اشاره دارد (پیدایش 15-13 : 25).

از طریق اسماعیل (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام)، دو سلسله موازی از اولاد ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد. سلسله ابراهیم (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام) به اورشلیم و عیسی (علیه السلام) منتهی می شود. سلسله ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) به مکه و محمد (صلی الله علیه و آله) منتهی می شود. این دو سلسله موازی از نسل ابراهیم (علیه السلام) برای عربستان و عرب ها در تاریخ بکتاپرستی جایگاه احترام آمیزی قائل می شوند، جایگاهی که به لحاظ نسب شناختی مستقل از یهودیان و مسیحیان است.

در داستان ابراهیم (علیه السلام) مناسب است تأکید کنیم که ابراهیم (علیه السلام) نه یهودی، نه مسیحی و نه مسلمان بود. در عین حال، اعضای این سه دین او را جد معنوی خود تلقی می کنند. در همین راستا، آنها تصدیق می کنند که جدای از آنچه که در برداشت خود آنها از توحید می توان یافت يك معرفت حقیقی از خدای

Genesis . -1

Moriah . -2

واحد وجود دارد. ابراهیم (علیه السلام) از این حقیقت ساده اما عمیق با خبر بود زیرا در طول حیاتش قبلاً نیروهای موحد در اورشلیم تحت رهبری ملکی صدق (1) (کاهنی که از ابراهیم (علیه السلام) عشر گرفت) وجود داشت (پیدایش 18-20 : 14). در عین حال ابراهیم (علیه السلام) برکتی از ملکی صدق دریافت کرد. اینکه او برکت ملک صدیق را پذیرفت نشان می دهد که از نظر او پرستش خدای واحد متعال می تواند در شکل های متفاوتی صورت بگیرد.

ابراهیم (علیه السلام) با انتخاب غار «مکفیله» (2) به عنوان مکان دفن خود دوباره اثبات کرد که یکتاپرستی می تواند بیشتر از یک حالت داشته باشد، چون مکفیله در زبان عبری به معنای «کثرت» است. (3) برای مورد تأکید قرار دادن این نکته که تکثرگرایی دینی می تواند بر یک بنیاد توحیدی مشترک وجود داشته باشد داستان سفر پیدایش خبر می دهد که زمانی که ابراهیم (علیه السلام) از دنیا رفت، اسماعیل (علیه السلام) از بیابان برگشت. علی رغم جدایی پیشین اسماعیل (علیه السلام) و اسحاق (علیه السلام)، آنان در یک عمل که نمادگرایی تلقی می شود، پدرشان را در غار مقدس دفن کردند (پیدایش 9 : 25). همان گونه که خواهیم دید این واقعیت که اسماعیل (علیه السلام) تنها رها نشده است در روابط بین اسلام و مسیحیت اهمیت الهیاتی دارد.

در روایت قرآن از داستان ابراهیم (علیه السلام)، از هاجر یا ساره ذکری نشده است و هیچ اشاره ای وجود ندارد که اسماعیل (علیه السلام) به نفع اسحاق (علیه السلام) طرد شده باشد. در واقع، اسماعیل (علیه السلام) در پیوند نزدیک با پدرش باقی می ماند، و در این راستا با جدیت در درون سنت توحیدی ابراهیمی قرار دارد. در قرآن درباره او می خوانیم:

«و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او راست وعده و فرستاده ای پیامبر بود. و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود» (سوره مریم، آیه 54 و 55). (4)

قرآن صریحاً اظهار می دارد که ابراهیم (علیه السلام) همراه با اسماعیل (علیه السلام) کعبه را در مکه بازسازی کردند. و در آنجا آنها هر دو دعا کردند که خداوند نسلشان را ملتی بزرگ قرار دهد (5) و خداوند رسولی به جانب آن ملت بفرستد تا وحی خدا را [برای آنها] بازگو کند (6) (سوره بقره، آیه 125 و 126؛ سوره حج، آیه 26). مسلمانان اجابت این دعا را در محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می بینند.

از زمان یوحنا دمشقی (مرگ، حدود 750) جدلی های مسیحی ضد اسلام، نژاد ابراهیمی عرب را پذیرفتند اما آن را به شیوه ای در یک رفتار کاملاً منفی تفسیر کردند. آنان که از عبارت نامه پولس به غلاطیان تأثیر پذیرفتند مسلمانان را اسماعیلی یا هاجری خواندند با این هدف که آنها را از عهد و میراث ابراهیم (علیه السلام) خارج سازند. عبارتی که تفسیر آنان بر آن مبتنی بود، چنین است: «بگوئید ببینم، شما که علاقه دارید تحت فرمان شریعت باشید، مگر آنچه را که تورات می گوید، نمی شنوید؟ زیرا در تورات نوشته شده است که ابراهیم (علیه السلام) دو پسر داشت، یکی از کنیز و دیگری از زن آزاد. پسر کنیز به طور معمولی تولد یافت و پسر زن آزاد در

ص: 51

Melchizedek . -1

Machpelah . -2

-3 . ضعف این دلیل، آشکار است.

-4 . وَادْخُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا *وَكَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا.

-5 . وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

6- . رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ

نتیجه وعده خدا متولد شد. این داستان را برای تشبیه می توان اینطور بیان کرد: این دوزن، دو پیمان هستند. یکی از کوه سینا ظاهر می شود و فرزندان برای بردگی می آورد و اسمش هاجر است. هاجر نماینده کوه سینا در عربستان و برابر با اورشلیم کنونی است که خود و فرزندان در بندگی گرفتارند. اما اورشلیم بالا آزاد و مادر همه ماست» (غلاطیان 26-21 : 4).

امروزه محققان می گویند که پولس با این عبارت قصد نداشت تا مسلمانان را از پیمان خارج کند چون اسلام چندین قرن بعد از مرگ او به وجود آمد. آنها ادعا می کنند که فرزندان هاجر در این عبارت به مسیحیان یهودی اشاره دارد که معتقد بودند که فرزندان واقعی ابراهیم (علیه السلام) کسانی هستند که عیسی (علیه السلام) را باور دارند اما افزون بر آن، احکام یا شریعت ارائه شده در تورات را هم حفظ کرده اند، دیدگاهی که پولس سرسختانه با آن مخالف بود.

به نظر پولس، فرزندان واقعی ابراهیم (علیه السلام) کسانی هستند که تنها از طریق ایمان، فرزندان او هستند. چنانکه او در همین نامه به غلاطیان می گوید که ابراهیم (علیه السلام) «خدا را باور داشت، و خدا آن ایمان را به عنوان نیکی مطلق به حسابش گذاشت» (غلاطیان 6 : 3)، و هر کسی که نظیر ابراهیم (علیه السلام) بی قید و شرط اعتماد [و ایمانش] را به خدا قرار دهد، فرزند ابراهیم (علیه السلام) است (غلاطیان 7 : 3؛ همچنین رومیان 16 : 4).

علاوه بر این، از نظر قرآن، همانند نظر پولس، ایمان است که ما را فرزند ابراهیم (علیه السلام) می سازد نه نژاد فیزیکی. اگر ایمان نباشد، نژاد فیزیکی ابراهیم (علیه السلام) برای نجات کاربردی ندارد (سوره بقره، آیه 124). (1) به نظر قرآن (سوره نحل، آیه 120 تا 123)، (2) و به نظر پولس (رومیان 18 : 4)، و حتی در نامه به یهودیان (12-8 : 11) ابراهیم (علیه السلام) نمونه اولیه ایمان برای همه انسان هاست زیرا به رغم امتحانات بسیار، تنها به سبب ایمان بود که او دریافت که باید به خدا وفادار و مطیع او باشد.

هم از دیدگاه مسلمانان و هم مسیحیان، چون ملاک اصلی برای تعیین کسانی که فرزند ابراهیم (علیه السلام) هستند ایمان است نه نسل فیزیکی، انکار انتساب عرب ها به اسماعیل (علیه السلام) از سوی برخی از دانشمندان نباید مسیحیان را از تأیید حالت ابراهیمی بودن اسلام باز دارد، زیرا مسیحیان ادعا می کنند که آنها از باب اینکه وارثان روحانی ابراهیم (علیه السلام) هستند فرزندان او هستند، نه از باب اینکه فرزندان طبیعی او هستند.

با وجود این، قرآن مدعی است که مسلمانان در ایمان به ابراهیم (علیه السلام) نزدیکترند. (سوره آل عمران، آیه 68) (3)

زیرا یهودیان و مسیحیان پیوسته با یکدیگر اصطکاک داشتند. (سوره مؤمنون، آیه 53؛ سوره بقره، آیه 113) (4) و مسیحیان تسلیم مجادلات تعصب آمیز در بین خودشان شدند. اکنون سزوار است بدانیم که با وجود این ادعای قرآن، هیچ جایی در قرآن گفته نشده است که منحصرأ مسلمانان فرزندان ابراهیم (علیه السلام)

ص: 52

- 1- . وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
- 2- . إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا ۚ وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۗ شَاكِرًا ۗ لَأَنْعَمَ اجْتَبَاهُ ۚ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۗ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۚ وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۗ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
- 3- . إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

4- . وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ يَهُودٌ بِرَأْيِ نَصَارَى وَنَصَارَى بِرَأْيِ يَهُودٍ وَكُلٌّ فِي أَهْلِ كِتَابٍ
بِرَأْيِ أَهْلِ كِتَابٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكُلٌّ فِي أَهْلِ كِتَابٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكُلٌّ فِي أَهْلِ كِتَابٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكُلٌّ فِي أَهْلِ كِتَابٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
نظير گفتار و مجادلات مردمی است که از کتاب آسمانی بی بهره اند. و خداوند در این اختلافات روز قیامت میان آنها حکم خواهد فرمود.

هستند. در واقع در حالی که قرآن اصرار می‌ورزد که ابراهیم(علیه السلام) نه یهودی است و نه مسیحی، چون تورات و انجیل مدت‌ها بعد از ابراهیم(علیه السلام) آمدند (سوره آل عمران، آیه 65 و 67)،⁽¹⁾ هیچ‌جا انکار نکرده است که یهودیان و مسیحیان فرزندان ابراهیم(علیه السلام) باشند.

گرچه لویی ماسینیون (1883-1962) دانشمندی که بیشترین بازاندیشی از اسلام را به مسیحیان عصر جدید اعطا کرد، در پشتیبانی از این عقیده که اسلام دین ابراهیمی است مخالف جریان اندیشه کاتولیک شنا می‌کرد اما یک سند پاپی در حمایت از مواضع او که تقریباً هزار سال پیش نوشته شده و سپس به فراموشی سپرده شده است وجود دارد.

در سال 1076 حاکم مسلمان الناصر بیجایی⁽²⁾ (اکنون بیجیا در الجزایر جدید واقع شده است) به پاپ گریگوری هفتم⁽³⁾ نامه‌ای نوشت و از او تقاضا کرد که سیورانوس⁽⁴⁾ که یک کشیش محلی بود به مقام اسقفی منصوب شود تا مراقب مسیحیان در قلمرو او باشد. پاپ در پاسخ، علاوه بر مطالبی دیگر، گفت: «شما و ما این خیرخواهی را مرهون خودمان هستیم، به ویژه به خاطر اینکه ما به خدای واحد، البته به شیوه‌های مختلف، اعتقاد و اذعان داریم و روزانه او را مدح و ستایش می‌کنیم». پاپ نامه را با آرزوی سلامتی برای الناصر خاتمه داد و دعا کرد که «بعد از عمری طولانی از این زندگی همان خدا شما را به آغوش مهر مقدس‌ترین پدر یعنی ابراهیم هدایت می‌کند». دعای پاپ تصدیق می‌کند که مسلمانان فرزندان ابراهیم(علیه السلام) هستند و مفاد نامه به طور ضمنی فهماند که مسیحیان و مسلمانان از طریق جد مشترک، یک خانواده ایمانی را شکل می‌دهند. نیل راینسون⁽⁵⁾ اظهار کرد که از این نامه که «تقریباً بیست سال قبل از اولین جنگ صلیبی نوشته شده است درمی‌یابیم که اگر تصمیم شوم اوربان دوم نبود، ممکن بود روابط اسلام و مسیحی تا حدودی متفاوت پیش برود».

ص: 53

1- . مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

2- al-Nasir of Bijaya .

3- Pope Gregory VII .

4- Severandus .

5- Neal Robinson .

زمانی که ماسینیون تمام همت خود را صرف کمک به مسیحیان جهت ارزیابی کردن مجدد داوری خود درباره اسلام می کرد، پایان جنگ جهانی دوم، فروپاشی استعمار و استقلال بسیاری از کشورهای غیر مسیحی از اروپا به وقوع پیوست. شاید به دلیل اینکه مسیحیت، متحد نزدیک جریان استعمارگری بود محققان الهیات فرصت یافتند تا درباره مشروعیت ادیان جهان به صورت کلی تأمل کنند. بسیاری از آنان، به ویژه کارل رانر (1)، یسوعی آلمانی، به تدریج به این نتیجه رسیدند که تاریخ در کل، تاریخ فراگیر رستگاری است. در مقام دفاع از این نظریه، آنان بین وحی خاص و وحی عام تمایز قائل شدند.

سزوار است یادآور شویم که محققان کاتولیک الهیات برای چندین قرن، وحی مسیحی را حقایقی نازل شده از سوی خداوند می دانستند که برای نجات انسان وجود آنها ضروری است. از این گذشته، این اعتقاد که وحی با آخرین رسول به پایان رسید و در «ودیعۀ ایمان» ذخیره شد وحی را امری ایستا، خاتمه یافته و بسته جلوه می داد. فهم ایمان به مثابۀ اعتقادی اولیه با این رویکرد شناختی از وحی به همراه تأکید آن بر حقایق گزاره ای، مرتبط است. این الگوی «حقایق-عقاید» باعث شد که مسیحیان باور کنند که اگر آنان حقانیت گزاره ها را با استناد به اینکه خداوند آنها را از طریق کلیسا پدید آورده است بپذیرند، به نجاتی که به آنان وعده داده شده است دست خواهند یافت. به نظر آنان، وحی در ادوار قبل از مسیح زمینه ساز وحی مسیحی بوده است که با ظهور مسیح نسخ شده است. طبق این دیدگاه، قرآن که بعد از مسیح آمده است نمی تواند وحی الهی باشد.

در مخالفت با این نظریه، رانر تأکید داشت که وحی اساساً برقراری ارتباط از جانب خدا با جهان است، نه فقط با دنیای یهودیت و مسیحیت. به نظر او، وحی ماهیت عام دارد که از وحی خاص که خداوند در شخص مسیح قرار داده است وسیع تر است.

بر اساس اندیشۀ رانر، محققان الهیات بر ماهیت بین فردی وحی تأکید کرده اند و آن را مواجهه ای شخصی دانسته اند. همگام با این تصویر از وحی، آنان می گویند که وحی را نمی توان به حد اطلاعات از «ماوراء» تنزل داد بلکه باید شامل عکس العمل بشر به آن ارتباط از سوی خداوند نیز باشد. آنان تأکید دارند که پاسخ بشری به لحاظ تاریخی همواره در تطابق با توانایی های زبانی خاص نظم و نسق می یابد و این توانایی های خاص نیز پیوسته بر اساس شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی جامعه ای که مخاطب الهی قرار گرفته است تعریف می شود. پس با توجه به اینکه وحی در سنت، جامعه و موقعیت تاریخی خاص تحقق می یابد و جلوه گر می شود، وحی یهودی، وحی مسیحی، وحی اسلامی و ... وجود دارد.

به تعبیر پولس، وحی گنجینه ای است که ما در کوزه های گلی نگهداری می کنیم تا هیچ وقت فراموش نکنیم که این قدرت خارق العاده به خداوند تعلق دارد و از ما صادر نشده است (قرنیتان دوم 7 : 4). به عبارت دیگر، خداوند و انسان در پدید آوردن وحی همکار هستند. همان گونه که ژاک دوپویس (2) می گوید: «به این دلیل که خداوند پدیدآورنده وحی است، تنزل آن به سطح اظهارات بشر درباره خداوند ممکن نیست اما چون بشر خود پدیدآور است، کلامی را که خداوند به بشر خطاب کرده است به درستی کلام بشری است یعنی تنها کلامی که بالاخره برای آنان قابل فهم است.» او چنین ادامه می دهد که در تأیید این که کتاب مقدس، سخن خداوند در

قالب کلمات بشری است محققان مسیحی الهیات مفهوم الهام را به کار می برند و مقصودشان از الهام این است که «خداوند، در حالی که فعالیت پدیدآوری انسان را تأیید می کند، این فعالیت را به نحوی هدایت و تلقی می کند که آنچه [در کتاب الهی] نوشته می شود کلاً کلام خداوند خطاب به انسان است».

این نوع برداشت از الهام اذعان می کند که کلام خداوند که به آنهایی که وحی را انتقال می دهند خطاب شده است «جلوی محدودیت ها یا کلماتی را که تمام وضعیت بشری را شکل می دهند نمی گیرد». هیچ دست نوشته یا کتاب مقدس الهی ای به شکل خالص و ناب وجود ندارد «اما عباراتی از کلام خداوند به شکل بیانی و رفتاری بشر وجود دارد». در الهیات معاصر در خصوص وحی، محدودیت هرگونه جلوه انسانی و فرهنگی کلام الهی، دست کم تا حدی اختلاف میان وحی ها را تبیین می کند. در واقع «این خدا نیست که خودمتناقض است، بلکه آنها که به نام خدا سخن می گویند، دچار تناقض هستند».

بنابر آنچه گفته شد، مسیحیان باید بدانند که مطابق دین مسیح، کمال وحی کلمات ثبت شده در عهد جدید نیست، بلکه شخص عیسی مسیح (علیه السلام) است. عهد جدید (انجیل)، سندی انسانی و گزارشی معتبر از ارتباط از سوی خدا با مسیح (علیه السلام) است. عهد جدید، خود می پذیرد که کمال وحی از طریق مسیح (علیه السلام) را فقط به صورت ناقص بیان می کند. (یوحنا 25 : 21؛ 30 : 20). در هر صورت این برداشت از «کلام خدا» (1)، سند شورای واتیکان دوم در باب وحی، است که بین کمال وحی در شخص عیسی (علیه السلام) (شماره 4) و نقل آن در عهد جدید تمایز قائل می شود (شماره 7).

تفسیر وحی به مثابه مواجهه شخصی با خداوند، به نسبت گرایی یا بی تفاوتی منجر نمی گردد زیرا ارزش اعتقادات یک فرد با دقت ساختار آن سنجیده نمی شود. دین و اعتقاد یک مؤمن واقعی از طریق تجلی انسانی وحی الهی واقعاً به کمال الهی می رسد. این مطلب در بیان توماس آکویناس به خوبی تجلی پیدا کرده است وقتی که او می گوید: «ایمان آوردن با دستورالعمل [کلیسا یا عقاید شخصی ما] کامل نمی شود، بلکه با همین حقیقت خداوند کامل می شود».

خلاصه اینکه، وحی عام وسیله ای است که خداوند از طریق آن با انسان رابطه برقرار کرده است و می کند. ادیان جهان زمینه این وحی عام هستند و در نتیجه مردم با رحمتی که در وحی خودشان تجلی یافته است رستگار می شوند، یعنی ادیان جهان راه های خارق العاده رستگاری برای اکثر انسان ها هستند و پیام مؤسسین این ادیان به معنای واقعی و هر چند به صورت ناقص وحی خداوند است. وحی یهودی مسیحی، وحی ویژه تاریخ است که بنی اسرائیل یا مسیحیت آن را معرفی کرده است و راه عادی رستگاری را

ارائه می کند. این تمایز بین وحی خاص و وحی عام، حقانیت ادیان جهان و حقانیت اسلام را آن گونه که در تاریخ عمومی نجات، مورد خواست و اراده خداوند بوده است به رسمیت می شناسد.

این درک که واکنش بشر به ارتباط از سوی خداوند از نوع خاص یا عام همیشه بسته به فرهنگ و مقطع تاریخی است برداشت از وحی را از برداشتی مطلق، ایستا و انحصاری به درکی پویا و دوسویه تغییر می دهد. این تغییر نه تنها گفت وگویی میان ادیان در جهان معاصر را ممکن می کند بلکه آن را ضروری می سازد. همچنین، در حالی که ما با مشکلات قرن 21 مواجه می شویم، این تغییر، افراد با ادیان مختلف را قادر می سازد تا بفهمند دیگران چگونه دیدگاه های آنها را درک می کنند، دیدگاه های دیگران را به جای دیدگاه های خود به مثابه منبع دانش و بینش درک کنند، عناصری از دیگر ادیان را که غنی می یابند

بپذیرند، با ایرادات پرسش های جدید که از گفت و گو حاصل می شود مواجه شوند، برای عدالت اجتماعی برای همگان کار کنند، و روی رسیدن به اجتماعی در خصوص اصول اخلاقی جهانی متمرکز شوند.

ص: 56

تمایز بین الهام و وحی در دین اسلام، تکمیل کننده فرقی است که متفکرین مسیحی معاصر بین وحی خاص و وحی عام قائل می شوند. به نظر متفکرین مسلمان، وحی عام هدایتی است که خداوند آن را از طریق الهام به تمام انسان ها می رساند. این هدایت از طریق تأمل عینی در طبیعت (سوره بقره، آیه 164؛ (1) سوره آل عمران، آیه 190؛ (2) سوره روم، آیه 23 تا 25) (3) و نیز از طریق منطق و استنتاج، چنانکه در مطالعه تاریخ وجود دارد. (4) آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از اقوام

پیشین را [که طغیان و فساد کردند] هلاک نمودیم، در حالی که این ها در مسکن های [ویران شده] آنان راه می روند؟! به یقین در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است. سوره طه، آیه 128، ممکن است به دست آید. [اما] وحی خاص (یا همان وحی) پیامی است که خداوند به پیامبران تا محمد (صلی الله علیه و آله) یا «رسول خاتم» داده است پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست (پس زینب زن فرزند پیغمبر نبود و پس از طلاق او را تواند گرفت) لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست، و خدا همیشه (حکمش وفق حکمت و مصلحت است، زیرا او) بر همه امور عالم آگاه است. (سوره احزاب، آیه 40). (5)

به اعتقاد فضل الرحمان (6)، اگرچه مسلمانان قرآن را آخرین وحی خاص می دانند اما آنان معتقدند که همه وحی های خاص پیشین پیامی واحد دارند و آن این است که تنها یک خدا وجود دارد. افزون بر این، آنها معتقدند که هر چند هر پیامبری پیام خود را به زبان خویش دریافت کرده است (سوره نحل، آیه 36) (7)

ولی تمامی آنان از يك منبع واحد یعنی کتابی جاودان در ملکوت به نام «ام الكتاب» (سوره زخرف، آیه 4؛ سوره رعد، آیه 39) (8)

و «کتاب مکنون» (سوره واقعه، آیه 78) (9) صادر شده است. به همین دلیل است که از [زبان حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) در قرآن چنین بیان شده است که او نه تنها به تورات و انجیل بلکه «به تمام کتبی که از جانب خداوند وحی گردیده است» اعتقاد دارد. خداوند، پروردگار ما و شماست. اعمال ما برای ما و اعمال شما برای (سوره شوری، آیه 15). (10) این امر از این حقیقت ناشی می شود که هدایت الهی، فراگیر است و محدود به گروهی خاص نیست: «و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشداردهنده ای گذشته است» (سوره فاطر، آیه 24) (11) «برای هر قومی رهبری است» (سوره رعد، آیه 7). (12)

باید این را هم ذکر کنیم که قرآن به هیچ وجه ادعای انحصارگرایی ندارد و پذیرش وحی خود را برای رستگاری ضروری نمی داند. حتی زمانی که قرآن به ادعاهای یهودیان و مسیحیان که تنها راه رستگاری را پذیرش

ص: 57

- 1- . إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
- 2- . إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ.
- 3- . وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
- 4- . أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى
- 5- . مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

6- . متفکر اهل سنت

7- . وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ .

8- . Mother of the Book

9- . Hidden Book

10- . فَلِذَلِكَ فَبَدَعُ وَاسْتَفْتَمُ كَمَا أُمِرَتْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْتَدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ پس (ای پیامبر) به خاطر آن (که اهل کتاب دچار شک و تردید یا عناد و لجاجت با تو هستند، آنان را به راه حق) دعوت کن و بر آن پایداری نما آن گونه که فرمان یافته ای و خواسته های آنان را پیروی مکن و (به آنان) بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان دارم و فرمان یافته ام تا میان شما به عدالت حکم کنم.

11- . إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ

12- . إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

وحي خاص خود مي دانند. (سورة بقره، آیه 111 و 113)(1) پاسخ می دهد، چنین می فرماید: «آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد» (سورة بقره، آیه 112). (2) قرآن در آیات دیگر با صراحت رستگاری یهودیان و مسیحیان را از طریق وحي و دین آنان به رسمیت می شناسد: «در حقیقت، کسانی که [به اسلام] ایمان آورده، و کسانی که یهودی شده اند، و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهناک خواهند شد» (سورة بقره، آیه 62). (3)

با اعتقاد به اینکه رسالت تمامی پیامبران از منبعی واحد صادر شده است مسلمانان تنوع جلوه پیام اصلی خداوند را مبنی بر اینکه تنها خدای واحد وجود دارد، نتیجه فرهنگ، تاریخ و زبان می دانند که با زمان و مکان دریافت هر وحي هماهنگی دارد. به عقیده متفکر مسلمان، محمود ایوب و همچنین به نظر متفکران مسیحی معاصر جلوه های متفاوت وحي، مطلوب خداوند است. افزون بر این، محمد طالبی (4) اشاره می کند که قرآن خود می فرماید:

و ما این کتاب [قرآن] را به حقّ به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن برای هر یک از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید بازگشت [همه] شما به سوی خداست؛ آنگاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد» (سورة مانده، آیه 48). (5) هیچ جلوه بشری از کلام الهی نمی تواند ادعا کند که سر الهی را ادا یا کل کلام خدا را بیان می کند. درست همان طور که به نظر مسیحیان کمال وحي در مسیح (علیه السلام) فراتر از جلوه آن در کلام بشری مانند عهد جدید است، به نظر مسلمانان نیز کمال وحي که در «ام الكتاب» گنجانده شده است فراتر از جلوه آن در کلام بشری مانند قرآن است. قرآن در این مورد می فرماید:

ص: 58

1- . وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

2- . بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*

3- . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

4- . استاد دانشگاه اهل تونس و نویسنده کتابهای مختلفی در مورد اسلام

5- . وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيُنْزِلُكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسَّ تَتَّبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در همین آیات، اشارات و تصریحاتی وجود دارد که قرآن بر کتابهای پیشین حاکمیت دارد و این خلاف ادعای مذکور است.

«بگو من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد» (سوره کهف، آیه 110). (1)

به این دلیل که جلوه های متفاوت وحی مطلوب خداوند است، قرآن همچون تمامی وحی های مکتوب، هم کلام الهی و هم کتاب بشری است. محمد ایوب می گوید: به نظر مسلمانان، قرآن کلام الهی

است زیرا وقتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ندای وحی را شنید، آن ندا در فضا طنین انداز شد. و به این دلیل نیز کلام الهی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تجربه دیدار با جبرئیل ملک را داشت که وحی را [به پیامبر (صلی الله علیه و آله)] دیکته می کرد (سوره بقره، آیه 97). (2) به نظر مسلمانان این شنیدن و دیدن گواهی بر قدرتی قاهر است که مهار حواس بشری [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) را به دست گرفت. مسلمانان معتقدند که با مهار حواس پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بود که او کلامی را که جبرئیل ملک دیکته می کرد دریافت کرد. قرآن ثبت و ضبط همان کلام و در نتیجه منعکس کننده کلام الهی است.

همان طور که گفتیم مسلمانان بین الهام و وحی فرق می گذارند. آنان معتقدند که الهام، هدایت عام است که خداوند به تمام افراد فکور می رساند، و وحی خاص، پیامی است که خدا به پیامبران می دهد. پس قرآن یک متن الهام شده به آن معنا که مسیحیان کتاب مقدس را یک متن الهام شده می دانند نیست. آنان در مورد کتاب مقدس معتقدند که خداوند کار نویسندگان انسانی را به نحوی هدایت کرده است که آنچه به رشته تحریر در می آورند کلام خدا باشد. اما قرآن این گونه نیست و کلماتی که جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیکته می کرد در آن ثبت شده است و این کلمات دیکته شده، کلام الهی است نه قول بشری. (سوره توبه، آیه 6) (3). و قرآن همانند لوگوس (4)

در مسیحیت، برای مسلمانان اهمیت دارد. باید اشاره کنیم که تنها معجزه ای که قرآن به آن قائل است خود قرآن است، مکتوبی غیر قابل تقلید به زبان عربی کامل که هیچ بشری، چه رسد به افرادی امی (درس نخوانده) همچون [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) (سوره اعراف، آیه 157)، (5) توانایی ارائه نمونه ای مشابه آن را ندارند. (سوره بقره، آیه 23 و 24). (6)

قرآن نیز در حالی که کلام الهی است، یک کتاب بشری نیز است زیرا زمانی که بر [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شد، به شکل اصلی آن در «کتاب مکنون» در ملکوت نازل نشد بلکه به شکل عربی قابل فهم برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و

ص: 59

- 1- . قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
- 2- . قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ بگو: هر کس با جبرئیل دشمن است، او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو رسانید در حالی که تصدیق سایر کتب آسمانی می کند و برای اهل ایمان هدایت و بشارت است.
- 3- . وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. و اگر یکی از مشرکان به تو پناه آورد (که از دین آگاه شود) بدو پناه ده تا کلام خدا بشنود و پس از شنیدن سخن خدا او را به مأمن و منزلش برسان، زیرا که این مشرکان مردمی نادانند

Logos . -4

- 5- . الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ هَمانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده -

که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند- پیروی می کنند؛

6- . وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. و اگر شما را شکّی است در قرآنی که بر بنده خود (محمدصلی الله علیه و آله و سلم) فرستادیم، پس بیاورید یک سوره مانند آن، و گواهان خود را بخوانید به جز خدا، اگر راست می گوئید. پس اگر نکردید -و هرگز نمی توانید کرد- از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید.

أمت او نازل شد، همان طور که قرآن خود تصدیق می کند: (سوره فصلت، آیه 44). (1) شگفت اینکه گرچه قرآن الهام نشده و وحی شده است، با وجود این، کلام خدا به زبان بشری است.

محمود ایوب باز هم متذکر می شود که در حالی که قرآن کلام الهی است کتاب زمینی نیز است که تاریخ آن کاملاً با زندگی و تاریخ جامعه ای زمینی گره خورده است و آن را شکل داده و از آن شکل یافته است. او در تأیید عقیده اش اشاره می کند که بسیاری از آیات قرآن برای حل مشکلی خاص در تاریخ مردم، نازل شده است. (2) بنابراین، اسباب النزول یا «شأن نزول» قرآن را به زندگی بشری متصل کرده است. او چنین نتیجه می گیرد که درست همان طوری که مسیح به عنوان لوگوس ابدی وارد جامعه ما شد، قرآن نیز با حضور همه جانبه در تاریخ، در انسانیت ما سهیم است.

بنابراین وحی خدا هم در اسلام و هم در مسیحیت جنبه ای بشری دارد. و تفاوت اساسی در این است که کلام خدا به نظر مسیحیان، یک شخص است، در حالی که کلام خدا به نظر مسلمانان، یک کتاب است. در این خصوص، همان طور که فضل الرحمن گفته است: «قرآن به احتمال زیاد اعتراضی به تبدیل شدن لوگوس به گوشت (انسان) ندارد، به شرط آن که لوگوس به سادگی با خدا یکسان تلقی نشود و این یکسان انگاری کمتر به معنای دقیق فهم شده است، زیرا به نظر قرآن کلام خدا هرگز نمی تواند با خدا یکسان باشد.» به هر حال همان طور که مسیحیان از طریق مراسم عشاء ربانی از کلام خدا تغذیه می کنند، مسلمانان نیز از طریق داخل کردن مفاهیم قرآنی در عبادت از کلام خدا بهره مند می شوند.

خلاصه اینکه وحی خاص قرآن می پذیرد که مسلمانان و مسیحیان این پیام را دریافت کرده اند که تنها یک خدا وجود دارد: «قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت» (سوره مائده، آیه 82). (3) بر اساس همین رویکرد برادرانه که در سایر جوامع مذهبی نظیر ندارد، قرآن مسیحیان را دعوت به گفت و گو می کند تا تحت لوای خدای واحد، آرمان مشترکی شکل دهند: «بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم» (سوره آل عمران، آیه 64). (4) گفت و گوی بین مسلمانان و مسیحیان در عصر حاضر به دنبال این هدف است.

ص: 60

1- . وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم، قطعاً می گفتند: چرا آیه های آن روشن بیان نشده؟ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان؟)

2- . این منافات با هدایتگری عام قرآن برای همه جوامع و انسانها ندارد.

3- . قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

4- . قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ

اندیشه فکری معاصر در خصوص وحی تأثیر به سزایی بر واتیکان دوم داشت. زمانی که شورا به موضوع کثرت گرایی دینی یا «کلام خدا» (سند شورای واتیکان دوم در باب وحی) توجه کرد، سند آن درباره وحی بیشتر به تاریخ رستگاری و نجات نظر داشت و نسبت به اسناد کاتولیکی قبلی در این موضوع، بیشتر فردی و کمتر گزاره ای بود. دیگر وحی اظهاراتی از جانب خدا درباره خدا نبود. این گونه بیان های اعتقادی در مرحله دوم توجه قرار گرفتند و در مرحله اول، پذیرش این موضوع اساسی بود که وحی عکس العمل انسان به ارتباط الهی است.

لومن جنتیوم⁽¹⁾ یا همان سند شورا درباره تشکیلات کلیسا نگرش منفی سابق کلیسا به ادیان غیر مسیحی را کنار گذاشت و رسماً اعلام کرد که تمام ادیان می توانند وسیله رستگاری باشند (شماره 16) و این با نظریات برخی محققان الهیات همچون رانر که ادیان غیر مسیحی را بررسی و مطالعه می کردند هماهنگی داشت. آد جنتس⁽²⁾ که حکمی درباره فعالیت های مربوط به تبلیغ مسیحیت کلیسا بود تأکید کرد که حقیقت و رحمت به عنوان «نوعی از حضور پنهان خدا» (شماره 9) در میان ملت ها وجود دارد. در ادامه حکم آمده است که مسیحیان می توانند «از طریق گفت و گوی صادقانه همراه با تحمل نظرات دیگران به گنج های پنهانی که خداوند مهربان و بخشنده در اختیار دیگر ملل قرار داده است پی ببرند» (شماره 11). بدین ترتیب محسنات موجود در جوامع غیر مسیحی منحصر به سجایای فردی هر شخص نیست بلکه عناصر عینی در خود سنت های دینی را نیز شامل می شود.

علاوه بر این، بیانیه نوسترا ایئتیت⁽³⁾

که در خصوص روابط کلیسا با ادیان غیر مسیحی صادر شد با سخن گفتن از تمام ادیان غیر مسیحی به وضوح اعلام می کند که کلیسا «هیچ چیزی را که در ادیان دیگر حقیقی و مقدس است رد نمی کند و در حقیقت با احترامی صادقانه با شیوه های رفتاری، زندگی و تعالیم پیروان آن ادیان برخورد می کند، حتی اگر از جهات مختلف بر خلاف تعالیم و سیره کلیسا باشند اما با این همه، انعکاس دهنده نورانیت آن حقیقت عظیم باشند که مردان و زنان در سراسر عالم را نورانیت می بخشد» (شماره 2).

از این گذشته، بیانیه نوسترا ایئتیت کاتولیک ها را «به پذیرش، حفاظت و ترویج فضایل اخلاقی و معنوی موجود در دیگر ادیان و نیز ارزش هایی که در جامعه و فرهنگ آنها یافت می شوند، از طریق گفتگو و همکاری با پیروان دیگر ادیان، با تصدیق زندگی و دین مسیحی، ترغیب می کند» (شماره 2). از طریق این بیانیه ها، کلیسا اذعان می کند که هیچ حق انحصاری ای بر روح القدس ندارد.

پاپ ژان پل دوم با پیروی از رهنمود واتیکان دوم در بخشنامه خود یعنی ریدمپتور هامینیس⁽⁴⁾ تأکید کرد که دین پدیده ای جهانی است که با تاریخ بشر مرتبط است و در نتیجه ما نباید در کشف و مطالعه آن، محدودیت های سختی را تحمل کنیم. او با شور و حرارت از «میراث شکوهمند روح انسان سخن می راند که در تمام ادیان متجلی شده است» (شماره 12). او می گوید که بسیاری از ادیان گواه «بر برتری روحانیت و معنویت... با توجه به اثرات مستقیم آن بر کل فرهنگ هستند» (شماره 11) و ادامه می دهد که «بسیاری از ادیان بازتاب حقیقت، و بذر کلمه الهی (عیسی) هستند و گواه بر این هستند که هر چند راه هایی که در پیش گرفته می شود

Ad Gentes . -2

Nostra Aetate . -3

Redemptor Hominis . -4

ممکن است متفاوت باشد ولی تنها هدفی واحد وجود دارد ... جستجوی خداوند و ... برای معنای کامل زندگی بشری» (شماره 11).

به نظر پاپ ژان پل دوم، سعه صدر در برابر ادیان دیگر، خیانت به عقاید [مسیحی] نیست بلکه اغلب دعوت به ایمان است، همان طور که او می گوید: «ایمان محکم پیروان ادیان غیر مسیحی - ایمانی که معلول فعالیت روح القدس در خارج از مرزهای محسوس پیکر روحانی [یعنی کلیسا] است - باعث شرم و تأسف مسیحیان از شك کردن به حقایق وحی الهی می شود» (شماره 6).

پاپ ژان پل دوم با اذعان به فعالیت روح القدس در خارج از محدوده کلیسا، کافر، بی ایمان یا دشمن خدا خواندن غیر مسیحیان را که در اعصار گذشته انجام می شد رد می کند. او در حالی که تأکید می کند مسیحیان باید به وحی خاص خدا در شخص مسیح (علیه السلام)

اعتقاد داشته باشند، آنان را به محترم شمردن تمام آنچه که «روح مقدس - که هر کجا بخواهد جریان می یابد (ر.ک. یوحنا 8 : 3) - از طریق وحی عام در پیروان سایر ادیان انجام داده است» دعوت می کند (شماره 12). علاوه بر این، از آنجایی که او به فعال بودن روح القدس در داخل و خارج کلیسا معتقد است ادامه می دهد که مسیحیان باید حس ایمان به دین حقیقی را در آنهایی که خارج از کلیسا هستند ایجاد و تقویت نمایند که این هم «از طریق فعالیت برای نزدیک تر شدن»، «فعالیت از راه گفت و گو»، «تماس ها»، «مراسم دعای مشترك» و «کشف گنج های معنویت بشر که در میان اعضای ادیان دیگر به وضوح دیده می شود» حاصل می شود. (شماره 9).

باید این نکته جالب را هم بگوییم که جنبش بدلیه⁽¹⁾ که ماسینیون در سال 1934 آن را تأسیس کرد و پاپ پل ششم نیز از اعضای آن بود، «به اشتراک دینی با مسلمانان بر پایه اعتقاد به روح القدس در اسلام اذعان داشت».

ص: 62

با تلفیق نظریات اسلام شناسانی چون ماسینیون و برخی محققان الهیات همچون رانر ایجاد کلام مسیحی در باب اسلام امکان پذیر می شود. چنین کلامی در تلاش است تا برای اسلام جایگاهی ممتاز قائل شود زیرا اسلام دینی یگانه پرست است که با سنت یهودی-مسیحی بی ارتباط نیست. اسلام را می توان طریقی فوق العاده یا عام برای رستگاری کسانی در نظر گرفت که از رهگذر آن به تعالی الهی دسترسی دارند؛ [یا] آن را یکی از بهترین جلوه های عبادت خداوند از طریق تسلیم کامل در برابر دین الهی یا واسطه تاریخی دستیابی به رحمت الهی دانست که با لطف الهی از طریق ابراهیم (علیه السلام) جد یهودیان، مسیحیان و مسلمانان اعطا شده است.

واتیکان دوم به شدت تحت تأثیر چنین طرز تفکری بود. [بیانیه] لومن جنتیوم درباره اسلام می گوید که «برنامه رستگاری الهی شامل تمامی کسانی است که به وجود خالق هستی اعتقاد دارند. در وهله نخست، از جمله این افراد، مسلمانان هستند که ابراز می دارند که به دین ابراهیم (علیه السلام) اعتقاد دارند و در کنار ما [مسیحیان]، به پرستش خدای بخشنده و واحد مشغول هستند» (شماره 16). بیانیه نوسترا ایتیت (شماره 3) به مسلمانان اطمینان می دهد که کلیسای کاتولیک «با دیده احترام» به آنان می نگرد. این بیانیه همچنین اعتقادات مشترک میان دو دین را برجسته می سازد: مسلمانان، همچون مسیحیان «خدای واحد، حی و ازلی، بخشنده و قادر، خالق آسمان و زمین و سخن گوینده با انسان را می پرستند»، اگرچه برداشت مسیحیان و مسلمانان از وحدانیت خداوند متفاوت است. نوسترا ایتیت درباره نامهای زیبایی که مسلمانان برای خداوند قائل هستند نامهایی را نقل می کند که اساساً با نامهایی که مسیحیان به خدا نسبت می دهند یکی است و با احساس دینی مسلمانان همخوانی دارند، مثلاً اینکه خداوند «حی و ازلی» است، همزمان بر شخصی بودن خداوند نیز دلالت دارد؛ و آنجایی که نوسترا ایتیت «بخشنده و قادر مطلق بودن»

خداوند را یادآور می شود اذعان می کند که سروری خداوند بر تمام هستی و موجودات با رحمت الهی توأم است و اگر این سروری در ابتدای آفرینش آسمان و زمین وجود دارد پس رحمت الهی باعث گفتگوی خداوند با بشر، احتمالاً از طریق پیامبران شده است. بنابراین شورا به وضوح اسلام را ثمره کلام شخصی الهی و بنابراین مطلوب خداوند دانست. در نوسترا ایتیت هم مانند لومن جنتیوم واتیکان دوم سعی کرد که نگرش بنیادی مسلمانان در خصوص تسلیم مطلق اراده خداوند بودن را به سنت ابراهیمی پیوند دهد و این زمانی است که او می گوید: «مسلمانان تلاش می کنند تا از صمیم قلب تسلیم فرامین اسرارآمیز الهی باشند، درست همان طور که ابراهیم چنین بود و دین اسلام رضایت‌مندانه خود را به او ارتباط می دهد» (شماره 3). با این همه، متن لومن جنتیوم و نوسترا ایتیت مبهم است زیرا آنچه این دو سند ابراز می کند این است که مسلمانان «اظهار می کنند که به دین ابراهیم اعتقاد دارند» (لومن جنتیوم، شماره 16) و «خود را به دین ابراهیم ارتباط می دهند» (نوسترا ایتیت، شماره 3). توماس میشل (1) می گوید:

«هر دو عبارت امکان تفسیری «محدود» را باز گذاشته اند، به این معنی که اگرچه مسلمانان خود را در مسیر دین ابراهیم می دانند اما در حقیقت ما مسیحیان آنان را این گونه تلقی نمی کنیم.»

اما پاپ ژان پل دوم در سخنرانی خود در آنکارا (3 دسامبر 1979) که خطاب به جامعه کاتولیک ایراد کرد این ابهام را روشن کرد و با صراحت گفت: «آنان نیز مانند شما به دین ابراهیمی یعنی به خدای واحد، قادر و بخشنده اعتقاد دارند». وی در پیام خود به

رئیس جمهور پاکستان (23 فوریه 1981) از ابراهیم (علیه السلام) به عنوان کسی یاد کرد که «مسیحیان، مسلمانان و یهودیان با افتخار خود را به او ربط می دهند». پاپ در شهر لیسبون (14 می 1982) نیز گفت: «و ابراهیم، جد مشترک همه ما، به همه - مسیحیان، یهودیان و مسلمانان - درس پیرویی از مسیر رحمت و عشق را می آموزد».

پاپ با اذعان به اینکه یهودیت، مسیحیت و اسلام سه جلوه همسان از دین ابراهیم (علیه السلام) هستند، به دعوت قرآن برای یافتن راهی جهت اتحاد پیروان اهل کتاب زیر لوای خدای واحد جواب مثبت داد. قرآن می فرماید: «ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم» (سوره آل عمران، آیه 64) (1). به نظر مسلمانان، برای ترویج این اتحاد اصطلاح «سنت یهودی-مسیحی» باید به «سنت یهودی-مسیحی-اسلامی» تغییر کند. این تغییر، «روابط مسالمت آمیز و بسیار بدیع میان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان ساکن در جنوب اسپانیا و دیگر مناطق اروپا» در سده های میانه را تصدیق می کند. در فصل اول برخی از دستاوردهای این همزیستی مسالمت آمیز را توضیح دادیم.

به هر حال، همان طور که ژاک دوپویس می گوید اذعان پاپ به اینکه یهودیت، مسیحیت و اسلام سه جلوه همسان از دین ابراهیم (علیه السلام) هستند «پذیرش آشکار این مطلب است که مسلمانان به عنوان وارثین [به حق] دین ابراهیمی، در راه خود اهل نجات هستند»، زیرا «درست همان طور که هنوز تعهد موسی برای یهودیان معتبر است، پس دین ابراهیم نیز ارزش و اعتبار خود را دارد». پذیرش این امر با مضمون نوسترا ایتیت (شماره 4) درباره نقش بطریقان (سراسقفان) در رستگاری افراد و با تعلیم پولس مبنی بر اینکه «هدایا و ندای الهی، محتوم و قطعی هستند» (رومیان 29 : 11) سازگاری دارد.

علاوه بر این، ژان پل دوم در سخنرانی خود برای جوانان مسلمان کازابلانکا (19 آگوست 1985) با صراحت گفت که مسلمانان، اسماعیلی یا هاجری نیستند که از شمول عهد مستثنی شوند، و آنها مرتد و اهل نفاق هم نیستند بلکه در کنار مسیحیان، اعضای جامعه ای دینی هستند: «خدای شما و ما یکی است و ما در دین ابراهیم، برادر و خواهر هستیم». اسناد واتیکان دوم نقش اسلام در طرح خداوند برای رستگاری را تصدیق کرد. پاپ ژان پل دوم، مسلمانان و مسیحیان را فرزندان ابراهیم (علیه السلام) نامید، همان طور که ماسینیون و پاپ گرگوری هفتم قبل از او چنین کردند. با پذیرش [حضرت] ابراهیم (علیه السلام) به عنوان پدر دینی مشترک، ابراهیم (علیه السلام)

جایگزین عیسی (علیه السلام)

نمی شود زیرا تنها اعتقاد به عیسی (علیه السلام) به عنوان پروردگار به آسمان رفته، مسیحیان را در گروه فرزندان ابراهیم (علیه السلام) قرار می دهد. همان طور که پولس می گوید: «اگر متعلق به مسیح باشید، پس بنا بر عهد الهی فرزندان و وارثین ابراهیم هستید» (غلاطیان 29 : 3). [در اسلام] ابراهیم (علیه السلام) جایگزین قرآن نمی شود، زیرا وجود قرآن ضروری است تا دین ابراهیم (علیه السلام) را برای امت اسلام ملموس و عینی سازد. اعضای هر جامعه دینی بر اساس برداشت خود، فرزندان ابراهیم (علیه السلام) محسوب می شوند و اگر بخواهیم با دقت بیشتری به موضوع نگاه کنیم، فرزندان ابراهیم (علیه السلام) بودن مانع بحث و گفت و گو، نزاع و سوء تفاهمات بین مسیحیان و مسلمانان نمی شود زیرا این گونه مسائل میان برادران و خواهران يك خانواده عادی هم رخ می دهد.

1- . قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ

حضرت عیسی (علیه السلام)، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، و قرآن

کلیسای کاتولیک مسأله حقانیت اسلام پس از مسیحیت را حل کرد ولی به دو سؤال نتوانست پاسخی روشن دهد:

1. آیا [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبر بود؟ و 2. آیا قرآن کلام الهی است؟ در تلاش برای قضاوت درباره پیامبری [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) بهتر است زمینه تاریخی تولد اسلام را یادآور شویم. مسیحیت در دورانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آن متولد شد بسیار خشن و زورگو بود. در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ ترجمه ای از عهد جدید به زبان عربی وجود نداشت. مطالبی که محمد (صلی الله علیه و آله)

درباره انجیل شنیده بود از طریق مباحثات به دست او رسیده بود. افزون بر این، تمایز بین درست آیینی و بدعت پیوندی نزدیک با اختلافات قومی و فرهنگی داشت. کلیسا در برخورد با اختلافات فرهنگی در میان مسیحیان ابتکار عمل را از دست داده بود. آنچه که کلیسا نتوانست در خاورمیانه انجام دهد بهترین دستاورد [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) بود. او وحی الهی را به زبان خود مردم و از دهان یکی از آنها در اختیار مردم شبه جزیره قرار داد. (سوره شعراء، آیه 192 و 195) (1). نکته قابل توجه درباره این وحی رد کردن تعبیر غربی از الوهیت مسیح نیست، بلکه ترسیم کردن عیسی (علیه السلام) به شکلی است که با الگوهای روشنفکرانه و فرهنگ های خاورمیانه هماهنگی بیشتری دارد.

نظر قرآن درباره حضرت عیسی (علیه السلام) چیست؟ به این دلیل که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وحی یهودیان و مسیحیان را از جانب خدا می دانست پس نباید تعجب کرد که قرآن با عبارات پرشور و حرارت از [حضرت] عیسی (علیه السلام) یاد می کند. در حقیقت قرآن همانند مسیحیت کاتولیک اعتقاد به عصمت [حضرت] عیسی (علیه السلام) و [حضرت] مریم (سلام الله علیها) را بیان نمود. (سوره آل عمران، آیه 36) (2)

و تولد خارق العاده عیسی (علیه السلام) از مادری باکره را تصدیق می کند سوره آل عمران و سوره مریم. البته قرآن وقوع این امر را نه نشانه الوهیت عیسی (علیه السلام)، بلکه نشانه قدرت خداوند می داند. قرآن معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) را نیز تأیید کرد. (3) و این کار شدنی است (برای مثال در سوره مائده) و او را به عنوان مسیح (علیه السلام) (سوره آل عمران، آیه 45) (4) که در پایان دنیا باز خواهد گشت می شناسد (سوره نساء، آیه 159) (5) اما مرگ و دوباره زنده شدن او را رد می کند (سوره نساء، آیه 156 تا 158) (6). [حضرت] عیسی (علیه السلام) در نظر قرآن، یک پیامبر است.

ص: 65

1- . وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ
2- . فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الذَّكَرَ لَأَكْرَهُنَّ وَلَئِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

3- . وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ بر او سلام باد روزی که زاده شد، و روزی که می میرد، و روزی که زنده برانگیخته می شود. وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا وَ در این کتاب [سرگذشت] مریم را یاد کن هنگامی که از خانواده اش [در] مکان شرقی کناره گرفت. فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا وَ جدا از آنان پوشش و پرده ای برای خود قرار داد. وَ ما رُوحُ خُودِ رَا بَهِ سَوَى اَوْ فَرَسْتَادِيم، پس برای او [به صورت] بشری خوش اندام و معتدل نمودار شد. قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ

بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا مَرِيَمَ كَافِرًا: همانا من از تو به [خدای] رحمان پناه می برم، اگر پرهیزکار هستی [از من فاصله بگیر. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا] گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو هستم برای آنکه پسری پاک و پاکیزه به تو ببخشم. قَالَتْ أَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّسَنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا] گفت: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که نه هیچ بشری با من ازدواج کرده است و نه بدکار بوده ام. قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا] گفت: چنین است [که گفتم، ولی] پروردگارت فرموده است: این کار بر من آسان است و [فرزندی بدون ازدواج به او بخشیدن] برای این [است] که او را نشانه ای [از قدرت خود] برای مردم و رحمتی از سوی خود قرار دهیم؛

4- . إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ . [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

5- . وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا

6- . فَبِمَا نَقَضْتُمْ فِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلْتُمْ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (155) وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (156) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (157) بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (158)

انکار الوهیت، مرگ و دوباره زنده شدن [حضرت] عیسی (علیه السلام) در اسلام با کل تصویر الهی قرآن عجین است. اساس این انکار، رد نظریه ای است مبنی بر این که هبوط آدم نه تنها عواقب شومی برای وی داشت بلکه باعث تباهی و فساد طبع تمام بشر بود. این برداشت از سریچی [حضرت] آدم که در تفسیر آگوستین از گناه اولیه گنجانده شده است برای الهیات مسیحی غربی (چه کاتولیک و چه پروتستان) به یک هنجار تبدیل شد و نتیجه آن، این عقیده شده است که گناهکاری بشر به سادگی قابل بخشش نیست بلکه با قربانی شدن انسانی بی گناه باید جبران شود.

قرآن می گوید که والدین اولیه ما مرتکب گناه شدند (سوره بقره، آیه 36) (1) و تمام بشر، اعم از زن و مرد گناه می کنند (سوره اعراف، آیه 178) (2) اما نمی گوید که گناهکار بودن والدین اولیه ما باعث گناهکار به

دنیا آمدن هر انسانی شده است. چنانکه خلیفه عبدالحکیم، متکلم مسلمان می گوید: «به نظر مسلمانان این کاملاً ناشایست است که خداوند بخشنده و مهربان تمامی نسل بشر تا پایان دنیا را لعنت کند و گناه نابخشودنی را برای کودکان بی شماری که هنوز حتی متولد هم نشده اند مقدر کند و سپس تنها راه رهایی از چنین گناهی را شکنجه و زجر تنها پسر خود قرار دهد و در نهایت او را به خاطر گناهی که نه وی و نه دیگران مرتکب شده اند، قربانی نماید». از دید مسلمانان، خداوند بخشنده و مهربان است. انسان ها واقعاً گناه می کنند اما فرصت دارند از طریق توبه خود را با خدا آشتی دهند. در این رویکرد مسلمانان به گناه، صدای «پسر ولخرج» [داستانی در انجیل] به گوش می رسد.

مسلمانان با عدم پذیرش نظریه گناه اولیه نمی توانند راه علاج مسیحیت برای [بخشش] گناهان را که آگوستین و پیروان وی مطرح کردند بپذیرند. مسلمانان، مرگ عیسی (علیه السلام) بر صلیب را رد می کنند. آنان بر این باورند که عیسی (علیه السلام) به نحوی معجزه آسا به آسمان صعود کرد و فرد دیگری به جای ایشان به صلیب کشیده شد. (هیچ اعتقادی به زنده شدن دوباره او [در آموزه های قرآنی] وجود ندارد زیرا این اعتقاد مستلزم پذیرش به صلیب کشیده شدن اوست.) مسلمانان جان دادن عیسی (علیه السلام)

بر صلیب را نیز انکار می کنند زیرا این امر مستلزم کوتاهی خداوند در حمایت از پیامبر خویش است.

مسلمانان در گفت و گو با مسیحیان این پرسش را مطرح می کنند که اگر خداوند نگذاشت که ابراهیم (علیه السلام) پرسش را قربانی کند، چرا باید به قربانی شدن عیسی (علیه السلام)، به ویژه اگر او پسر

خدا باشد، رضایت دهد؟ با این حال، انکار واقعیت تاریخی جان سپردن عیسی (علیه السلام) بر صلیب، عیسی (علیه السلام) را در نگاه مسلمانان انسانی جلوه می دهد که آماده جان فدا کردن بود، عیسایی که یک مسلمان کامل بود؛ یعنی کسی که حتی تا سر حد مرگ آماده تسلیم مطلق در برابر اراده الهی بود. با این حال، مسلمانان تصمیم به مصلوب کردن عیسی (علیه السلام) را مقیاس گناهی جهانی می دانند که در مقیاسی وسیع پیام صلیب است.

مسیحیان در گفتگو با مسلمانان باید بدانند که اشکال دیگری از الهیات مسیحی وجود دارند که در قیاس با آنچه که در روایت آگوستین یافت می شود برداشت مثبت تری از سرشت انسانی پس از هبوط آدم دارند. این مطلب به ویژه در مورد کشیش های شرق صادق است که همچون مسلمانان، اگرچه فراگیر بودن گناه را تأیید می کنند اما آن را به هبوط آدم ربط نمی دهند. هنگامی که آنان از هبوط سخن می گویند آن را شروع گناه، نمونه و الگویی نخستین گناه می دانند و نه علت گناهکار بودن انسان. آنان از هبوط هیچ گونه اثر موروثی

-
- 1- . فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ
 - 2- . مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيٌّ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یا اتهام گناه به کل بشر به دست نمی آورند. به عنوان مثال، ایرنیوس (1)، بر خلاف آگوستین، «حضرت آدم 7 و حو را همچون بچه هایی در باغ بهشت تصویر می کند که مطابق آن، گناه آنان طغیانی در خور لعن نیست بلکه به دلیل آسیب پذیر بودن و ضعیف بودن آنان رحمت الهی را موجب شده است.»

مسیحیان همچنین باید بدانند که بسیاری از محققان الهیات مسیحی معاصر، مخصوصاً رانر، این نظریه را که گناهکار بودن انسان فقط حاصل گناه اولیه بشر یا [در نتیجه] گناه جمعی است رد می کنند. به اعتقاد آنان این گونه نظرات نمی تواند از طریق کتاب مقدس یا به لحاظ الهی مورد تأیید قرار گیرد.

از آنجایی که بین نظریه هبوط آدم و کفاره [بودن عیسی (علیه السلام) برای گناهان بشر] رابطه ای نزدیک وجود دارد، مسیحیان نباید از پی بردن به این نکته در شگفت باشند که بسیاری از محققان الهیات معاصر نمی توانند باور کنند که خداوند قبل از اینکه بتواند بخشنده باشد باید با خون [عیسی (علیه السلام)] بر صلیب، راضی و خشنود شود. به نظر آنان، چنین برداشتی از کفاره، مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را به انتقام جویی خدا و نه به بدکاری بشر نسبت می دهد. آنها اشاره می کنند که مسیح (علیه السلام) به جای پذیرفتن منفعلانه مجازات به جای بشریت، آزادانه اعدامی را پذیرفت که دنیا به زور به گردن او انداخت و هر چند ما گناه کردیم مرگ او بر صلیب جلوه ای از عشق او به ما است، نه کفاره گناهی که بشر در بدو خلقت مرتکب شد و خداوند منتقم آن [کفاره] را می طلبد. صلیب، درس پشیمانی نسل انسان است. با نگاه کردن به مرگ عیسی (علیه السلام) بر صلیب از گنهکاری خود شرمنده می شویم و به دنبال اصلاح زندگی خواهیم بود.

هر نقدی بر ضد این برداشت از کفاره ممکن است بیان شود اما این برداشت در هر صورت از تصورات خام سربها، رضایت، جایگزینی و غیره مبراست و ابهامی در اوصاف خداوند ایجاد نمی کند. افزون بر این، همان طور که دیدیم این برداشت با تفسیر اسلام از مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) هماهنگی دارد. بنابراین، می توانیم بگوییم که گفت و گو بین مسلمانان و مسیحیان درباره هبوط [آدم 7] و کفاره [بودن عیسی (علیه السلام) برای گناهان بشر] می تواند مسیحیان را ترغیب کند با ابعادی از سنت خود که در بخش دیگری از کلیسا یا دوره دیگری از تاریخ کلیسا بسط یافته است آشنا شوند.

اگرچه دیدگاه اسلام مبنی بر اینکه عیسی (علیه السلام) فقط پیامبر الهی بود با دیدگاه مسیحیان که او را خدایی می دانند متفاوت است اما اسلام عیسی (علیه السلام) را به رسمیت می شناسد، به او اذعان دارد و او را گرامی می دارد تا حدی که مسلمانان همچون مسیحیان انتظار رجعت او را می کشند.

آیا [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر بود؟ با توجه به تعالیم پولس که پس از عیسی 7 پیامبران راستینی خواهند آمد (قرنتیان اول 28، 10 : 12 ؛ 39، 29 : 14 ؛ رومیان 6 : 12)، [با توجه به] این حقیقت که پیامبران معمولاً در لحظات بحرانی ظاهر می شوند و [با توجه به] اینکه «خداوند می تواند، اگر بخواهد، نشانه هایی را برای آنهایی بفرستد که نتوانسته اند ظهور دلگرم کننده مسیح (علیه السلام) را به صورتی که ما با گناهان خود خون آلودش کردیم یا در لباس یکدستی که ما با چنددستگی های خود پاره پاره اش کردیم ببینند»، با توجه به اینکه واتیکان دوم اسلام را به مثابه بخشی از برنامه خداوند برای رستگاری و نجات انسان پذیرفته و به مسیحیان توصیه کرده است که به اسلام «با دیده احترام» بنگرند، همچنین با توجه به تأکید پاپ ژان پل دوم که وحی های مسیحیت و اسلام جلوه های همسان توحید است و اقرار دیگر او مبنی بر اینکه مسیحیان و مسلمانان یک جامعه دینی را شکل می دهند، در این صورت برای کاتولیک ها پذیرش

این امر امکان پذیر می شود که [حضرت] محمد(صلی الله علیه و آله) از نور نبوی برخوردار بود که او را قادر می ساخت تا برخی

از حقایق بنیادین و هماهنگ با کتاب مقدس را درباره خدا و انسان ها ابراز دارد. با فرض اینکه پیش از تولد اسلام، مسیحیت مایل یا قادر نبود که در قالب هایی که برای مردم جهان غیرغربی قابل فهم باشد مسیح را تعریف کند، آنگاه هر آنچه که ممکن است [حضرت] محمد(صلی الله علیه و آله) بیان کرده باشد و ما با آن موافق نیستیم، شاید به خاطر منافع جهان به اذن پروردگار بیان شده اند، زیرا این یک اصل مسیحی است که «از طریق ثمراتشان می توانی آنها را بشناسی» (متی 20، 16: 7) و اسلام نیز یقیناً میلیون ها انسان غیرغربی را به حیاتی بهتر و به معرفتی بهتر درباره خداوند سوق داده است که اگر اسلام نبود آنان به آن دست نمی یافتند. حتی می توان گفت که اسلام به مسیحیان روگردان از دین همچون دوفوکو و ماسینیون کمک کرده است تا به تقدس رو آورند.

هنگامی که کاردینال تارانکون(1)، رئیس مجمع اسقف های اسپانیا، در کنفرانس بین المللی مسلمان-مسیحی در سال 1977 در قرطبه سخن می گفت، از مسیحیان خواست که همچون تیموتی(2) (مرگ 823) اسقف اعظم بغداد در دوازده قرن پیش، اذعان کنند که «[حضرت] محمد(صلی الله علیه و آله) در مسیر پیامبران بوده است». کاردینال تارانکون این مطلب را به این شیوه بیان کرد:

چگونه ممکن است به اسلام و مسلمانان احترام بگذاریم بدون اینکه به پیامبر اسلام (ص) و ارزش هایی که او ترویج کرد ارج نهمیم؟ ارج نهادن به پیامبر اسلام (ص) و ارزش هایی که او ترویج کرد، نه تنها بی احترامی به شورای واتیکان است که از مسیحیان می خواهد که به مسلمانان به دیده احترام بنگرند، بلکه غفلت از عاملی دینی است که باید در تأملات مربوط به الهیات و آگاهی مذهبی مورد توجه قرار گیرد. بیش تیموتی [درباره اسلام]، به علت جدال لفظی مسیحیان علیه اسلام، طی قرن ها مورد بی توجهی قرار گرفت. اما امروزه بر تعداد محققین کاتولیک و پروتستان که در مورد تصدیق [حضرت] محمد(صلی الله علیه و آله) در مقام یک پیامبر حقیقی خداوند به کاردینال تارانکون می پیوندند افزوده می شود.

و اما سؤال دوم در مورد موقعیت قرآن به عنوان وحی [الهی] است که شورا جواب صریحی به آن نداد؟ کاتولیک ها نمی توانند قرآن را کلام خدا بدانند زیرا به نظر آنان این مسیح(علیه السلام) است که کلام خداست اما آنان می توانند بگویند که اگر [حضرت] محمد(صلی الله علیه و آله) به نحوی پیامبر الهی بوده است پس قرآن نیز یقیناً کلامی از خداوند است. افزون بر این، چنین دیدگاهی با افکار محققان معاصر الهیات هماهنگ است. از منظر آنان، وحی به طور همزمان ارتباط از سوی خداوند و واکنش بشری است و این تاریخ و فرهنگ است که همیشه واکنش بشری را تعیین می کند. این دیدگاه با اعتقادات پاپ ژان پل دوم نیز مطابقت دارد که روح القدس را در ادیان جهان فعال و جاری دانست و این همان دیدگاهی است که پاپ پل ششم نیز با اشاره ای خاص به اسلام آن را تصدیق کرد.

این عقیده که [حضرت] عیسی(علیه السلام) کمال وحی خداوند است (نظریه ای که بر وحی خاص مبتنی است)، نباید مسیحیان را از پذیرش این امر باز دارد که بعد از مسیح(علیه السلام)، پیامبران هستند که موجب

ص: 68

می شوند وحي از جانب خداوند ادامه یابد، زیرا بر اساس وحي عام، خداوند خود را از ابتدای [آفرینش] بشر آشکار کرده است و تا پایان جهان نیز چنین خواهد کرد.

سرانجام، اگر قرآن کلام الهی است، پس نه تنها برای مسلمانان بلکه برای مسیحیان نیز کلام خدا است؛ وحي قرآنی به کلیسا این نکته را یادآوری می کند که اگر قرار است جهان، مسیح (علیه السلام) را بشناسد، پس باید او را در قالب هایی که در چهارچوب فرهنگ خود مردم قابل فهم است به مردم عرضه کرد. همان طور که رانر می گوید:

فعالیت اصلی و ملموس کلیسا در ارتباط با جهان خارج از اروپا، در واقع ... فعالیت یک شرکت صادراتی بود که دین اروپایی را به عنوان کالا [به مناطق دیگر] صادر کرد و بدون آنکه واقعاً بخواهد تغییری در آن به وجود آید، آن را به همراه تمدن و فرهنگی که برتر می داند به سراسر جهان فرستاده است.

همان گونه که ملاحظه شد، این امر حتی در خاورمیانه قبل از ظهور اسلام نیز صادق است. این امر در قرن هفدهم نیز صادق بود که مبلغان یا میسیون های یسوعی با پیروی از ابتکارات ماتتوریچی (1) (1610-1552) در چین و روبرتو دنوبیلی (2) (1656-1577) در هند سعی در تزریق دین [مسیحی] در فرهنگ های غیرغربی کردند که با فرمان پاپ بندیکت چهاردهم در اواسط قرن هجدهم به کار آنان پایان داده شد. در قرن بیستم میلادی همان طور که پاپ پل ششم با صدور بخشنامه خود به نام اعلام انجیل (3) (شماره 20) اذعان می کند: «شکاف بین انجیل و فرهنگ بدون تردید مصیبت بزرگ عصر ما است.»

این نیاز به ایجاد هماهنگی بین دین و تمامی فرهنگ ها برآورده شدنی است، زیرا مسیحیت دینی مبتنی بر پاسخی زنده به انسان است

و نه مبتنی بر مصوبه های عقلی درباره حقایق گزاره ای که شوراها و کلیسای جهانی قرن چهارم و پنجم در قالب های یونانی و لاتین تنظیم کرده است. کلماتی چون جوهر (substance)، ذات (essence)، ماهیت (nature)، شخص (person)، و اکتوم (hypostasis) در تبیین آموزه های تجسد و تثلیث برای مردم خاورمیانه بی اثر بود و امروزه حتی برای خود مسیحیان غربی نیز بی اثر است. این مطلب از این حقیقت آشکار می شود که تعداد فزاینده ای از مسیحیان دیگر نمی پذیرند که مسیح (علیه السلام) هم انسان و هم خدا است، همان طور که آنان آموزه تثلیث را هم بی معنا یافته اند. حتی رانر تصدیق می کند که «مسیحیان به رغم تمام اذعان معمول به ایمان به تثلیث، در حیات دینی واقعی خود تقریباً فقط «یگانه پرست» هستند». او در ادامه می افزاید: «شاید به جرأت بتوان گفت که اگر قرار بود آموزه تثلیث به دلیل اشتباه بودن از عقاید مسیحی حذف شود، اغلب ادبیات دینی تقریباً بدون هیچ تغییری در این فرایند می توانست حفظ شود.»

واتیکان دوم با آماده کردن کلیسا برای انجام مأموریت های دینی خود در دنیای مدرن، تصدیق کرد که اهالی کلیسا باید یاد بگیرند که نه از طریق منابع فرهنگی ملت های غربی بلکه از طریق منابع فرهنگی تمام ملل خود را درک و ابراز کنند (آد جنسس، شماره 6 تا 9). واتیکان دوم می دانست کلیسا دیگر نمی تواند یکپارچگی دین خود را با وجود جدایی کامل از دین دیگران حفظ نماید و همچنین می دانست که روح

مقدس در داخل و خارج کلیسای ظاهری فعال است. واتیکان دوم حتی اذعان داشت که هر چند کلیسا مقدس است اما «همواره نیازمند پاکسازی و پالایش» است (لومن جنتیوم، شماره 8).

همان طور که اعضای آن جامعه نیاز به پاکسازی و پالایش دارند ما هم نیازمند نظرات دیگرانیم، زیرا با رویارویی با دیگران خودمان را بهتر می شناسیم. سؤالات شگفت انگیز و کاوش های پیوسته آنان موجب می شود که به درکی عمیق تر از اعتقادات و ایمان خود دست پیدا کنیم. به تعبیر بیانیه شادی و امید (1) نظرات دیگران «موجب تحریک ذهن به سوی درکی صحیح تر و عمیق تر از دین می شود» (شماره 62). بنابراین گفت وگو با اسلام تهدید نیست، بلکه فرصتی است برای ما تا مسیحیان اصیل باشیم.

با تثبیت حقانیت اسلام پس از مسیحیت، حقانیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پس از حضرت عیسی (علیه السلام) و حقانیت قرآن پس از اناجیل این پرسش اکنون مطرح می شود: آیا مسیحیان و مسلمانان می توانند به منظور ساختن دنیای جدید با یکدیگر همکاری کنند؟ فصل بعدی به این موضوع اختصاص دارد.

ص: 70

از منظر مسلمانان راه پیش روی روابط مسلمانان و مسیحیان مبتنی بر اذعان مسیحیان است به اینکه اسلام و مسیحیت هر دو راه هایی برای نجات و رستگاری هستند. زیرا همان طور که محمد طالبی (1) می پرسد «چه امکانی برای گفتگویی به دور از تعصب و فارغ از بی اعتمادی وجود دارد اگر، از همان آغاز»، یک طرف گفتگو «این اصل مطلق را وضع کند که تمام اعضای طرف دیگر صرفاً به دلیل عقایدشان محکوم به جهنم خواهند بود؟» در این خصوص، همان گونه که به یاد می آوریم، اگرچه مسلمانان قرآن را وحی قطعی و نهایی خدا تلقی می کنند اما آنان تأکید دارند که قرآن هیچ گونه ادعای انحصارگرایانه ای مبنی بر اینکه پذیرش وحی قرآنی برای نجات ضرورت دارد مطرح نکرده است. از نظر قرآن ادیان بسیاری می توانند راههای نجات و رستگاری باشند:

برای هر يك از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر خدا می خواست شما را يك امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید بازگشت [همه] شما به سوی خداست؛ آنگاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد (سوره مائده، آیه 48). (2)

حتی قرآن در مقام پاسخگویی به ادعای یهودیان و مسیحیان مبنی بر اینکه نجات از طریق پذیرش وحی خاص آنها صورت می گیرد. چنین می گوید: «آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» (سوره بقره، آیه 112). (3) در جای دیگر قرآن صریحاً تصدیق می کند که مسیحیان از طریق وحی خودشان نجات می یابند: «در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده (منظور آیه مسلمانان است) و کسانی که یهودی شده اند، و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد» (سوره بقره، آیه 62). (4) حتی قرآن تا آنجا پیش می رود که می گوید: «...قطعاً کسانی را که

ص: 71

1- . دکتر محمد طالبی، متفکر و پژوهش گر برجسته ی جهان عرب. در سال 1921 در تونس دیده به جهان گشود. این محقق در زبان شناسی عربی تخصص دارد و «فرمانروایی اغالبه از منظر تاریخی و سیاسی» عنوان پایان نامه ی دکترای وی در رشته تاریخ است که در سال 1966 در فرانسه منتشر شد. او درباره تاریخ دوره ی میانه ی اسلام و مسائل مختلف اسلامی پژوهش های فراوان انجام داده و در عرصه ی گفت و گوی اسلام و مسیحیت بسیار کوشیده است. طالبی، افزون بر تدریس، ریاست دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تونس را بر عهده دارد و در سال های 1983 - 1993 رئیس فرهنگستان تونس بوده است.

2- . لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لَيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

3- . بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

4- . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

گفتند ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان [منظور آیه مسلمانان است] خواهی یافت...» (سوره مائده، آیه 82) (1)

برداشت اسلام از رسالت از این آموزه قرآنی نشأت می گیرد که وحی های مختلف می توانند به نجات و رستگاری منتهی شوند. بنابراین همان طور که محمد طالبی، خالد دوران (2) و رفعت حسن (3) توضیح می دهند، رسالت در نظر مسلمانان به معنای تبلیغ نیست (گرچه تبلیغ را نفی نمی کنند)، بلکه دعوتی به ایمان از طریق شهادت و اعلام است. آنان تأکید دارند که قرآن به خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) یادآور می شود که اگر مردم از قبول دعوت سرباز زدند، او نباید احساس مسئولیت بکند، زیرا این خداوند است که کسانی را که برگزیده است به سوی خودش راهنمایی می کند: «در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راهیافتگان داناتر است» (سوره قصص، آیه 56). (4) رسالت مسلمانان شهادت دادن به ایمان قرآنی است. خداست که مردم را هدایت می کند: «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد...» (سوره بقره، آیه 143). (5)

از نظر مسلمانان رسالت به عنوان اعلام، شامل گفتگویی با پیروان دیگر ادیان می شود، زیرا قرآن چنین می گوید: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای...» (سوره نحل، آیه 125). (6) اهمیت گفتگو با اهل کتاب به طور خاص خاطر نشان شده است: «و با اهل کتاب جز به [شیوه ای] که بهتر است مجادله مکنید مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده اند و بگویند به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم» (سوره عنکبوت، آیه 46). (7)

پذیرش تعدد راههای نجات، مسلمانان را به نوعی آرامش گرایی رضایت بخش یا به این اعتقاد که راههای نجات بسیار، مساوی هستند سوق نمی دهد. این امر از این واقعیت آشکار

می شود که قرآن مصرانه مردم را به اسلام که پیام نهایی خداست دعوت می کند، پیامی که همه کتب مقدس پیشین را تصدیق و کامل می کند. دیگران به اسلام دعوت شده اند چون در مورد مسلمانان آمده است: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان

ص: 72

1- . الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَن مِّنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

2- . خالد دوران (4 آوریل 1939 - 17 آوریل 2010) متخصص تاریخ، جامعه شناسی و سیاست جهان اسلام بود. وی زبانهای خاورمیانه و اسلام را در بوسنی و مراکش و جامعه شناسی و علوم سیاسی را در دانشگاههای بن و برلین فرا گرفت. در دهه 1970، وی در مؤسسه ی تحقیقات اسلامی پاکستان کار می کرد و سفرهای زیادی به خاورمیانه و آسیای جنوبی داشت.

3- . دکتر رفعت حسن دانشمند علوم دینی و از پرچمداران تفکر اسلامی پیشرفته در پاکستان است و 25 سال است که در مورد جایگاه و حقوق زنان در اسلام تحقیق می کند. او اخیراً با حمایت پرویز مشرف مؤسسه ای را برای معرفی دیدگاه های متفکران میانه روی اسلامی، تاسیس کرده است. رفعت حسن از مهم ترین روشنفکران اسلامی مقیم آمریکا و رهبر فمینیست های مسلمان است. او تحت تاثیر الهیات فمینیستی در مسیحیت، نظریه «الهیات فمینیستی در قرآن» را مطرح می کند

4- . إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

5- . جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

6- . ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّى عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

7- . وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ

نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

دارید» (سوره آل عمران، آیه 110). (1) رسالت مؤثر از طریق گفتگو، مستلزم التزام و تعهد است اما گفتگو به همان اندازه که مسأله احترام به دیگران است مسأله احترام به خود است. گرویدن به اسلام باید بدون اعمال هرگونه فشار باشد «در دین هیچ اجباری نیست...» (سوره بقره، آیه 256). (2)

زمانی که مسلمانان و مسیحیان می پذیرند که آنان به امت هایی تعلق دارند که راههای رستگاری هستند، و هر دو امت رسالتی برای دعوت یکدیگر به ایمان از طریق شهادت و گفتگو دارند، راه آینده برای همکاری هموار می شود. به تعبیر دانشمند مسلمان سید ز. عابدین (3) «اختلاف های ما معرف هویت ماست». این «تفاوت ها نباید اتحاد ما را به مخاطره اندازد. اما با در نظر گرفتن این تمایزات، زمینه های وسیعی از باورها و اعمال وجود دارند که در آنها می توانیم به طور مفیدی دست به دست هم دهیم و برای اصلاح نوع بشر در خدمت پروردگار و خالق مشترکمان کار کنیم».

در مذاکره مسلمانان و مسیحیان در سال 1976 در چمبسی، سوئیس، خورشید احمد (4)، مدیر کل مؤسسه اسلامی مستقر در انگلستان، ادعا کرد که تفاوت بین فهم اسلامی از رسالت و تجربه مسلمانان از رسالت مسیحیان ریشه کشمکش ها در روابط کنونی مسلمانان و مسیحیان است. او اظهار داشت که از پیدایش اسلام «مسلمانان و مسیحیان در جهان اسلام به طور کلی دوشادوش هم در صلح و آرامش و سازگاری با یکدیگر زندگی کرده اند». «ورود مبلغان مسیحی به همراه استعمارگران اروپایی» بود که موجب شد تنش ها ایجاد شود. این تنش ها در اثر این به وجود آمد که دغدغه اساسی اقدامات مبلغان مسیحی ظاهراً براندازی دین اسلام و واژگون و انمود کردن فرهنگ آن بوده است. مبلغان به جای گواهی دادن بر ایمانشان مبنی بر اینکه کمال خدا در عیسی مسیح (علیه السلام) ظهور کرد و به جای اینکه دیگران را با اعمال و گفتارهای محبت آمیز نسبت به این مطلب متقاعد کنند، به شیوه های نادرستی نسبت به تغییر کیش مسلمانان از اسلام به مسیحیت مبادرت کردند. مثلاً آنها فقرا، بیماران و افراد نابالغ را هدف قرار داده بودند، و به آنان در امور اقتصادی، درمانی و تحصیلی یاری می رساندند. در تجربه مسلمانان، رسالت مسیحیان امری مقدس و شریف نبود.

احمد در ادامه اظهار کرد که مسیحیان در دوره استعمار میل نداشتند تا در گفتگو یا همکاری بین الادیان وارد شوند. اکنون که دوران استعمار به سر آمده است، مسلمانان متحیرند که آیا علاقه کنونی مسیحیان به گفتگو، حيله ای پسا استعماری برای به تحلیل بردن اعتقادشان نیست؟! مسلمانان از این جهت بدگمان هستند که مسیحیان علاقه مند به گفتگو، در واقع با مسلمانان برای به دین خود درآوردن افراد در رقابت هستند، زیرا مسیحیان بسیاری در غرب احیای اسلام را امری نفرت انگیز تلقی می کنند. مسلمانان می پرسند اگر مسیحیان اسلام را راهی برای رستگاری نمی دانند، پس انگیزه آنان از ورود به گفتگو و همکاری چیست؟!

مسلمانان علی رغم بدگمانی شان به انگیزه مسیحیان برای گفتگو، نیاز به گفتگو را در این جهان که به طور فزاینده ای به هم وابسته است به رسمیت می شناسند اما در اینجا نیز مسلمانان با این مسأله مواجه می شوند که مسیحیان برای گفتگو از آنها آماده ترند. از يك سو، آنها می دانند که در هر عصري

ص: 73

1- . كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلدَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

2- . لا إكراه في الدينِ قد تبين الرُّشْدُ مِنَ الْغَى

Syed Z. Abedin . -3

-4 . خورشید احمد از اعضای شورای مرکزی «جماعت اسلامی» پاکستان

فشارِ تعارضات، الهیات مسیحی را واداشته است به اینکه در ارزش هایش تعمق کند، به تحدی‌ها واکنش نشان دهد و خود را با عناصر سازگار با جهان بینی خاص خود غنا بخشد. از سوی دیگر، آنها کاملاً آگاهند که الهیات اسلامی از قرون وسطی به بعد به تدریج ارتباط و تماس خود را با پیشرفت‌ها در جهان از دست داده است. نابرابری در آمادگی جهان اسلام و جهان مسیحی برای مواجهه با چالش‌های جهان نوین دلیلی است بر اینکه چرا مسلمانان ساکن در جهان اسلام گفتگو را آغاز نمی‌کنند و غالباً برای ورود به گفتگویی که مسیحیان به راه انداخته‌اند تردید دارند. همچنین ناآمادگی مسلمانان، علت این است که چرا هیچ سازمان بین‌المللی‌ای برای ترغیب به گفتگو با مسیحیان وجود ندارد.

اما دانشمندان اسلامی (نظیر حسن عسکری، خالد دوران، عبداللہی احمد النعیم و محمد طالبی) که در معرض اندیشه غربی قرار گرفته‌اند اذعان می‌کنند که مخاطره و گفتگو با مسیحیان «کم‌خطرتر است از اینکه کسی در دیدگاه هایش متصلب شود و برای دفاع از مرزهایش در جهانی که در آن مرزها هر چه بیشتر نامشخص می‌شود به رویارویی پردازد». طالبی در سخنرانی‌اش خطاب به گروهی از دانشمندان ادعا کرد که:

خطوط مرزی میان ادیان مختلف مانند قبل دیگر در جهت واحدی پیش نمی‌رود. تقابل چندانی بین برداشتهای متفاوت از خداوند و طریقه بندگی او وجود ندارد.

اختلاف و تفرقه بسیار عمیق‌تری بین‌آنهاست که جد و جهد می‌کنند تا به سرنوشت بشر بدون خدا دست یابند و آنهایی که می‌توانند آینده انسان را در خدا و از طریق خدا تصور کنند رخ داده است.

تهدید مسئله اعتقاد به جدایی دین از حکومت (سکولاریسم)، محققان مسلمان و مسیحی را به این سوق داده است که فکر کنند که بسط یا توسعه مشترک نوعی اخلاق‌خدا محور پرمترتین زمینه برای همکاری مسلمانان و مسیحیان است. محقق مسلمان، ضیاءالدین سردار (1) این مطلب را به خوبی بیان می‌کند هنگامی که می‌گوید: «آتش سکولاریسم کاملاً می‌سوزاند؛ و پسا تجددگرایی همیشه آماده است تا خاکستر همه جهان بینی‌های الهی را به کلی از میان بردارد.» این تهدید باعث می‌شود که مسلمانان و مسیحیان نوعاً به مخاطره بیفتند. «آن ریشه از دست رفته‌شان تنها با تلاش اخلاقی، از طریق اقدام مشترکی که اخلاقیات خدا محور را به بطن جهان بینی جدید وارد می‌کند قابل بازیابی است.»

قرآن گفتگویی بین ادیان در باب مسائل اخلاقی را تشویق می‌کند و حتی برای آن مبنای عقیدتی محکمی فراهم می‌کند: «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است» (سوره مائده، آیه 2). (2) این اصل به مسلمانان اجازه می‌دهد که با مسیحیان و دیگران در بسط و توسعه اخلاق جهانی «به امید ایجاد حال و هوایی منتهی به بقاء نوع انسان و نیل به صلح و همسازي و ارتقاء کیفیت زندگی برای همه»

ص: 74

1- ضیاءالدین سردار، نویسنده، روزنامه نگار و شخصیت سرشناس رادیویی و تلویزیونی پرکار است که درباره موضوعات مهم جهان معاصر، آثار فراوانی دارد. او در سال 1951 در پاکستان متولد شد و همراه خانواده خود در سال 1962 به انگلستان عزیمت کرد. سردار پس از اتمام تحصیلات رسمی به دانشگاه سیتی در لندن رفت و در آنجا فیزیک و اطلاعات خواند. طی دوره تحصیلات در این دانشگاه به عضویت جنبش‌های اسلامی درآمد و علاوه بر عضویت در انجمن‌های اسلامی دانشجویی، در سطح منطقه‌ای نیز با اخوان المسلمین و

جماعت اسلامی در ارتباط بود. او به دلیل ارتباط با جنبش های دانشجویی به تفکرات چپ نیز نزدیک شد و از سوی دیگر با اندیشه های موجود در میان جنبش های اسلامی آشنایی یافت و این مسائل او را به اصلاحات در اندیشه و تفکر اسلامی ترغیب کرد.

2- . وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

همکاری کنند. مشارکت در توسعه اخلاق جهانی «امتیازی نیست که آنان فخر بفروشند که بنابر اقتضائات جهان

جدید قائل شده اند»؛ «این شرط لازم حیات دینی شان است.»

در این نظام اخلاق خدامحور تأکید مسیحیان بر عشق باید با تأکید قرآن بر عدالت ترکیب شود: «بگو پروردگرم به دادگری فرمان داده است» (سوره اعراف، آیه 29)؛ (1) «عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد» (سوره حجرات، آیه 9)؛ (2) «عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است» (سوره مائده، آیه 8). (3) عهد جدید نیز موافق این نظر است: «نه هرکه مرا «خداوند، خداوند» گوید، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد، داخل ملکوت آسمان گردد» (متی 21 : 7). ترکیب عشق و عدالت باید در عمل اظهار شود. عمل، اطمینان ایجاد می کند که این اخلاق با ارتقاء کیفیت زندگی انسان و حیات بوم شناسی در این جهان سروکار دارد، و صرفاً نوعی آمادگی برای زندگی در جهان آخرت نیست. ملکوت خدا باید بر زمین هم ظاهر شود، همانگونه که در آسمان است.

تفکر سردار بازتاب اندیشه ژان پل دوم است، وقتی که با جامعه کاتولیک در آنکارا (سوم دسامبر 1979) سخن می گفت:

«هنگامی که به این میراث (اسلامی) و ارزشی که برای انسان و جامعه دارد، قابلیت آن در مورد ارائه مسیری برای زندگی، پُر کردن خلاء ناشی از مادی گرایی و ارائه شالوده محکمی که برای سازمان اجتماعی و قضائی دارد می اندیشم، نمیدانم که آیا دقیقاً امروزه که مسیحیان و مسلمانان به دوره تاریخی جدیدی پا گذاشته اند، ضروری نیست که آن پیوندهای معنوی را بازشناسیم و بسط دهیم، پیوندهای معنوی ای که ما را به منظور حفظ و تقویت عدالت اجتماعی، ارزشهای اخلاقی، صلح و آزادی از جانب همه بشریت - همچنانکه شورا ما را به انجام آن فرا می خواند - با هم متحد کند» (نوسترا ایتیت، شماره 3).

ایجاد نظام اخلاقی خدامحور جزم اندیشانه نیست، زیرا این نظام باید «بر اساس سیاست ها و گزینش ها و در جایی که امکان دارد با اثبات عملی نشان دهد که چگونه می توان به خیر دست یافت». مهمتر از همه، اخلاق خدا محور باید راه حلی برای مسأله مشاجره آمیز حقوق بشر برای همه، قطع نظر از دین آنها، بیابد. در این ارتباط، لازم است که غربیها به خود یادآور شوند که در موقعیت های بسیاری مسلمانان همانند مسیحیان از حقوق یکسانی برخوردار نیستند، مثلاً - عموم مردم همواره تعطیلات دینی مسلمانان را به رسمیت نمی شناسند. ممنوعیت های غذایی و راه و رسم های پوشیدن لباس مشکلاتی را برای مسلمانان در مدارس عمومی و تفریح شغلی به بار می آورد. برنامه های روحانیون در زندان ها و بیمارستان ها و در خانه ها برای سالخوردگان همیشه تضمین کننده این نیست که خدمات دینی و تدارکات غذایی برای آداب دینی ساکنین آن اماکن مناسب باشد. چنین رفتاری نه تنها اصل ارزشمند تشریک مساعی را تضعیف می کند، بلکه این امر امید به آزادی کامل دینی برای مسیحیانی که به عنوان جوامع اقلیت در جای دیگر از جهان زندگی می کنند آسیب وارد می کند.

ص: 75

1- . قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ

2- . وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

3- . اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

نظام اخلاقي خدامحور که به حقوق همه احترام مي گذارد يك گام مشترك از طرف دو خانواده بزرگ معتقدان است به سوي ايمان به خدای ابراهيم(عليه السلام)، اسحاق(عليه السلام) و اسماعيل(عليه السلام)، خدای کتاب مقدس و خدای قرآن و ايمان به خدایي که در تاريخ نقش داشته است.

جان کلام اين است که در نظر مسلمانان پيشرفت در روابط اسلام و مسيحيت مبتني است بر پذيرش اسلام از طرف مسيحيان بمنزلة راه نجات، فهم رسالت در حکم دعوت و شهادت به ايمان، و برقراري گفتگو به عنوان تبادل احترام آميز آراء و نظراتي که به تشریک مساعي در ارتقاء سلطنت خدا منجر مي شود.

ص: 76

در سال 1948 هنگامی که اوضاع و احوال تغییر یافته جهان پس از دوران استعمار ایجاب می کرد که مسیحیان در نگرش خود نسبت به پیروان ادیان دیگر و ارتباط با آنها تجدید نظر کنند، پروتستان ها شورای جهانی کلیساها (1)(WCC)

را تأسیس کردند. در سال 1971 پس از مذاکرات و بحث و گفت وگوهای طولانی داخلی میان کلیساهای عضو خود این شورا برنامه «گفت و گو میان پیروان ادیان و مکاتب فکری زنده» (2)(DFI) را آغاز کرد.

اهمیت این برنامه ابتکاری زمانی مورد تأکید قرار گرفت که در سال 1975 کل گروه مجلس نایروبی خود را وقف موضوع «جستجوی وحدت: جستجوی مشترک ادیان، فرهنگ ها و ایدئولوژی های (مکتبهای) مختلف» کردند اما هنگامی که گزارش این گروه به مجلس ارائه شد، در مفهوم الهیاتی مکالمه و رابطه آن با فعالیت تبلیغی کلیسا اختلاف نظر فاحشی بروز کرد. مجمع DFI در جهت پاسخگویی به ابهامات مطرح شده، در بهار سال 1977 کنفرانس مشورتی مهمی را در چیانگ مای تایلند برگزار کرد. قطعنامه پایانی کنفرانس با نام «دستورالعمل گفت وگو» که تلاشی برای ارائه شالوده کلامی محکمی برای گفت وگو بود، در سال 1979 منتشر گردید. هرچند دستورالعمل مذکور مراقب بود که مدعی این نباشد که ادیان گوناگون می توانند راه های نجات ممکن باشند اما مجدداً در نشست ونکوور کانادا در سال 1983 مشاجره در خصوص موضوع تبلیغ و گفت وگو درگرفت.

در ورای تمامی این مباحثات، این اعتقاد انحصارگرایان وجود داشته است که این ادیان مختلف، راه های نجات نیستند. رستگاری در اعتقاد صرف به عیسی مسیح (علیه السلام) حاصل می شود. در اثر این اعتقاد، انحصارگرایان تعارضی را بین تبلیغ و گفت وگو قائل بودند. آنان معتقد بودند که برخورد کلیسا با غیر مسیحیان باید به عنوان یکی از وظایف آن با رویکرد تبلیغی و نه گفت وگو در جهت همکاری باشد. کتراد رایزر (3) دبیر کل سابق شورای جهانی کلیساها اظهار می کند:

«[به نظر انحصارگرایان] گفت وگو با پیروان سایر ادیان، هر قدر هم که به حکم ادله صرفاً انسانی به نفع همزیستی مسالمت آمیز در جامعه ای مشکل از افرادی با باورهای دینی مختلف باشد، باید همواره تابع اعتقاد به خاتمیت مسیح و وظیفه تبلیغی متعاقب آن برای اعلان انجیل به همگان باشد.»

آن دسته از انحصارگرایانی که این آموزه کتاب مقدس را پذیرفته بودند که علاوه بر وجود وحی و انکشاف عام الهی، وحی و انکشاف خاص از طریق عیسی مسیح (علیه السلام) وجود دارد، استدلال می کردند که وحی و انکشاف عام می تواند شالوده ای الهیاتی (دینی) برای گفت وگو و همکاری فراهم سازد. اما با این وجود قائل بودند که پی بردن به اینکه آیا وحی و انکشاف عام الهی برای رستگاری کفایت می کند یا نه، امکان پذیر نیست زیرا آنان، همچون انحصارگرایان، بر این باورند که رستگاری تنها از طریق وحی و انکشاف خاص الهی امکان پذیر است.

Dialogue with People of Living Faiths and Ideologies .2 -2

Konrad Raiser .1 -3

اگرچه مشاجرات دینی رسیدن به راه حلی در مورد وظایف کلیسا و گفت و گو در شورای جهانی کلیساها همچنان بعید به نظر می رسد اما به گفته رابرت برنارد از الهی دانان نظیر وسلی آریاراجا(1)، استنلی سامارتا(2) و خوزه میگوئز بونینو(3) که با شورای جهانی کلیساها همکاری نزدیک دارند، معتقدند که زمان عدول از چهارچوب یا پارادایم رستگاری انحصار گرایانه مسیح مدار به چهارچوب تکثر گرایانه تری برای گفت و گوی مبتنی بر همکاری بین ادیان فرا رسیده است. این الهی دانان مدعی هستند که الگوی خدامحور که مشخصه تعالیم و مواظ خود مسیح(علیه السلام) است (باید از نو مورد تأکید قرار گیرد تا با «کریستومانیزم»(4) عمیقاً ریشه دار که معمولاً مسیح 7 را خدای مسیحیان تلقی می کند و در نتیجه هر گونه گفت و گوی سازنده و معنادار را با پیروان دیگر ادیان غیر ممکن می سازد، مقابله کند». در نظر آنان الگوی رستگاری خدامحورانه به مسیحیان امکان می دهد که آموزه تثلیث را جدی بگیرند و این آموزه می آموزد که مسیح(علیه السلام) و روح القدس هر دو نقشی به سزا در رستگاری دارند و رستگاری تنها از طریق مسیح(علیه السلام) نیست.

در رویکرد تثلیث محور نسبت به رستگاری غیر مسیحیان برای آن کسانی که آن را پیشنهاد می کنند، هر امتیاز و حسنی وجود داشته باشد، این نکته حائز اهمیت است که هیچ گونه تفسیری از تثلیث در مسیحیت وجود ندارد، و خود این آموزه، به هر نحوی که فهم شود، برای گفت و گوی با مسلمانان ممکن یا عملی نیست.

به نظر جان هیک(5) نظریات در باب تثلیث به دو گروه عمده و بر اساس اینکه آیا «اشخاص»، نفوس به معنای کانون های متمایز آگاهی و اراده تلقی می شوند یا نه، تقسیم می شوند. اگر «اشخاص» سه گانه به این معنا «شخص» باشند، ما برداشتی اجتماعی از تثلیث داریم. سپس هیک می گوید که مسلمانان مفهوم تثلیث را «اساساً مقدمه سه خدایی و حتی اعتقاد آشکار به آن» می دانند.

نوع دیگری از آموزه تثلیث اجتماعی، هر یک از اشخاص سه گانه را در قالب نقشی که بر عهده دارند مورد فهم قرار می دهد. این مفهوم از نقاب (ماسکی) که هنرپیشه ای در صحنه تئاترهای روم باستان بر صورت می زد تا حاکی از ایفای نقش او باشد گرفته شده است. به عقیده هیک در این نوع از تثلیث گرایي:

«خداوند بدون تردید یکی است ولی در سه نقش یا نسبت با خالق هستی (خدای پدر)، رهایی بخش بشر (خدای پسر) و قداست بخش (خدای روح القدس). به این ترتیب پدر و پسر و روح القدس سه اقوم (شخص) متمایز نیستند بلکه افراد به هم مرتبطی هستند... در عین حال نماد سه جنبه از سرشت (فطرت) الهی هستند که از دیدگاه انسانی ما متمایزند. خداوند واحد است و در ذات الهی خویش بدون انقسام و به دور از کثرت است ولی به نحوی انسانی تجربه می شود و از این رو در قالب این سه اقوم تصور می شود.»

ص: 78

1- Wesley Ariarajah .

2- Stanley Samartha .

3- Jose Miguez Bonino .

4- Christomonism: باوری است که در آن به جای تثلیث (خدا، مسیح 7 و روح القدس) فقط حضرت مسیح 7 پذیرفته می شود.

5- John Hick: فیلسوف دین و نظریه پرداز تکثرگرایی دینی است.

بسیاری از مسیحیان از جمله جان هیک با تکیه بر این برداشت دوم از تثلیث ادعا کرده اند که نام گذاری سه گانه خدا قابل مقایسه و متناسب با اسماء نود و نه گانه خدا در اسلام است. آنان حتی پا را از این فراتر می گذارند و می گویند که می توانیم اسماء نود و نه گانه را در سه ستون که تقریباً مطابق با سه شخص در تثلیث یعنی پدر، پسر و روح القدس هستند دسته بندی کرد. مسلمانان این نظر را رد می کنند، زیرا همانگونه که مزمل ه. صدیقی (1) می پرسد چرا مسلمانان باید این اسماء را به سه دسته تقسیم کنند و به چهار یا پنج دسته تقسیم نکنند؟ در نظر او، محدود کردن اسامی به سه مقوله به این معناست که برداشت مسیحیان از خدا را به اسلام تحمیل کنیم.

وجود اسماء نود و نه گانه در اسلام نه تنها الفاکننده محدودیتی برای ذات اقدس الهی نیست بلکه از لایتنهای بودن خدا حکایت می کند. به علاوه، مسلمین خدا را [خدای] پدر نمی خوانند زیرا فرزند داشتن خدا را مردود می شمارند و روح القدس را همان جبرئیل فرشته می دانند.

با وجود بی میلی یا ناتوانی بیش از سیصد کلیسای عضو شورای جهانی کلیساها در دستیابی به اجماع و توافق بر سر قبول یک چهار چوب دینی که اسلام را راه رستگاری بداند و تنش و تعارض بین وظایف تبلیغی کلیساها و گفت و گو بین ادیان را از میان بردارد، مجمع گفت و گوی میان پیروان ادیان و مکاتب فکری زنده (DFI) موفق شده است دو همایش بزرگ و مهم بین المللی با موضوع گفت و گوی بین مسیحیان و مسلمانان را برگزار کند. در شهر برمانا در لبنان (1972) موضوع جلسه «در جستجوی مفاهمه و مشارکت» بود و در شهر کلمبو در سریلانکا (1982) عنوان «همزیستی اسلام و مسیحیت، اخلاق و واقعیات برنامه های بشردوستانه و توسعه» بود.

در این همایش ها مسلمانان و مسیحیان لزوم برقراری روابط و مناسبات سازنده تر با یکدیگر را مورد تأکید و تصدیق قرار دادند اما این نشست ها عمدتاً واقعیت تعارض بین دو جامعه دینی را منعکس می کرد تا نوید تعامل بین آنها را. پروتستان ها اساساً می خواستند تا به موضوع همکاری بین ادیان بدون به رسمیت شناختن اسلام به عنوان دین رستگاری پردازند. در مقابل، متفکرین مسلمان استدلال می کردند که شناسایی دین اسلام از طرف مسیحیان به عنوان راه رستگاری تنها شالوده محکم و استوار برای گفت و گو و مشارکت است اما این مجمع (DFI) برای استوار ساختن آینده روابط و مناسبات بین اسلام و مسیحیت بر چنین شالوده ای آمادگی نداشت.

مجمع DFI بدون آنکه قادر به حل و فصل موضوعات دینی ای مانند رستگاری، وظایف تبلیغی کلیساها و گفت و گو باشد به برگزاری جلسات و کنفرانس های منطقه ای ادامه داد. در پورتو نوو در کشور بنین (1986) موضوع «مذهب و مسئولیت»، در شهر بالی در اندونزی (1986) موضوع «پیشرفت با یکدیگر پیش به سوی قرن جدید»، در کلیمباری در یونان (1987) موضوع «مذهب و جامعه»، و در نیو وینزر در مریلند آمریکا موضوع «چالش تکثرگرایی دینی» مطرح گردید.

همچون همایش های بین المللی، هیچ یک از این همایش های منطقه ای نیز نتایج محسوسی نداشتند.

ص: 79

در سطح محلي، تعدادي از سازمان ها و تشکيلات پروتستان که به ابتکارات مجمع DFI وابستگی ندارند، گزارش چشمگیری در ارتقاء تعاملات بین مسلمانان و مسیحیان دارند. به عنوان مثال می توانیم از «موسسه مطالعات اسلامي هنري مارتین»⁽¹⁾ در هند و «مرکز مطالعات روابط و مناسبات بین اسلام و مسیحیت»⁽²⁾ در کالج سلی آک شهر بیرمنگام انگلستان نام ببریم.

ص: 80

-1 Henry Martyn Institute for Islamic Studies .

-2 the Center for the Study of Islam and Christian-Muslim Relations .

در مقایسه با شورای جهانی کلیساها، زمانی که واتیکان دوم (1962-1965) موضوع رستگاری غیر مسیحیان را مورد ملاحظه قرار داد، ارزیابی مثبت بود. بیانیه لومن جنتیوم تصدیق کرد که ادیان جهانی می توانند راه های رستگاری قابل قبول باشند و تصریح کرد که «برنامه رستگاری خداوند شامل آن دسته از کسانی است که به وجود خالق اعتراف می کنند. در میان این دسته از افراد، مسلمین در رتبه اول قرار می گیرند که به داشتن اعتقاد به مذهب ابراهیمی اقرار دارند. آنان در کنار ما به پرستش خدای مهربان و یکتا مشغول هستند» (شماره 6؛ همچنین بنگرید به نوسترا ایتیت، شماره 3).

پاپ ژان پل دوم در تلاش برای بهبود بخشیدن به پیشرفت روابط مسیحیان و مسلمانان قدم های بزرگ تری برداشت. او با پیروی از روح بیانیه واتیکان دوم و تعالیم قرآنی برای ایجاد نوعی الهیات وحدت گرایانه که پیرامون حضرت ابراهیم (علیه السلام) دور می زد تلاش کرد. همانطور که در بخش قبل اشاره شد پاپ ژان پل دوم در سخنرانی خود خطاب به مسلمانان در شهر کازابلانکا (19 آگوست 1985) و در جاهای دیگر تصریح کرد که مسلمانان و مسیحیان اعضای یک جامعه ایمانی هستند: «خدای شما و ما یکی است و ما در دین ابراهیمی برادران و خواهران یکدیگر هستیم.» در اعتراف او مبنی بر این که اسلام و مسیحیت تعبیرهایی معادل در مورد دین ابراهیمی هستند پاپ به دعوت (ندای) قرآن جهت یافتن ضابطه و دستورالعمل برای متحد ساختن اهل کتاب تحت لوای خدای واحد لیک می گفت: «بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم...» (سوره آل عمران، آیه 64). (1)

به گفته ژاک دوپویس اعتراف صریح پاپ مبنی بر اینکه اسلام و مسیحیت تعبیرهای معادلی در مورد دین ابراهیمی هستند، «اعتراف صریحی است به اینکه مسلمانان به عنوان وارثان دین ابراهیمی به راه و رسم خاص خود نجات می یابند»، زیرا «درست همان طور که هنوز عهد موسی برای یهودیان معتبر است، پس دین ابراهیم نیز ارزش و اعتبار خود را دارد». این اعتراف با نوسترا ایتیت (شماره 4) در باب نقش بطریقان (سراسقفان) در رستگاری و با این تعلیم پولس که «هدایا و ندای الهی، محتوم و قطعی هستند» (رومان 29 : 11) سازگاری دارد.

در الگوی ابراهیمی که پاپ گرگوری هفتم و بعد از آن پاپ ژان پل دوم آن را پیشنهاد داد ابراهیم (علیه السلام) جایگزین عیسی (علیه السلام) نمی گردد زیرا ایمان به عیسی (علیه السلام) به عنوان خداوند رستخیز یافته، مسیحیان را در ردیف فرزندان ابراهیم (علیه السلام) قرار می دهد. همانطور که پولس می گوید: «اگر خود را متعلق به مسیح بدانید، بنا بر وعده الهی جزء فرزندان ابراهیم قرار خواهید گرفت» (غلاطیان 29 : 3). [در اسلام] ابراهیم (علیه السلام) جایگزین قرآن نمی شود، زیرا وجود قرآن ضروری است تا دین ابراهیم (علیه السلام) را برای امت اسلام ملموس و عینی سازد. به این ترتیب مسلمانان و مسیحیان هر یک بر اساس خودشناسی خودشان فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند و هر دو جامعه دینی جزء طرح و تدبیر الهی برای رستگاری بشر هستند. پذیرش ابراهیم (علیه السلام) به عنوان جد مشترک مسیحیان و مسلمانان از روی منفعت طلبی نیست. این پذیرش، راه را برای گفت و گو با یهودیان و پیروان دیگر ادیان توحیدی می گشاید و این همان نکته ای است که حضرت

ابراهیم (علیه السلام) هنگامی که هدیه ملکی صدق را پذیرفت (پیدایش 20-18 : 14) و مکفیله را به عنوان آرامگاه خویش انتخاب کرد (پیدایش 9 : 25) بدان اشاره کرد.

برداشت کلیسای کاتولیکی روم از وظایف تبلیغی کلیسا به منزله دعوت به دین مسیحیت از طریق شهادت و بیانیه (اعلامیه) از این آموزه کلیسا نشأت می گیرد که تمامی ادیان راه های ممکن رستگاری هستند و این برداشت با برداشت اسلام از تبلیغ سازگار است.

پاپ ژان پل دوم در منشور عام خود به نام «مأموریت نجات بخش»⁽¹⁾ به وضوح اعلام می کند که هدف از رسالت مسیحی، تصدیق وحی و انکشاف خاص الهی در مسیح است: «تصدیق زندگی مسیحی، اولین صورت و صورت بی بدیل رسالت مسیحی است» (شماره 42). اعلان

و تبلیغ کلمه الله و وظیفه مسیحیان است و «در این رسالت اولویت همیشگی دارد» (شماره 44). تغییر دین به مسیحیت «هدیه الهی است و روح القدس است که باعث نورانیت قلوب مردم شده است به طوری که مردم می توانند به مسیح ایمان آورند و وجود او را تصدیق کنند (قرنیتان اول 13 : 12)؛ و درباره کسانی که در اثر ایمان به سوی او (مسیح) جذب می شوند (یوحنا 44 : 6)، می گوید: هیچ کس به نزد من نمی آید مگر آنکه خدای پدر که مرا رسالت داد او را به سوی من جذب کند» (شماره 46).

در نظر کاتولیک های رومی، و همینطور در نظر مسلمانان، تبلیغ، دربرگیرنده گفت وگویی ادیان است. همانطور که منشور عام پاپ در ادامه می گوید: «گفت وگویی بین ادیان بخشی از مأموریت تبشیری کلیسا است. گفت وگو که از آن به عنوان ابزار و روش شناخت و غنی سازی دوجانبه فهم می شود با رسالت کلیسا در تضاد نیست، بلکه با آن پیوندهای خاصی دارد و یکی از تجلیات آن است» (شماره 55).

اگرچه واتیکان دوم تصدیق می کند که اسلام جزئی از طرح نجات الهی است ولی منشور عام پاپ یعنی مأموریت نجات بخش تأکید می کند که این امر از اهمیت «وظیفه کلیسا نمی کاهد، و به جد وجود عیسی مسیح را اعلام می دارد که راه، حقیقت و زندگی است» (شماره 55). منشور پاپ تأکید دارد که تبلیغ مؤثر از طریق گفت وگو نیاز به تعهد دارد: «گفت وگو باید با این اعتقاد که کلیسا ابزاری متعارف برای رستگاری است و ملزومات ابزارهای رستگاری را به طور تام و تمام داراست اجرا و هدایت شود» (شماره 55). گرویدن به مسیحیت، مانند تغییر کیش به اسلام باید بدون زور یا هرگونه تهدیدی انجام شود، زیرا همان طوری که در «شان انسان»⁽²⁾، یعنی در اعلامیه واتیکان دوم در باب آزادی مذهبی اعلام شده است:

«بشر حق آزادی دینی دارد... تمام ابناء بشر باید از اجبار و زور از جانب افراد یا گروه های اجتماعی یا هرگونه قدرت انسانی مصون و محفوظ باشند، به گونه ای که در امور دینی هیچ کس را نباید به زور وادار به عملی مخالف و مغایر با اعتقادات خاص خود کرد و هیچ کس را نباید از عمل کردن بر وفق اعتقادات خاص خود، خواه در خلوت خواه در ملاء عام، خواه به تنهایی یا در ارتباط با دیگران، در حد معقول بازداشت» (شماره 2).

ص: 82

در تبلیغ از طریق گفت وگو، حقیقت دینی را باید پیشنهاد کرد نه تحمیل. مسیحیان و مسلمانان هر دو باید آزادانه یکدیگر را متقاعد کنند و متقاعد شوند. موریس بورمنز(1) در کتاب خود با عنوان «دستورالعمل هایی برای گفت وگویی بین مسیحیان و مسلمانان»(2) که مورد تأیید کلیسای واتیکان نیز قرار گرفت می گوید:

«معتقدین به گفت وگو در یک (رقابت و هم چشمی مقدس) درگیر می شوند که در آن «در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت میگیرند (سوره مائده، آیه 48)»،(3) به این معنی که آنان درصدد برمی آیند که به یکدیگر کمک کنند تا از خود فراتر روند، با طریقی که خداوند به آنها نشان داده است به نحو وثیق تری سازگاری یابند و با عمل به خیر به خدا تقرب جویند.»

از آنجائیکه کاتولیک ها و مسلمانان می پذیرند که هر دو بخشی از طرح و تدبیر رستگاری الهی هستند و فهم مشترکی از تبلیغ و رسالت دارند، راه پیش رو برای گفت وگو در زمینه های مختلف بین ادیان هموار گردیده است. برخی از این موارد عبارتند از: گفتگو در زمینه تبادلات الهیاتی (دینی) که در طی آن متخصصین سعی می کنند فهم خود را از سنن دینی خاص خود عمیق تر کنند، گفت وگو در باب تجربیات دینی که در طی آن حتی افراد عادی تجربیات دینی و عبادی خود را در اختیار یکدیگر می گذارند، گفت وگو برای اقدامات عملی که در طی آن مسلمانان و مسیحیان در جهت رشد و توسعه کامل بشر در عمل همکاری می کنند تا از ارزش های مذهبی در مقابله با تحدی دین گریزی (سکولاریسم) حفاظت کنند، و گفت وگو درباره زندگی که در طی آن افرادی که در جوامع چندمذهبی زندگی می کنند مشکلات و دغدغه های مشترک خود را با دیگران مطرح می کنند و در جهت زندگی بر پایه دین خود به یکدیگر کمک می کنند. موارد فوق نمونه هایی از همزیستی مسالمت آمیز و تعامل اسلام و مسیحیت هستند.

پاپ ژان پل ششم در تلاشی برای ایجاد آمادگی مسیحیان در رویارویی با آینده در کنار مسلمانان، کار تازه ای در سوق دادن کلیسا به فهم بهتری از اسلام انجام داد. او در سال 1964 دبیرخانه غیر مسیحیان را که از سال 1989 به «شورای پایی گفت وگویی بین ادیان» تغییر نام داد، جهت تحقیق برای یافتن روش ها و راه هایی برای گشودن باب گفت وگویی مناسب با غیر مسیحیان تأسیس کرد. از سال 1967 هر سال رئیس این دبیرخانه در جهت همگامی با این روح همکاری و سعه صدر به مناسبت پایان ماه مبارک رمضان به نیابت از مسیحیان کاتولیک پیام تبریکی به همه مسلمانان جهان ارسال می دارد. این فقط یک نمونه منحصر به فرد از اقدامات یک دین بزرگ در ارسال پیام سالانه خیر خواهانه به پیروان یک دین بزرگ دیگر است.

علاوه بر تأسیس دبیرخانه، پاپ ژان پل ششم در اولین منشور خود با عنوان «کلیسای خود»(4) با اشاره ای خاص به اسلام، بر اسلام در میان سنت های دینی گوناگون انگشت گذاشت: «ما به تمامی ستایشگران خدا بر حسب مفهوم توحید (یکتاپرستی) اشاره می کنیم، علی الخصوص دین اسلام که به سبب همه کارهایی که در پرستش خدا درست و پسندیده است در خور تعریف و تحسین ما است»

ص: 83

1- Maurice Borrmans .

2- Guidelines for Dialogue between Christians and Muslims .

3- . فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ

4- Ecclesiam Suam .

(شماره 107). در سال 1969 به مناسبت تقدیس شهدای اوگاندا پاپ پل ششم با مسلمانان آن کشور دیدار کرد و به کشتگان آنان به عنوان شهدای راه دین ادای احترام کرد.

پاپ ژان پل دوم بیش از هر پاپ دیگری در طول تاریخ با مسلمانان دیدار کرده است. او بیش از چهل بار در دوران تصدی خود با مسلمانان دیدار کرده و جلسات خصوصی بسیاری با رهبران مسلمین داشته است. دیدار ژان پل دوم از کازابلانکا در 19 آگوست 1985 که به دعوت شاه حسن دوم پادشاه مراکش انجام گرفت به طور خاص شایان ذکر است. در آنجا پاپ برای هشتاد هزار نفر از جوانان در مورد ارزش های مشترک بین اسلام و مسیحیت به عنوان مبنای همکاری در ایجاد جامعه ای جدید که در آن خدا در کانون [توجه] است سخنرانی کرد.

مسلمانان از تلاش ژان پل دوم در جهت اتحاد بین مسیحیان و مسلمانان تقدیر می کنند. به عنوان مثال در مارس سال 1991 پس از جنگ خلیج فارس، حامد الغابد دبیر کل وقت سازمان کنفرانس اسلامی در طی نامه ای از پاپ به خاطر تلاش های او در جهت صلح در منطقه خاورمیانه تقدیر و تشکر کرد. و در مراسم افتتاحیه ششمین همایش کنفرانس اسلامی در باب دین و صلح که در نوامبر سال 1994 در واتیکان برگزار شد، احمد محمد علی، دبیر کل مجمع جهانی مسلمانان از هدایت و رهبری پاپ در طی مرحله مقدماتی ایجاد صلح و حمایت او از برگزاری مجمع سازمان ملل در باب جمعیت و توسعه قدردانی و تشکر کرد.

در 16 اکتبر سال 1995 در مراکش به مناسبت گرامیداشت دهمین سالگرد سفر پاپ به مراکش، کاردینال فرانسیس آرینزه (1) (مدیر وقت شورای پاپی گفتگوی بین ادیان) از جلسات، کنفرانس ها، مباحثات و دیدارهایی که دانشگاه ها، مراکز تحقیقاتی و فرهنگی، نهادهای مذهبی و دولت ها به منظور ارتقاء و بهبود بخشیدن به درک متقابل اسلام و مسیحیت از زمان دیدار پاپ ترتیب داده بودند، سخن گفت. کاردینال مراتب تشکر خاص خود را از «بنیاد اهل البیت» در آمان پایتخت اردن و «جامعه جهانی مسلمانان» در طرابلس در لیبی به جهت همکاری صمیمانه با شورای پاپی در ترتیب دادن مذاکرات و گفت وگوها و تلاش برای اعتماد سازی و ایجاد دوستی ابراز کرد. او اظهار داشت که «مجمع جهانی مسلمانان»، «کنگره جهانی مسلمانان»، «سازمان کنفرانس اسلامی دعوت و صلح» و دانشگاه الازهر در ژوئن 1994 با همکاری شورای پاپی کمیته ای دائمی به منظور بحث در مسائل مورد علاقه و برگزاری جلسات گفت وگو در مورد موضوعات مورد توافق طرفین در آینده تشکیل داده اند.

کاردینال آرینزه تأکید کرد که اگرچه در پیشبرد روابط بین مسلمانان و مسیحیان از سال 1985 فوایدی حاصل شده است ولی اثرات مثبت آن در همه جا یکسان نبوده است. او به عنوان مثال به جنگ تأثرآور در بوسنی و هرزگوین، تنش در سومالی، جنگ طولانی در جنوب سودان و بروز خشونت های مداوم در بخش هایی از نیجریه اشاره کرد.

به علت ابتکار عمل پاپ پل ششم و پاپ ژان پل دوم، بسیاری از کشورهای اسلامی اکنون فواید برقراری روابط و مناسبات دیپلماتیک با واتیکان را مشاهده می کنند، نه به این دلیل که حکومت های آنها می خواهند که مسیحی شوند، بلکه به این دلیل که آنها به اندازه کافی واقع بین هستند که جایگاه تاریخی کلیسای کاتولیک و تأثیر اخلاقی ای که این کلیسا در جهان دارد و می تواند داشته باشد را درک کنند.

روابط دیپلماتیک بین کشورهای اسلامی و واتیکان به نفع هر دوی آنها بوده است. به عنوان مثال، هنگامی که واتیکان در مارس 1997 با لیبی روابط و مناسبات دیپلماتیک برقرار کرد، هدف از این اقدام را گامی در جهت کمک به پیشبرد گفت وگویی بین الملل و مساعدت به لیبی در جهت بازیابی موقعیت برحق خود در جامعه جهانی اعلام کرد. واتیکان اعلام کرد که در این گفت وگوها دولت لیبی همکاری هایی را در موضوع آزادی مذهبی نشان داده است. واتیکان با تأکید بر برقراری روابط و مناسبات دیپلماتیک با لیبی امیدوار بود که سواحل جنوبی مدیترانه به سرزمین «صلح، ثبات و امنیت» تبدیل شود. این در حالی بود که در همسایه غربی آن یعنی الجزایر، رهبران کلیسا در میان قربانیان خشونت افراطیون مسلمان بودند.

قطع نظر از واتیکان، همایش های متعدد اسقف ها در دهه 1970 به این منظور بوده اند تا تفاهم با مسلمانان را ارتقاء ببخشند. به عنوان مثال می توانیم از «فدراسیون همایش اسقف های آسیایی» و «همایش منطقه ای کلیساهای اسقفی در کشورهای فرانسوی زبان آفریقایی» نام ببریم.

بسیاری از اجتماعات مذهبی نیز در گسترش درک متقابل بین اسلام و مسیحیت تأثیر بسزایی دارند: مبلغان (مسیونر های) آفریقایی، که به پدران سفید نیز مشهورند، اداره «موسسه پایی مطالعات اسلامی و عربی» در روم را به عهده دارند. این موسسه دو نشریه را به چاپ می رساند، یکی نشریه «اسلام و مسیحیت»⁽¹⁾ و دیگری با نام «رویارویی»⁽²⁾ که مدارک و شواهدی در درک متقابل (تفاهم) بین مسلمانان و مسیحیان است و بسیار مشهور است. دومینکن ها⁽³⁾ تعهدی به این رسالت کلیسای کاتولیک در مصر دارند؛ آنان با شعار برادران و خواهران کوچک عیسی، که ملهم و با الهام از زندگی و عمل شارل دو فوکو در میان مسلمانان فقیر آفریقایی شمالی هستند، به برنامه تربیت و تهذیب مسلمانان و مسیحیان ادامه می دهند؛ و ژزوئیت ها⁽⁴⁾ (یسوعیان) که دانشگاه پایی گریگوری در روم را اداره می کنند با دانشگاه آنکارا در ترکیه تبادل استاد دارند. همایش ژزوئیت ها که در جوامع مسلمان به کار و فعالیت مشغولند از 9 تا 15 آوریل 1996 در تانائیل لبنان برگزار گردید. این همایش بر شیوه های همکاری با مسلمانان در پی ریزی جهانی عادلانه تر که همه بتوانند در صلح و صفا زندگی کنند تأکید می کرد.

مقامات کلیسا نقشی اساسی در ارتقاء درک متقابل ایفا کرده اند و همچنان ایفا می کنند اما همانطور که پاپ ژان پل دوم در منشور خود با عنوان مأموریت نجات بخش به ما یادآور می شود: «هر عضوی از جامعه مومنان و همه اعضای جوامع مسیحی نیز به انجام دادن چنین کاری دعوت می شوند» (شماره 57). در مقام پذیرش این مسئولیت بسیاری از مسیحیان در قسمت های مختلف جهان مصلحت دیده اند که کار خود را با برنامه های مطالعاتی یا همایش هایی در جامعه شروع کنند تا به عنوان محملی برای ترغیب و تشویق تعامل بیشتر در زندگی روزمره به کار آیند. از سال 1976 نشریه اسلام و مسیحیت به طور منظم از روند پیشرفت گفت وگوها در موقعیت های محلی گزارشاتی ارائه داده است.

حال که پیروان هر دو دین خود را دخیل در طرح نجات الهی می دانند، زمینه های همکاری مشترک مورد توجه بیشتری قرار می گیرد. نمونه هایی از این نوع همکاری در کشورهای وجود دارد که در آنها

Dominicans . -3

Jesuits . -4

مسلمانان و مسیحیان در کنار هم زندگی می کنند. در پاکستان، داوطلبان مسیحی و مسلمان برای کمک به زنان تحت ظلم، مرکزی را دایر کرده اند. در فیلیپین، مسلمانان و مسیحیان سازمان هایی را برای مراقبت از سالمندان، دفاع از متصرفان غیرقانونی (عدوانی)، فراهم ساختن مدارس و درمانگاه ها در مناطق فقیرنشین و تأسیس تعاونی های ماهی گیری در جهت منافع عمومی تشکیل داده اند. و در اتیوپی سازمان های پناهندگان مسیحی با گروه های مسلمان بومی همکاری دارند. در چنین طرح ها و برنامه های مشترکی، هنگامی که مسلمانان و مسیحیان در شادی و غم در کنار هم و یا در جهت هدفی مشترک فعالیت می کنند، درباره یکدیگر اطلاعات بیشتری کسب می کنند. فعالیت مشترک آنان تحقیق را به تفکر و عبادت مشترک سوق می دهد و در جامعه اشتراکی دینی، آنان در کنار هم طالب خدا می شوند.

آمریکای شمالی عرصه مهمی در گفت و گوی بین مسیحیان و مسلمانان است زیرا در این قاره اسلام همچون مسیحیت دیگر یک دین خاورمیانه ای محسوب نمی شود. هر دو دینی جهانی هستند و به مقاطع تاریخی و فرهنگی خاصی محدود نیستند. این واقعیت که مسلمانان و مسیحیان ساکن در آمریکای شمالی متعلق به همه نقاط جهان هستند امکانات جدیدی را برای گفت و گو و همکاری فراهم می آورد.

اولین گروه مسلمانانی که به آمریکای شمالی وارد شدند از قرار معلوم موریسکوها بودند که همراه با مهاجمان اسپانیایی به آنجا آمدند. به این ترتیب قدمت حضور مسلمانان و مسیحیان در آمریکای شمالی یکی است. اما اولین حضور چشم گیر مسلمانان در آمریکای شمالی به مهاجرت آنان از لبنان، سوریه، فلسطین و اردن در سال 1875 بازمی گردد. آنان به علت عدم مهارت در زبان انگلیسی، در مراکز صنعتی و بازرگانی به عنوان کارگر ساده مشغول به کار شدند. پس از سقوط امپراتوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول گروه های دیگری از مسلمانان از مناطق خاورمیانه و بالکان به آمریکای شمالی آمدند.

بعد از جنگ جهانی دوم، سه موج حلقه مهاجرت مسلمانان را به میزان قابل ملاحظه ای گسترش داد. هجوم گروه های دانشجویی از سراسر جهان، سیل مهاجرین متخصص از کشورهای در حال توسعه، و فرار پناهندگان به علت آشوب های سیاسی در رشد تصاعدی اسلام موثر بودند. امروزه نمایندگان حدود شصت ملیت در میان جامعه مهاجرین مسلمان در آمریکای شمالی زندگی می کنند. مهاجران مسلمانی که پس از جنگ جهانی دوم به آمریکای شمالی آمدند افراد مسلمان بسیار تحصیل کرده را در جهان تشکیل می دهند. این قضیه متفاوت از اروپاست که در آن فرصت های شغلی در مرتبه اول اهمیت قرار دارد.

حدود یک و نیم میلیون آمریکایی سیاه پوست مسلمان وجود دارند. تاریخچه آنان به قرن هفدهم میلادی بازمی گردد که بسیاری از بردگان آفریقایی مسلمان بودند. با گذشت زمان، بردگان مسلمان پیشینه خود را فراموش کردند و مسیحی شدند. در دهه 1920 هنگامی که نوبل درو علی (1) سازمانی متشکل از سیاه پوستان با نام «معبد علم موریش» (2) را تأسیس کرد، خاطرات آنان از اسلام از نوزنده شد. هدف این سازمان، اعتراض به برتری نژاد سفید و ایجاد اعتماد به نفس در سیاهان از طریق یافتن هویتی در اسلام بود.

هنگامی که نیروی محرک این سازمان تا دهه 1930 از دست رفت والاس فرد (3) با تشکیل گروهی که رفته رفته به نهضت «ملت اسلام» (4) تحت رهبری الیجاه محمد (5) تبدیل شد دغدغه های این جنبش، از جمله جهت گیری آن به سوی اسلام را مورد توجه قرار داد. نهضت «ملت اسلام» در کمک به سیاهان برای مقابله با نژادپرستی و تبعیض نژادی موفق بود. اما این گروه از اسلام فقط نام آن را یدک می کشید. در حقیقت اعتقادات و آداب و اصول مسلمانی برای اعضای این گروه ناشناخته بود. این امر از این واقعیت آشکار می شود که موفقیت نهضت «ملت اسلام» بر ایدئولوژی ای مبتنی بود که جامعه سفیدپوستان را جامعه شیطان و دین مسیحیت را دین شیطان تلقی می کرد و این ایدئولوژی برخلاف تعالیم اسلامی بود.

Nation of Islam . -4

Elijah muhammad . -5

در سال 1975، وارث الدین محمد(1) با معرفی اسلام راست کیشانه باعث ایجاد تغییرات شگرفی در میان مسلمانان سیاه پوست گردید. تلاش سیاه پوستان آمریکایی برای پیوستن به امت جهانی اسلام در تغییر نام این جامعه، از «ملت اسلام» به «جامعه بلالی آمریکا»(2) (اشاره به بلال، اولین یاور سیاه پوست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله)، از این نام به «جامعه جهانی اسلام در غرب»(3) و سپس به «هیأت مبلغان آمریکایی مسلمان»(4) منعکس می شود. بعدها «هیأت مبلغان آمریکایی مسلمان» برای کسب هویت در جامعه جهانی اسلام نیز منحل شد.

بیشتر سیاه پوستان آمریکا که مسلمانند در جهت فراگیری تعالیم اسلامی و در جهت اینکه جزئی از امت جهانی اسلام شوند، دیگر، سفیدپوستان و دین مسیحیت را شیطانی نمی دانند. غالباً موارد

استثنا هم وجود دارند، مثلاً گروهی که با حرکت به سوی تعالیم اسلامی و تطبیق با آن مخالفت می ورزد. این گروه را لوئیس فراخان(5) رهبری می کند که معتقد است این گروه جانشین به حق «ملت اسلام» است زیرا به اصل اساسی جدایی سیاهان از سفیدها که الیجاه مطرح کرده بود وفادار است.

داستان تلاش سیاه پوستان آمریکایی و تلاش آنان برای یافتن جایگاه و هویتی در دین اسلام، بی همتاست زیرا تقریباً تمام آنان از مسیحیت به اسلام روی آورده اند. به همین علت است که این جنبش از جوامع مسلمانان مهاجر جدا نگه داشته شده است، هر چند ارتباط بین آن دو رو به افزایش است.

انجمن های اسلامی بسیاری برای کمک به مسلمانان در حفظ اعتقادات اسلامی خود وجود دارند. از سال 1952 برخی از این انجمن ها به عضویت «فدراسیون انجمن های اسلامی آمریکا و کانادا» درآمده اند که شعبه مرکزی آن در شهر دیترویت در ایالت میشیگان قرار دارد. در سال 1962 «انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا و کانادا» تشکیل شد تا دانشجویان مسلمان را نسبت به مسائل اسلامی آگاه سازد. مرکز این انجمن در شهر پلینفیلد ایالت ایندیانا قرار دارد. «انجمن دانشجویان مسلمان» کتاب راهنمایی را برای والدین تهیه کرد تا به والدین در تربیت فرزندان خود در جامعه غیر مذهبی آمریکای شمالی کمک کند. این کتاب راهنما به والدین توصیه می کرد که فرزندان خود را به دوستی با فرزندان خانواده های مسیحی مذهبی تشویق کنند و از دوستی و معاشرت با فرزندان خانواده هایی که به هیچ اصول دینی ای معتقد نیستند باز دارند: «[فرزندان مسلمان باید] با بچه های غیر مسلمانی که در خانه هایشان به ارزش های مذهبی و معیارهای والا مرتبه رفتاری احترام می گذارند معاشرت نمایند.»

تعدادی از اعضای دانشجویان مسلمان انتخاب شدند تا در کانادا بمانند. آنان در سال 1972 شورای مستقلی به نام «شورای جوامع مسلمان کانادا»(6) را تأسیس کردند. این شورا تلاش می کند تا روابط حسنه ای را با مسیحیان و یهودیان برقرار کند. به عنوان مثال، شورا با مشارکت مسیحیان و یهودیان یک سریال شش قسمتی تلویزیونی به نام «سرزمین مقدس، مردم مقدس»(7) تولید کرد که

ص: 88

Warith Deen Muhammad . -1

American Bilalian Community . -2

World Community of Islam in the West . -3

American Muslim Mission . -4

Louis Farrakhan . -5

(Council of Muslim Communities in Canada (CMCC . -6

Holy Land, Holy People . -7

در آوریل 1997 در کانادا پخش شد. از آن زمان به بعد ایستگاه های تلویزیونی لهستان، برزیل و اسپانیا این سریال را ترجمه و پخش کرده اند. تلویزیون دولتی آمریکا نیز آن را پخش کرد.

یکی از فعال ترین سازمان های اسلامی که ریشه در جوامع مهاجر مسلمان دارد اما مراکز اسلامی مسلمانان آمریکایی سیاه پوست را به خود جلب کرده است «انجمن اسلامی آمریکای شمالی» (1) نام دارد. این فدراسیون که در سال 1982 تشکیل شد و اداره مرکزی آن در شهر پلینفیلد ایالت ایندیانا قرار دارد گروه هایی چون «انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا و کانادا» (2)، «انجمن جوامع مسلمان» (3)، «انجمن مهندسان و دانشمندان مسلمان» (4) و نیز «انجمن اسلامی پزشکان» (5) را دربر می گیرد.

تلاش های دیگری نیز در سطح ملی برای تقویت همکاری در جریان است. مثلاً «شورای مساجد» (6) مستقر در نیویورک همکاری بین مساجد و مراکز اسلامی را تشویق می کند. به این ترتیب مراکز اسلامی متعلق به مسلمانان مهاجر و سیاه پوستان مسلمان در جهت نیل به آینده ای بهتر برای اسلام و به دلیل لزوم مشارکت با یکدیگر در مقابله با مسائلی که نیاز به همراهی و همکاری وسیع تری دارند متحد می شوند.

تعداد واقعی مسلمانان ایالات متحده به درستی معلوم نیست ولی آمارگیری های اخیر تعداد آنان را بین چهار تا شش میلیون نفر مشخص می کنند که از این تعداد تقریباً یک سوم ساکن سه ایالت کالیفرنیا، نیویورک و ایلینوی هستند. همچنین سرشماری سال 1991 نشان می دهد که بیش از سیصد هزار مسلمان در کانادا زندگی می کنند که دو سوم آنان در انتاریو ساکن هستند.

برخورد پروتستان ها با مسلمانان در آمریکای شمالی از صورت گفت و گو تا تغییر دین در نوسان است. سازمان هایی که موضع گفت و گو را اتخاذ می کنند شامل «مرکز دانکن بلک مک دونالد برای مطالعات اسلامی و روابط مسیحیان و مسلمانان» (7)، مستقر در حوزه علمی هارتفورد در ایالت کنیتیکت و تأسیس شده در سال 1975، «دفتر امور مسیحیان و مسلمانان وابسته به شورای ملی کلیساهای مسیحی» (8) در ایالات متحده آمریکا، مستقر در هارتفورد و تأسیس شده در سال 1977، و «اداره بین الادیان کلیسای پرسبیتی» (9) در شهر لویویل ایالت کنتاکی، تأسیس شده در دهه 1980 هستند. مسلمانانی که به این آموزه اسلامی که مسیحیت یکی از راه های نجات (رستگاری) است ایمان دارند با این سازمان ها در زمینه طرح ها و برنامه هایی که مصلحت عمومی را در نظر دارند همکاری می کنند.

بعضی گروه های پروتستان در عین پیروی از نگرش مسیحیت مدار نجات، تغییر دین مسلمانان را به منزله مسأله ای لازم برای گفت و گو و همکاری رد می کنند. برای مثال «کلیسای اصلاح یافته آمریکا» مدعی است که از این نظریه که «خارج از مسیحیت رستگاری وجود ندارد» و مسلمانان باید جزئی از کلیسا باشند تا رستگار شوند تبعیت نمی کند. در بیانیه سال 1987 آمده است: «هنگامی که مسلمانان از عطیه مسیحی بهره مند می شوند و مسیحیان را به عنوان دوست در قلب های خود پذیرا

ص: 89

1- Islamic Society of North America (ISNA)

2- Muslim Students Associations of the Unites States and Canada

3- Muslim Communities Association

4- Association of Muslim Scientists and Engineers

5- Islamic Medical Association

	Council of Masajid .	-6
Duncan Black Macdonald Center for the Study of Islam and Christian-Muslim Relations .		-7
Office of Christian-Muslim Concerns of the National Council of Christian Churches .		-8
	Interfaith Office of the Presbyterian Church .	-9

می شوند، مسیح را به قلب خود می پذیرند و از او بهره مند می شوند. آنان از حاصل دوستی [مقدس] خود با او ارتزاق می کنند (می خورند و می آشامند) و به واسطه ایمان و وفاداری دوستان مسیحی خود، یاد و خاطره مسیح را همواره در ذهن دارند».

سازمان های پروتستان دیگر، به عنوان مثال «هیئت امنای تبلیغی مجمع تعمیدی جنوب»⁽¹⁾، نسبت به مسلمانان موضع دین گردانی (تغییر دین) اتخاذ می کنند. کتاب آنان به نام «باورهای از انواع دیگر: راهنمایی در شهود بین ادیان در ایالات متحده»⁽²⁾ و همچنین دیگر کتابشان به نام «مواجهه با جهانیان: خدمات کشیشی بین فرهنگی کردن»⁽³⁾، هر دو دارای فصل هایی درباره اسلام هستند که این مطلب (دین گردانی) را کاملاً روشن می سازند. موسسه مطالعات اسلامی زویمر⁽⁴⁾ در شهر پاسادینا در ایالت کالیفرنیا نیز نسبت به مسلمانان موضع دین گردانی دارد.

کلیسای کاتولیکی روم به حضور مسلمانان در آمریکا در حال و هوای گفت و گو و همکاری مشترک پاسخ داده است. در سال 1980 در ایالت ویسکانسین، «کمسیون وحدت کلیساها و بین الادیان سراسقف نشینان میلوآکی»⁽⁵⁾ یک گروه گفت و گو بین اسلام و مسیحیت تشکیل داد. سراسقف نشین شهر لس آنجلس در ایالت کالیفرنیا نیز تلاش مشابهی را صورت داده است. «کنفرانس ملی اسقف های کاتولیک» و «شورای مسلمانان آمریکا» بیانیه های مشترکی درباره این دو مناسبت صادر کرده اند. مقدمه بیانیه دوم که در اول سپتامبر 1994 صادر گردید آموزنده است:

«این بیانیه نمایانگر قدمی دیگر در جهت روابط رو به رشد دو سازمان ماست... ما علی الخصوص بیانیه مشترک قبلی درباره دین و تروریسم که در 16 آوریل 1993 به دنبال انفجار مرکز تجارت جهانی در نیویورک صادر شد را به خاطر می آوریم؛ در خصوص این بیانیه آنچه شایان ذکر است علاقه مشترک ادیان در رسیدگی به وضع آوارگان بالکان و مراسم دعای شبانه مشترک برای برقراری صلح بود که همزمان با مراسم دعای پاپ ژان پل دوم در اول ژانویه 1993 در شهر آسیزی⁽⁶⁾ برگزار گردید.»

علاوه بر تلاش کلیساهای پروتستان و کلیسای کاتولیک روم در راه گسترش همکاری و گفت و گو با مسلمانان، ابتکارات دیگری نیز باعث تشکیل شوراهای بین ادیان و اشکال دیگری از همکاری بین الادیان گردیده است. به عنوان مثال، در سال 1978 یک همایش بین الادیانی متشکل از پروتستان ها، کاتولیک های رومی، یهودیان و مسلمانان در شهر واشنگتن دی سی برگزار شد. این سازمان علاوه بر تأمل و تفکر در الهیات، در امور اجتماعی نیز فعال است. همچنین یک گروه گفت و گوی سه گانه میان یهودیت، مسیحیت و اسلام از سال 1978 در این شهر به وجود آمده است. این گروه که تحت حمایت «موسسه اخلاق کندی» وابسته به گروه ژنویت (یسوعیان) دانشگاه جورج تاون قرار دارد به مطالعه موضوع علایق مشترک در سه جامعه مذهبی آمریکا می پردازد.

برنامه دینی دانشکده تحصیلات تکمیلی کلر مونت در سن دیه گو در ایالت کالیفرنیا به دنبال آن در مارس 1985 گفت و گوی سه گانه ای میان دین اسلام، مسیحیت و یهودیت با عنوان «ادیان سه گانه»

ص: 90

1- Home Mission Board of the Southern Baptist Convention .

2- Beliefs of Other Kinds: A Guide to Interfaith Witness in the United States .

3- Meeting the World: Ministering Cross-Culturally .

4- Zwemer Institute of Islamic Studies .

Ecumenical and Interfaith Commission of the Archdiocese of Milwaukee . -5

Assisi . -6

توحیدی» برگزار کرد. مقالات ارائه شده را جان هیک و ادموند اس. ملتزر (1) تدوین و چاپ کردند. آکادمی مطالعات اسلامی، مسیحی و یهودی کالیفرنیا در دسامبر سال 1991 همایشی را با عنوان «ارتباط ابراهیمی: گفت وگویی یک یهودی، مسیحی و مسلمان» در شهر لس آنجلس برگزار کرد. متن گفت وگو به دست جورج بی. گروس (2) و بنجامین جی. هوبارد (3) تصحیح و منتشر گردید.

بسیاری از مدارس دینی و حوزه های علمی هزینۀ برگزاری همایش ها، درس گفتارها و میزگردها را با مشارکت مسیحیان و مسلمانان درباره موضوعات مورد علاقه مشترک تأمین می کنند. به عنوان مثال، انجمن مدارس دینی شیکاگو در آوریل 1993 هزینۀ همایشی را در شیکاگو با عنوان «روابط و مناسبات مسلمانان و مسیحیان: [پیش] به سوی نظم عادلانه جهانی» تقبل کرد.

دانشگاه های آمریکای شمالی نیز کانونی برای پیشبرد گفت وگوها هستند. این دانشگاه ها اماکنی هستند که در آنها آزادی بیان باعث تبادل افکار بین مسیحیان و مسلمانان می شود. تعداد زیادی استاد مسلمان و هزاران دانشجوی مسلمان از داخل و خارج آمریکا در دانشگاه های آمریکای شمالی حضور دارند.

روزنامه ها و نشریات علمی نیز محملی در پیشبرد گفت وگویی بین مسیحیان و مسلمانان هستند. مهم ترین نشریه ای که در ایالات متحده، اسلام و مسیحیت را مورد توجه قرار می دهد «جهان اسلام» (4) است. این نشریه کار خود را در سال 1911 با هدف خدمت تبلیغی به کلیسا آغاز کرد و از سال 1967 با قبول مقالاتی از مسلمانان، التزام و تعهد خود را به گفت وگو نشان داده است. «مجله مطالعات وحدت کلیساها» (5) نیز مقالات مسلمانان را چاپ می کند. اسماعیل راجی الفاروقی، یک محقق مسلمان، تا زمان مرگش در سال 1986 به عنوان دستیار سردبیر این مجله به خدمت مشغول بود. لئونارد سویدلر (6) مسئول و سردبیر این مجله با جمع آوری مقالات محققان مسلمان آنها را تحت عنوان «تبادل نظر با مسلمانان» به چاپ رساند.

از آنجا که اهالی آمریکای شمالی سابقه ای طولانی در مخالفت و دشمنی با مسلمانان ندارند، مسیحیان ساکن در ایالات متحده و کانادا در مقایسه با مسیحیان اروپایی غربی در پیشبرد گفت وگو (تبادل نظر) و همکاری در موقعیت بهتری هستند. در حقیقت، می توان استدلال کرد که قبل از رویارویی آمریکا با کشورهای اسلامی خاورمیانه بر سر نفت و موضوع ایران در دهه 1970، که البته این

رویارویی با جنگ خلیج فارس در اوایل دهه 1990 تشدید هم شد، مردم امریکای شمالی در میان خود به مسلمانان توجه کمی داشتند.

علاوه بر این، نظر به اینکه آمریکای شمالی به تنوع و تكثر مذهبی و فرهنگی ارجح می نهد، مسلمانان و مسیحیان در این قاره در موقعیت و شرایط ممتازی برای پیشبرد تبادل نظر و گفت وگویی تازه در مورد حقوق بشر در قالب فرهنگ های ملی خود قرار دارند. چنین مذاکرات و گفت وگوهای می تواند قالب و الگویی سنجش مناسبی برای مسلمانان و مسیحیان در موقعیت های دیگری که در آنها مسائل و مشکلات ممکن است حادثتر و بحرانی تر باشند، فراهم سازد.

ص: 91

1- Edmund S. Meltzer .

2- George B. Grose .

3- Benjamin J. Hubbard .

4- The Muslim World .

Journal of Ecumenical Studies . -5

Leonard Swidler . -6

بریتانیایی ها اولین گروه مسلمانان که به بریتانیا مهاجرت کردند اهل شبه قاره هند بودند. کمپانی هند شرقی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی اقدام به استخدام گسترده دریانوردان در ناوگان عظیم تجاری خود کرد. عرب ها نیز پس از تأسیس کانال سوئز در 1869، زمانی که کشتی ها مبادرت به استخدام آنها در بنادر یمن و عدن کردند به بریتانیا آمدند. وقتی کشتی های آنان در سواحل بریتانیا لنگر می انداختند، ملوانان مسلمان در شهرهای بندری همچون کاردیف، تاینساید، لندن و لیورپول مستقر می شدند. اما حضور چشمگیر مسلمانان در بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست، هنگامی که صنایع بریتانیا به استخدام کارگرانی از مناطق کارائیب، هند و پاکستان اقدام کرد، که قبل از سال 1971 بنگلادش را نیز شامل می شد. مهاجران اهل پاکستان و بنگلادش عمدتاً مسلمان بودند، همانطوری که تعداد قابل ملاحظه ای از اقلیت هندی ها و اهالی مناطق (جزایر) کارائیب نیز مسلمانان بودند. به علاوه، مسلمانانی اهل قبرس به دنبال معضلات سال 1957 و مسلمانانی دیگر نیز از آفریقای شرقی مخصوصاً پس از این که اوگاندا و کنیا سیاست «آفریقاگرایی» را در اواخر دهه 1960 اعلام کرده بودند به بریتانیا مهاجرت کردند.

در اوایل دهه 1960 تعداد مهاجران شاهد افزایش چشمگیری بود تا خود مانعی برای «قانون مهاجرت در کشورهای مشترک المنافع بریتانیا» در سال 1962 باشد، قانونی که راه را برای ورود شهروندان کشورهای مشترک المنافع به بریتانیا می بست. در هجده ماه قبل از تصویب این قانون، اکثر مهاجران اهل پاکستان بودند. از دهه 1970 بیشتر تازه واردان پناهندگان بوده اند، نه مهاجران اقتصادی. این موج جدید مهاجرت، مسلمانان اهل خاورمیانه، مخصوصاً مسلمانان اهل لبنان، فلسطین، عراق و ایران را دربرگرفته است.

رشد مداوم تعداد مسلمانان در بریتانیا در آمار و ارقام سرشماری که محل تولد مهاجران را به ثبت رسانده اند منعکس است. یورگن اس. نیلسن⁽¹⁾ می گوید:

«اولین آمار ثبت شده از سرشماری پاکستانی ها حدود 5 هزار نفر را در سال 1951 نشان می داد، که این رقم در سال 1961 تا حدود 25 هزار نفر افزایش یافت. ده سال بعد، این آمار (این بار در مورد پاکستان و بنگلادش) به 170 هزار نفر و تا سال 1991 به 636 هزار نفر افزایش یافته بود. سرشماری سال 1991 آمار و ارقام زیر را بر مبنای محل تولد نشان داد: بنگلادشی ها 160 هزار نفر، پاکستانی ها 476 هزار نفر، هندی ها 134 هزار نفر، مالزیایی ها 43 هزار نفر، عرب ها 134 هزار نفر، ترک ها 26 هزار نفر، ترک های قبرس 45 هزار نفر و آفریقایی های جنوب صحرای بزرگ آفریقا 115 هزار نفر. مجموع این مهاجران 1 میلیون و 133 هزار نفر بودند.»

ارقام فوق نشان می دهد که مسلمانان بنگلادش، هند و پاکستان 70 درصد کل مهاجران را به خود اختصاص می دهند. به عبارت دیگر، عموم مسلمانان بریتانیا از جنوب آسیا هستند و مسلمانان عرب که ما خیلی در موردشان می شنویم در واقع یک اقلیت هستند.

از دیاد و تحکیم جوامع اسلامی بعد از سال 1962 در تعداد رو به افزایش ثبت مساجد بریتانیا به چشم می خورد. در سال 1963 تعداد 13 باب مسجد ثبت شد و این رقم به طور پیوسته در سال 1970 به 49، در سال 1975 به 99، در سال 1980 به 193، در سال 1985 به 314 و در سال

ص: 92

1990 به 452 باب افزایش یافت. مساجد ثبت شده تا قبل از سال 1962 امکاناتی برای عبادت و پرستش [الهی] و انتقال تعالیم و آموزه های دینی به نسل بعد فراهم ساختند. معمولاً قدم اول در تأسیس آنها درون جوامع محلی برداشته شد. اما از آنجا که منابعی همچون کارکنان و بنگاه های انتشاراتی محدود بودند، بسیاری از این جوامع یافتن حامی و تأمین کننده مخرجی را برای فعالیت های خود ضروری دیدند. به همین علت است که تعدادی از سازمان های اسلامی از کشورهای مبدأ مهاجران شعباتی را در بریتانیا تأسیس کردند.

سه سازمان زیر نظرات و عقاید جماعت اسلامی پاکستان را منعکس می کنند. «مبلغان مسلمان انگلیس» (1) که در سال 1963 تأسیس شد، بر آموزش و امور اجتماعی تأکید دارد. «تراست آموزشی مسلمانان» (2) که در سال 1966 پایه گذاری شد، وظیفه تأمین کارکنان جهت تعلیم مفاهیم اسلامی در مدارس دولتی خارج از برنامه رسمی را به عهده دارد. بیش از یکصد هزار نسخه از کتاب درسی این سازمان با عنوان «اسلام: باورها و آموزه ها» (3)، نوشته

غلام سرور در سال 1980، تا سال 1992 به فروش رفته بود. «بنیاد اسلامی» (4)، تأسیس شده در سال 1973، یک مرکز تحقیقاتی و انتشاراتی است. تخصص آن فراهم ساختن مواد آموزشی برای کودکان و چاپ خبرنامه ای با عنوان «تأکید بر روابط و مناسبات مسیحیان و مسلمانان» (5) است. این مرکز در سال 1980 جزوه ای با عنوان «کتابچه راهنمای مسلمانان: برای معلمان، کارفرمایان، کارگران و مدیران اجتماعی در بریتانیا» (6) عرضه کرد.

جنبش محافظه کار دیوبندی (از دیوبند در شمال دهلی) دو همایش آموزشی جهت تعلیم رهبران دینی برگزار کرد: اولین همایش در سال 1975 در پری (7) واقع در پنجاه مایلی برادفورد و دومین همایش نیز در سال 1982 در دیوزبری (8) در ده مایلی برادفورد برگزار شدند. دیگر جنبش های اصلاحی محافظه کارانه در بریتانیا عبارتند از: «بارلوی»، «اهل حدیث» و «جماعت تبلیغ».

دبیرخانه اسلامی در جده، «شورای اسلامی اروپا» را که در سال 1973 تأسیس شد به عنوان هیأت نمایندگان مسلمانان اروپا قلمداد می کند. شورای اسلامی اروپا در صدد است که مسلمانان بریتانیا و مسلمانان اروپا را در هم تلفیق و با هم متحد کند.

تلاش هایی برای تشکیل سازمان های حمایتی در جهت ایجاد هماهنگی بین فعالیت های مسلمانان بریتانیا انجام گرفته است. اولین تلاش از این دست را «اتحادیه سازمان های مسلمان» (9) (UMO) در سال 1970 انجام داد. اگرچه این تلاش با شکست مواجه شد، ولی این اتحادیه هنوز به قوت خود باقی است. از آن زمان به بعد تلاش های دیگری صورت گرفته است که برخی از آن ها را «مجمع جهانی مسلمانان سعودی-بنیاد» و یکی را «جامعه اسلامی لیبی-بنیاد» مورد حمایت قرار داده اند. «موسسه اسلامی تحقیق و برنامه ریزی» نیز که در سال 1972 تأسیس شد با ایران مرتبط بود. این موسسه در سال 1991 «مجلس مسلمانان» را تأسیس کرد که بیشتر نظر مطبوعات و رسانه ها را به خود جلب کرد و در میان جوامع مسلمان مورد حمایت چندانی قرار نگرفت.

ص: 93

UK Islamic Mission . -1

Muslim Educational Trust . -2

Islam: Beliefs and Teachings . -3

Islamic Foundation . -4

Focus on Christain-Muslim Relations . -5

The Muslim Guide: For Teachers, Employers, Community Workers and Social Administrators in Britain . -6

Bury . -7

Dewsbury . -8

Union of Muslim Organizations . -9

انگیزه مستقیم برای تفکر و تأمل مسیحیان درباره حضور مسلمانان در بریتانیا از «جشنواره جهانی اسلام» که در سال 1976 برگزار شد نشأت گرفت. «شورای کلیساهای بریتانیا»⁽¹⁾ (BCC) که کلیساهای انگلیکن و کلیساهای بزرگ پروتستان متعلق به آن هستند، با درک اینکه مسیحیان به لحاظ روحی و کلامی (دینی) آمادگی برای شرکت در این جشنواره را نداشتند، ابتکار عمل در کمک به مسیحیان در پاسخگویی مثبت به این رویداد را بدست گرفت. این شورا با تشکیل گروهی مشورتی برای بررسی روابط کلیساها با اسلام و مسلمانان در بریتانیا به این کار مبادرت ورزید. این گروه اولین جلسه خود را در سال 1974 به ریاست دیوید براون⁽²⁾، اسقف انگلیکن گیلفورد برگزار کرد. در نتیجه فعالیت این گروه براون کتابی با عنوان «آستانه ای جدید: دستور العمل های کلیساها در برقراری روابط آنها با جوامع مسلمان»⁽³⁾ نوشت که در سال 1976 منتشر شد. در این کتاب نه تنها لزوم برقراری روابط دوستانه و مستحکم با مسلمانان بلکه نیاز به مسیح شناسی نوینی که مسیح (علیه السلام) را هم در داخل و هم در خارج کلیسا مؤثر می داند بیان شده است: «مسیح فرستاده نشده است که عشق و قدرت را در تملک انحصاری کلیسا قرار دهد، بلکه آمده است تا سرشت خدایی را که همه موجودات را در احاطه خود دارد مکشوف سازد.» به نظر او هنگامی که کلیساها از آستانه مسیح شناسی انحصاری به مسیح شناسی فراگیر عبور کنند به ابتهاج و شکوهی دست خواهند یافت که در نظام های کلامی موقتی کنونی شان وجود ندارد. در سال 1977، شورای کلیساهای بریتانیا لزوم شدید برقراری روابط مسیحیان با پیروان سایر ادیان را در راستای اصول مرانامه اعتقادی ای که رئیس مطالب آن در کتاب «آستانه ای جدید» آمده بود مورد تأکید قرار داد.

فعالیت گروه مشورتی در باب اسلام به کلیساها کمک کرد که پی ببرند بریتانیا به جامعه ای چند مذهبی تبدیل گشته است. پی بردن به این واقعیت، جایی برای تردید در لزوم تعاملات منظم بین کلیساها و تمامی غیر مسیحیان از جمله مسلمانان باقی نگذاشت. در نتیجه امروزه در بریتانیا تأکید بر روابط بین ادیان است و نه صرفاً بر روابط و مناسبات بین مسیحیان و مسلمانان.

در جهت افزایش تعاملات بین ادیان متعدد، گروه مشورتی به «کمیته روابط با پیروان سایر ادیان»⁽⁴⁾ (CRPOF) شورای کلیساهای بریتانیا تکامل یافت. هنگامی که کمیته مزبور کتاب «روابط و مناسبات با پیروان ادیان دیگر: دستور العمل هایی در باب گفت و گو در بریتانیا»⁽⁵⁾ را در سال 1981 منتشر کرد، شورای عمومی کلیسای انگلستان تقریباً به اجماع سند مزبور را پذیرفت. در همان سال این شورا همچنین از هیئت تبلیغی و اتحاد خود درخواست کرد که گزارشی در باب وجوه کلامی (دینی) گفت و گو ارائه دهد. در سال 1984 این هیئت سندی را، تقریباً با تردید، به نام «به سوی الهیات گفت و گوی بین ادیان»⁽⁶⁾ منتشر کرد. گرایش این سند نوعی مسیح شناسی فراگیر است. در این سند آمده است:

«خدای سه گانه خدایی است که در خلقت ساری و جاری است و با تمامی مخلوقات رابطه دارد؛ او، به عنوان کتاب مقدس، در مسیح تجسم یافته است و در عین حال در مکان های دیگر نیز حضور دارد؛ و او (خدا) به عنوان روح القدس، که در کلیسا و در زندگی

ص: 94

1- British Council of Churches .

2- David Brown .

3- A New Threshold: Guidelines for the Churches in Their Relations with Muslim Communities .

4- Committee for Relations with People of Other Faiths (CRPOF) .

5- Relations with People of Other Faiths: Guidelines on Dialogue in Britain .

مسیحیانِ تعمید شده حضور دارد، در میان ادیان و فرهنگ های دیگر نیز فعال است. او همان خدایی است که فیض و رحمت رهایی بخشش در درون کلیسا و در خارج از آن، در جریان است.»

این سند در ادامه می افزاید:

«آنچه که با تعالیم و شهادت کتاب مقدس در تضاد و تعارض است اولاً ترک وفاداری قاطعانه به عیسی مسیح، به عنوان وجود مقدسی که خداوند صلح و آشتی را در وجود او به ودیعت نهاده، است و ثانیاً هر پیشنهادی است مبنی بر اینکه دیگر لازم نیست این پیام صلح و آشتی را در اختیار پیروان سایر ادیان قرار داد.»

کلیساهای بریتانیا به غیر از کلیسای انگلستان به [ندای مشارکت] پیروان سایر ادیان لیبیک گفته اند. به عنوان مثال، یکی از کمیته های فرعی «کلیسای اصلاح یافته متحد» در سال 1974 کتابی با عنوان «رویکرد کلیساهای محلی به دیگر ادیان»⁽¹⁾ و در سال 1980 نیز کتابی با عنوان «همراه با پیروان سایر ادیان در بریتانیا: کتاب راهنمای مطالعه ای برای مسیحیان»⁽²⁾ به چاپ رساند. گروه تحقیقی کلیسای متدیست نیز در سال 1980 جزوه ای درباره جامعه چندمذهبی با عنوان «آیا فقط باید نسبت به اعضای خانواده خودمان ادای احترام کنیم»⁽³⁾ را به چاپ رساند.

قبل از سال 1984 کلیسای کاتولیکی روم تشکیلاتی به طور خاص که مسئول رسیدگی به امور مربوط به روابط و مناسبات با پیروان سایر ادیان باشد نداشت، هر چند با شورای کلیساهای بریتانیا در ارتباط نزدیک بود و ناظران غیررسمی در کمیته روابط با پیروان سایر ادیان داشت. اما از زمان واتیکان دوم، گروه هایی در داخل کلیسای کاتولیک در کار بوده اند که به موضوعات مربوط به پیروان سایر ادیان می پرداختند. به عنوان مثال، «کمیسیون کاتولیک در امور عدالت نژادی» که در سال 1971 تأسیس شد در جزوه خود با نام «دستورالعمل هایی اجرایی برای کلیساهای در جامعه ای چندنژادی، چندفرهنگی و چندمذهبی»⁽⁴⁾ (سال 1978) بیان کرد که حوزه های علمی و دانشکده های علوم تربیتی، در مقام پذیرش مسئولیت در قبال آینده، باید رویکردی سازنده تر و عملی تر نسبت به سایر ادیان اتخاذ کنند، زیرا این امر دیگر مسأله مورد علاقه دینی متخصصان یا موضوعی صرفاً مربوط به کشیشی خارجی نیست، بلکه دغدغه واقعی کشیشان و آموزگاران در هر گوشه ای از بریتانیا است.

گزارش «کنگره ملی روحانیون مسیحی»، که در سال 1980 در لیورپول برگزار شد، صریحاً اعلام کرد که امروزه در بریتانیا مسیحیت ناگزیر است که شهادت ادیان غیرمسیحی دیگر را به قدرت روح الهی جدي بگیرد. واکنش اسقف ها به این گزارش، در [نشریه] «پیروان عید پاک» حال و هوای گفت و گو را در رویکرد با پیروان سایر ادیان تقویت کرد و باعث افزایش آگاهی مسیحیان از اعتقادات و پیشینه مهاجران غیرمسیحی شد، زیرا مسیحیان می توانند از آنان مطالبی بیاموزند و در عین حال اعتقادات خود، یعنی «بشارت های عیسی مسیح (علیه السلام)» را نیز به غیرمسیحیان شناسانند.

ص: 95

1. - The Local Church's Approach to Those of Other Faiths .

2. - With People of other Faiths in Britain: A Study Handbook for Christians .

3. - Shall We Greet Only Our Own Family .

4. - Practical Guidelines for the Church in a Multiracial, Multicultural Society .

از زمانی که کلیسای کاتولیکی روم «کمیته ادیان دیگر» را در سال 1984 تأسیس کرد، این کمیته دو کتاب به چاپ رسانده است: یکی به نام «راه شناخت پیروان سایر ادیان» (1) و دیگری به نام «تعالیم کلیسا درباره دیگر ادیان» (2). هر دو کتاب از طریق «جامعه حقیقت کاتولیک» در لندن در دسترس عموم هستند.

در حالی که فعالیت های کلیساها اساساً آماده سازی برای واکنش سازنده نسبت به پیروان سایر ادیان بوده است، اقدامات ابتکاری بین الادیانی نیز در جریان بوده است. به عنوان مثال، از اوایل دهه 1970 گروه «کمیته مشترک بین ادیان» در گلاسگو وجود داشته است و «گروه بین ادیان» و «لورهمپتون» از سال 1974 گفت و گوی بین مذاهب را ترغیب می کرده است. در سال 1976 «کمیته مسلمانان و مسیحیان» در میدلندز همایشی را در بیرمنگام برگزار کرد. قسمتی از همایش در مسجد و قسمتی دیگر در «کلیسای اصلاح یافته متحد» برگزار شد و موضوع مورد بحث آن «کلیسا و مسجد در جامعه غیردینی» بود.

مجمع کنکور (3) در شهر لیدز همایش های بین ادیان را برگزار می کند و از سال 1977 همایش سالانه مسلمانان-مسیحیان-یهودیان را با موضوعات مختلف برگزار کرده است. موضوع همایش سال 1985 «اقلیت های مذهبی و جامعه غیردینی بریتانیا» بود. در سال 1986 موضوع همایش «جوانان، جامعه، و دین» بود. در سال 1980 در ناحیه برادفورد کلیساهای متعلق به فرقه های مختلف برای کمک به دیگران ایجاد دوستی با یکدیگر متحد شدند. «فرقه خواهران کوچک عیسی» که در میان مسلمانان شهرهایی چون لندن و آستون زندگی می کنند نقش ارزشمندی در پیوند بین ادیان ایفا می کنند.

سازمان های مسلمانان نیز تمایل خود را برای ایجاد روابط با گروه های مذهبی در سطح منطقه ای نشان داده اند. به عنوان مثال، در منطقه بیرمنگام مسجد منطقه باسال هیث (4) از بازدیدکنندگان استقبال گرمی می کند و میزبانی همایش های بین مسلمانان و مسیحیان را در موضوعات مختلف و مناسبت های متعدد به عهده داشته است. مسجد منطقه اسپارک بروک (5) نیز استقبال می کند و نه تنها گفت و گوهایی بین مسلمانان و مسیحیان برگزار کرده است بلکه از بازدیدکنندگانی از دیگر ادیان در جشن های مسلمانان هم استقبال کرده است.

در سطح ملی، مسلمانان نقش مهمی را در تأسیس شبکه بین الادیان در سال 1987 ایفا کردند. با تأسیس این شبکه بود که «کمیته ادیان دیگر» وابسته به کلیسای کاتولیک و از طریق «کمیته روابط با پیروان سایر ادیان» وابسته به شورای کلیساهای بریتانیا مسیحیت را به مردم عرضه کرد. [در حقیقت] تمامی مذاهب اصلی در این شبکه عرضه شدند. سازمان هایی چون «شورای مساجد» (انگلیس و ایرلند)، «شورای مساجد و ائمه جماعت» (انگلیس)، «مرکز فرهنگی اسلامی» (لندن)، «بنیاد اسلامی»، «انجمن اسلامی» (انگلیس)، و «بعثه جهانی اسلام» (انگلیس) به معرفی اسلام می پرداختند. رئیس «مرکز فرهنگی اسلامی» یکی از معاونان شبکه بود. شبکه بین الادیان نشان داده است که مسیری مهم برای همکاری بین ادیان است. در قضیه سلمان رُشدی در 1989 و نیز بعد از آن، در اثنای بحران و جنگ خلیج فارس در 1990 تا 1991، شبکه بین الادیان شیوه مناسبی بود که

ص: 96

Getting to Know People of Other Faiths . -1

What the Church Teaches about Other Faiths . -2

Concord . -3

Balsall Heath . -4

Sparkbrook . -5

از طریق آن گروه های مسلمان و کلیساها می توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و به توجیه و تفسیر اعتقادات خود بپردازند.

در دانشگاه های بریتانیا مسلمانان و مسیحیان فرصتی کافی برای برگزاری گفت وگوهای رسمی و مواجعات غیررسمی در اختیار داشتند. از این گذشته، هم مرکز اسلامی آکسفورد و هم مدرسه اسلامی کمبریج هدف اصلی خود را توسعه روابط اسلام-مسیحیت قرار داده اند. اما آن مرکزی که با شدت تمام به پیشبرد و ارتقاء درک متقابل بین مسلمانان و مسیحیان می پردازد «مرکز مطالعات روابط مسیحیان و مسلمانان» مستقر در دانشکده های سلی اوک(1) در شهر بیرمنگام است. این مرکز در سال 1976 به عنوان یک اقدام مشترک برای بررسی و مطالعه سنت های زنده و حیات بخش این دو دین تأسیس شد. کارکنان آن نیز از دانشجویان مسلمان و مسیحی تشکیل شده است.

«مرکز مطالعات روابط بین مسیحیان و مسلمانان» با «کنفرانس کلیساهای اروپایی»، «کلیسای کاتولیکی روم»، «شورای کلیساهای بریتانیا»، و «شورای جهانی کلیساهای» ارتباط نزدیک دارد. این مرکز از آغاز فعالیتش اقدام به چاپ خبرنامه هایی کرده است و از سال 1990 نیز نشریه ای علمی به نام «اسلام و روابط بین مسیحیان و مسلمانان» انتشار داده است. سردبیر کل این نشریه در نسخه های اولیه یک ژروئیت (یسوعی) به نام کریستین دلبیو. ترو(2) بود.

مردم بریتانیا در سطح عملکرد کم کم به زندگی در جامعه چنددینی عادت کرده اند. به عنوان مثال در ماه می سال 1985 مردم شهر برادفورد «محمد عجیب» را به عنوان شهردار انتخاب کردند و از آنجا که او یک مسلمان بود مراسم معارفه او در مسجد و با حضور شخصیت های مسلمان و مسیحی برگزار گردید. در ابتدای مراسم آیاتی از قرآن تلاوت گردید: تَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید» (سوره مائده، آیه 2).

در ژوئیه همان سال برنامه مذهبی «نیایش روزانه»(3) را که از رادیو بی بی سی کانال چهار پخش می شد برای اولین بار یک مسلمان اجرا کرد و از آن زمان به بعد برنامه های بسیاری تولید و پخش شده اند.

در بهار سال 1989 دانشکده سلوین دانشگاه کمبریج اکبر اس. احمد را به عنوان اولین عضو همکار مسلمان خود پذیرفت. چون دانشکده روابط مستحکمی با کلیسای انگلستان دارد، هر عضو جدید باید در مراسم سخنرانی خود از عبارتی مؤید تثلیث نیز یاد کند. با توجه به اینکه این کار از نظر یک مسلمان غیر ممکن می نمود، تنها راه حل این شد که عضو جدید از مسأله تثلیث ذکر به میان نیاورد و صرفاً با یاد خدا که برای هر دو دین قابل قبول است سخنان خود را ادامه دهد.

اگر به تدریج آشکار می شود که تنها نوع زندگی معنادار در سطح ملی، آن نوع زندگی ای است که به طرز پیچیده ای با زندگی پیروان سایر ادیان گره خورده است، این مطلب نیز که هر نوع نظام الهیاتی مبتنی بر دین باید چارچوب مشترکی داشته باشد که بتواند در خدمت بسیاری از جوامع مذهبی دیگر هم باشد به تدریج در حال آشکار شدن است. بروز این سنخ الهیات، چالشی برای همه مؤمنان است. سید حسین نصر هنگامی که می نویسد: «وظیفه ای بسیار مهم نیز در پیش روی مسلمانان قرار دارد و آن برقراری صلح نه تنها در سطح سیاسی، بلکه در سطح دینی، با ادیان دیگر است.»

در حالی که نسل های مسلمانان مهاجر به پیشینه فرهنگ و منطقه ای که به آن تعلق دارند می نگرند مسلمانان متولد بریتانیا برای احراز هویت یک مسلمان بریتانیایی تلاش می کنند. آنان رفته رفته بین اسلام، فرهنگ و آداب و سنن فرق قائل می شوند و پی می برند که بخش اعظمی از دینداری آسیایی جنوبی به زندگی در بریتانیا بی ارتباط است یا قابل انتقال به زندگی در بریتانیا نیست. محققان مسلمانی که به انگلیسی مطلب می نویسند به این موضوع می پردازند. به عنوان مثال شبیر اختر(1) در کتاب خود با نام «دینی برای تمام فصول»(2) مسلمانان را به ارائه اندیشه و رفتاری اسلامی که پاسخگوی واقعیات اجتماعی، فکری و دینی بریتانیا باشد دعوت می کند.

اگر امروزه مسیحیان می توانند بپذیرند که خداوند در ادیان متعدد عمل می کند، باید مطلب را به گونه ای بیان کنند که برای همه ادیان پذیرفتنی باشد. تلاشهای اخیر در انجام دادن چنین کاری امیدوار کننده اند. برنامه مسیح شناسی گسترده کلیسای انگلستان با نام «پیش به سوی الهیات گفت وگویی بین ادیان» برای تشویق اعضای

خود به وارد شدن به گفت وگو با پیروان سایر ادیان در نظر گرفته شده است. اما همین عنوان فوق، به یاد ما می آورد که الهیات همواره امری گذرا است. به علاوه، این سند از گفت وگویی بین الادیان به منزله «سفر از میان سرزمین ناشناخته» سخن به میان می آورد. کتاب «روابط و مناسبات با پیروان سایر ادیان» وابسته به شورای کلیساهای بریتانیا نیز از گفت وگو با ادیان دیگر به عنوان سیر و سلوک همراه ملاقات با کسانی که در جستجوی آینده ای نوین هستند سخن می گوید.

تصویری که دو تعبیر سیر و سلوک و سفر ارائه می دهند استعاره های امیدوارکننده ای هستند که در بیانیه واتیکان دوم یعنی لومن جنتیوم (شماره 8) نیز یافت می شوند. این دو تعبیر به مسیحیان یادآور می شوند که آنان فرزندان ابراهیم(علیه السلام) هستند و همچنان در جاده ای هستند که به شهری دارای ابنیه که معمار و سازنده اش خداست پیش می روند. در اینجا یادآور می شویم که کلیسای کاتولیک روم در مقام جستجوی نوعی الهیات ادیان که مورد قبول مسلمانان باشد از کلیسای انگلستان، شورای کلیساهای بریتانیا و حتی واتیکان دوم پیشی گرفت، هنگامی که پاپ ژان پل دوم تصدیق کرد که مسلمانان نیز مانند مسیحیان فرزندان ابراهیم(علیه السلام) هستند. با این کار کلیسای کاتولیک به این ندای قرآن که «بگو ای اهل کتاب بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم» (سوره آل عمران، آیه 64) لبیک گفت.

با پذیرش حضرت ابراهیم(علیه السلام) به عنوان جد مشترك مسیحیان و مسلمانان، آن حضرت جایگزین حضرت عیسی(علیه السلام) نمی شود، و جانشین قرآن نیز نمی گردد. پیروان هر دو جامعه دینی بر مبنای درک و برداشت دینی خود فرزندان ابراهیم(علیه السلام) هستند.

الهیات ادیانی که بر محور ابراهیم(علیه السلام) هستند خودبین نیست. این الهیات ضمن تسهیل زمینه گفتگو با یهودیان، گفتگوی با پیروان دیگر ادیان توحیدی را نفی نمی کند. برخلاف گرایش های بت پرستانه (کافرکیشانه) جهان غیردینی امروز ما، مسیحیان در یک جامعه ابراهیمی می توانند همراه با پیروان ادیان دیگر شهادت دهند که هیچ خدایی به جز خدای یکتا وجود ندارد. آنها می توانند برای پیروان سایر ادیان به آنچه که خدا در وجود مسیح(علیه السلام) برای آنان انجام داده است، نیز شهادت دهند.

چارلز کیمبال(1) استاد بخش دین در دانشگاه ویک فارست آمریکا هنگامی که اظهار می کند راه پیش رو در روابط بین مسیحیان و مسلمانان با توجه به راههای انحرافی، مشکلات و موانع موجود به طور مسلم بسیار صعب العبور خواهد بود، بر حق است. ولی در دهه پایانی قرن بیستم مسیحیان و مسلمانان می توانند با وضوح بیشتری ببینند که آنان در کنار هم رو به سوی آینده طی طریق می کنند. طرقي که مسیحیان و مسلمانان برای پیمودن آن راه انتخاب می کنند آثار و پیامدهای عمیقی برای هر دو جامعه دینی و برای جهان خواهد داشت.

خوشبختانه علائم مثبت و امیدوار کننده ای از همکاری در بریتانیا، آمریکای شمالی و جاهای دیگر به چشم می خورد. الگوهای مواجهه ای که زمانی بیگانه و نامأنوس بودند به تدریج جای خود را به الگوهای جدیدی می دهند که درصددند اشتباهات گذشته، نیازهای کنونی و نویدهایی که در آینده مجسم می شوند را در نظر بگیرند.

ص: 99

بسمه تعالی

دانش، اساس سعادت هر انسانی است و نخست آموزگار، خدای جهان آفرین است که برای آموزش بشر دو آموزنده قرار داد: «عقل» و «وحي».

قل بشر در استخدام دلش باید راهنما باشد تا دل، عقل را استثمار نکند. حق عقل فرماندهی است نه فرمان برداری. رحمت الهی اسباب آن را فراهم کرده است و انبیاء فرستاده می شوند تا عقل و بشر را یاری کنند و از اسارت و بردگی نجات دهند. فطرت بشری از کژی ها و ناروایی ها گریزان است؛ عقل به یاری فطرت می آید ولی عقل و فطرت به تنهایی ضامن رسیدن بشر به کمال انسانی نیستند، لذا خداوند پیامبران را برای کمک به عقل فرستاده است.

اسلام به معنی عام، تسلیم کامل در برابر اوامر الهی است که به همه ادیان الهی اطلاق می شود و به معنی خاص، ناظر به آخرین تقریر از اسلام است که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به بشر ارزانی کرده است. اسلام آخرین و کامل ترین دین از ادیان توحیدی است. خداوند اسلام را پس از آن که توحید دستخوش انحراف شد، دوباره به بشر هدیه کرد. تردیدی نیست که بشریت به یاری توحید از بند عبودیت فکری و اجتماعی رهایی یافت. اگرچه تمامی ادیان آسمانی به توحید خالص دعوت کرده اند اما اسلام پس از مدتی دراز دوباره این دعوت را از سر گرفت. اسلام، جامع ادیان گذشته در تاریخ بشر به شمار می آید، هم در رجوع به وحي الهی و هم در رجوع به مبدأ وحي. وحي محمدی صلی الله علیه و آله جامع و پایان ادیان الهی است.

کمال بشر در سایه رفتار اختیاری اوست. انبیاء راه را نشان می دهند اما انتخاب راه با خود انسان است و هیچ اجباری وجود ندارد. قوانین دین اسلام صرفاً برای سعادت اخروی نیست بلکه همه زندگی فردی، اجتماعی، مادی و معنوی را شامل می شود و در برخی موارد آثار ایمان به اصول اعتقادی و قوانین الهی را بیان می کند، چنانکه آثار کفر و فسق و تبهکاری و ستمکاری را نیز ذکر می کند. پیروی از قرآن فراگرفتن بهترین راه استدلال است: «فَدَجَاءَكُمُ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ» (1) «فُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (2) قرآن هیچگونه تقلید در اعتقاد را نمی پذیرد، لذا تبعیت از باورهای کهنه میراث پدران را محکوم می کند. (3) برای صاحبان فکر امتیازی قائل است. سطحی نگری را ناپسند و گردش در زمین و تفکر در آفریده های جهان را تشویق می کند.

قرآن شیوه دعوت را بر اساس حکمت و موعظه و جدال نیکو بیان کرده است (4) و در موارد بسیاری دستور به تذکر، تفکر و اندیشه می دهد: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ «أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ «وَمَا يَعْطَلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ». بدین ترتیب خداوند، مخلوق عاقل خود را خطاب می کند تا نور علم را در ضمیر او بیفشاند و پرتوش را فزونی بخشد و در نتیجه در آفاق حیات بر روی او گشوده گردد. هنگامی که آدمی در عملکرد خود نور عقل را پیش رو گیرد خواه ناخواه به حق راه می یابد و از باطل دور می گردد و دعوت ها را در صورت همسویی با عقل انتخاب می کند. عقل، انسان را به خیر فرمان می دهد و از شر باز می دارد. عقل فرمان می دهد که دعوت هر دعوتگری را گوش کند و احسن آن را تبعیت کند، که قرآن به چنین افرادی بشارت داده است. (5)

1- . سورة نساء، آية 174

2- . سورة بقره، آية 111

3- . سورة زخرف، آية 21 و 22؛ سورة بقره، آية 170

4- . سورة نحل، آية 125

5- - سورة زمر، آية 17 و 18

اسلام ديني است که همچون اديان الهي ديگر از خداوند نشأت گرفته است و قوانين آن از حکمت و رحمت بي منتهاي اوست. اساس اين دين بر نيازهاي اصيل بشري نهاده شده و براي همه مردمان در همه جاي زمين آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (1). هر انساني که شرايط تکليف در او باشد ملزم به پيروي از شريعت اسلام است.

اسلام اندیشه و بينش جهان شمول دارد، شريعتش همه زندگي بشر را فرا مي گيرد و با عمل به آن است که سعادت دنيا و آخرت انسان تضمين مي شود. اسلام مظهر رحمت و مبتني بر منطق است، نه جبر و اکراه. نظام اسلامي بهترين برنامه اي است که سعادت جوامع بشري را تأمين مي کند. اسلام بر خلاف يهوديت که به دنيا بيشر اعتقاد دارد و مسيحيت که به آخرت اصالت مي دهد، سعادت هر دو جهان را مد نظر دارد.

انساني را که اسلام معرفي مي کند موجودي است که علاوه بر بعد طبيعي از گوهر روحاني نيز برخوردار است و اين هماهنگي با مقتضاي عقل و فطرت است. انسان به لحاظ اينکه روح خدا در او دمیده شده است به قدرتي شرافت پيدا مي کند که ملائکه مأمور به سجده او مي شوند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (2) به لحاظ ترکيب وجودي اش صاحب عقل و قادر به تفکر و شناخت است: «وَ اللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (3) خداوند خلافت خود را در زمين به انسان واگذار کرده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (4) نعمتهاي الهي را براي همه آفریده: «وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» (5) و زمين و آنچه در آن هست را براي جهانيان پديد آورده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (6)

اسلام براي چنين انساني در پی ساختن نظامي است که با در برگرفتن تمام جوانب وجودي او از عقل، روان، جسم، ابعاد فردي،

اجتماعي و الهي، او را شايسته تربيت کند. دين يکي از جنبه هاي مهم زندگي انسان به شمار مي آيد. وجه ممتاز انسان از حيوان اين است که مي تواند بر اساس دين به تعمق پردازد. نياز به دين در دنياي مادي که لذائذش را هيچ پاياني نيست براي رسيدن به سعادت ضروري است. دين نقطه محوري است که از طريق آن تعليم و تربيت مي تواند موجب پرورش فضيلت هاي مختلف شود.

جوهره دين خضوع و تواضع در برابر خداست که زاینده اميد و موجب عبادت مي شود. عبادت ابزاري براي ارتباط انسان با خالق است. وحي اسلام در بر دارنده همه جنبه هاي زندگي انسان و براي تأمين سعادت دنيا و آخرت است. در نظام تربيتي اسلام آنچه هدف نهايي محسوب مي شود، جدا از هدف آفرينش و زندگي انسان نيست. اسلام بين عقل و ايمان پيوندی گسست ناپذير ايجاد کرده است و از حيات سرمدي و ارتباط انسان با ماوراء طبيعت بحث مي کند؛ و نظم اجتماعي را بر اساس اصول برادري، عدالت، برابري و آزادي بنیان مي نهد. ويژگي تعاليم الهي اسلام حفظ تعادل بين امور ظاهري و باطني است، تا با به کار بستن آن جامعه را از هلاکت اختلاف نگه دارد: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»

ص: 101

1- - سورة سبأ، آية 28

2- . سورة حجر، آية 29

3- . سورة نحل، آية 78

4- . سورة بقره، آية 30

5- . سورة الرحمن، آية 10

وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْتَرِقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (1) در واقع همبستگی در پیروی از صراط مستقیم است که مایه اتحاد و اتفاق می شود.

انسان از ظرفیت هایی در جهت خیر و شر برخوردار است و می تواند راه خود را با اختیار و اراده برگزیند و می تواند به جایی برسد که به جز خدا نبیند یا آنچنان سقوط کند که از حیوان هم

پست تر شود. اسلام دین هدایت است و بشر را از خضوع در برابر حکومت های غیر الهی باز می دارد. اسلام برای دستیابی به خودشناسی و رشد شخصیت انسان و ارتقای نفسش به مدارج کمال انسان مناسب ترین راه را نشان داده است تا او بتواند زمینه خوشبختی خود را در دنیا و آخرت فراهم کند. در اسلام به تفکر انسان درباره خویش و آفرینش او و دقتی که در ایجاد او به کار رفته است تشویق می شود؛ چون خودشناسی سرانجام به خداشناسی منتهی می شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «أعرفکم بنفسه، أعرفکم بربه»؛ «خود شناس ترین شما، خدا شناس ترین شماست»؛ «أعلمکم بنفسه، أعلمکم بربه»؛ «دانایترین شما بخود، دانایترین شما به پروردگار است»؛ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ «هر کس خود را بشناسد، خدا را هم خواهد شناخت». خودشناسی، انسان را کمک می کند تا بر هوای نفس چیره شود و راه به ایمان و عمل صالح پیدا کند و زمینه زندگی آرام و سعادت دنیا و آخرت را فراهم سازد. از اهم معارف در وسایط فیض الهی معرفت نفس است: «سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكُمْ وَذُكِّرُوا بِهَدْيِهِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ» (2) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (3) هیچ معرفتی چون معرفت نفس به کار انسان نمی آید و سرمایه همه سعادت هاست؛ آنکه خود را شناخت عاطل و باطل زیست و گوهر دانش را تباه کرد و برای همیشه بی بهره ماند. در این باب بوعلی سینا و ملاصدرا مطالبی بس عمیق مطرح کرده اند و علاقمندان می توانند به کتب مربوطه مراجعه کنند. اسلام مردم را به فراگیری دانش و اهتمام در کشف اسرار دعوت می کند، بلکه طلب علم را بر مسلمانان تکلیف کرده و حرمت اهل علم را واجب شمرده است: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (4) «آیا عالم و غیرعالم برابرند». و اسلام کسب علم و بهره گیری از آن را حتی از سرزمین های بیگانه و دوردست (چون چین آن روزگار) توصیه می کند. در اندیشه اسلامی، علم راهی است به سوی خداوند و اندیشیدن در طبیعت ما را به سوی خدا رهنمون می سازد. معلمی مقدس ترین و شریف ترین شغل است. از این روی معلمان باید به خود ببالند که بر مسندی نشسته اند که خداوند بر آن تکیه زده است: «يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» (5) «خداوند به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد». اسلام در بیشتر خطابات خود همه مردم را مخاطب قرار داده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا». قرآن کریم سرشار از معیارهای ثابتی برای همه و در همه زمانها است.

دستور اسلام بر سودهای اخروی و ارزشها و لذت ها و مطلوبیت های معنوی استوار است و این فقط در سایه اعتقاد به جهان بینی الهی و تربیت معنوی میسر است. این از دلایل علمی نیاز بشر، حتی در زندگی مادی خود به دین و خداپرستی است.

ص: 102

- 1- . سورة انعام، آیه 153
- 2- . سورة فصلت، آیه 53
- 3- . سورة مائده، آیه 105
- 4- . سورة زمر، آیه 9
- 5- . سورة آل عمران، آیه 48

در آموزه های قرآنی برای پاداش های الهی حتی از مقیاس کمی مادی نیز استفاده شده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (1) «هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت»؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ» (2) «کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند». و امام صادق 7 فرمودند: «عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ: الْقَرْضُ بِشَمَانِيَةِ عَشْرِ وَالصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ»؛ «بر درب بهشت نوشته شده است: قرض

دادن هیجده برابر پاداش دارد و صدقه ده برابر».

البته حکمت دستورات شرعی و انفاق های واجب و مستحب منحصر به سود چند برابر اخروی یا برخورداری از لذت های معنوی و وحی نیست. برقراری نظم و عدالت در جامعه خود از دیدگاه کلی، بهترین حافظ سودها و منافع افراد است. اسلام از بروز تضادهای بنیان کن و بحرانهای ویرانگر که اغلب منابع شخصی انسان سودجو را نیز متزلزل می کند، جلوگیری می کند. به این ترتیب رفاه مادی و معنوی دنیا و آخرت انسان ها در گرو برخورداری از این بینش است.

اسلام با ارائه این جهان بینی و دیدگاه، حفظ منافع اجتماعی را با رسیدن به مطلوب ها و خواسته های فردی سازگار می نماید، زیرا منافع اجتماعی، سبب منفعت خود فرد به معنای وسیع آن می گردد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (3) به این ترتیب جامعه اسلامی بر همه مشکلات ناشی از برخورد انگیزه های فردی با منافع اجتماعی فائق می گردد، و انسان را برای گذشت از منافع فردی خویش در مقابل به دست آوردن منافع اجتماعی و در نتیجه، منافع معنوی و اخروی آماده می کند.

تعالیم اسلام، از مسائل مربوط به تشکیل خانواده گرفته تا امور مربوط به حکومت و تجارت و مناسبات اجتماعی، در همه مراحل، بر انطباق با نیازمندی ها و سازگاری با دانش بشری استوار است. اسلام دینی است که صلح و شادی و اخلاق را برای پای بنیان به آن به ارمغان می آورد. عظمت و شکوه دین، مساوات و حق و حکومتش عدل است و قدرت سرپرستی بشر را در همه تاریخ دارد. اسلام دین خاتم است لذا توانایی اینچنین دارد. اسلام تشریح خداوند است و

از مرام هایی که انسانها می سازند نه چیزی می گیرد و نه با آن درمی آمیزد. قرآن به همه غرائز اشاره کرده است و راه مشروع و مناسب با مصلحت فرد و جامعه را نیز در برخورداری از آن می نمایاند. در اسلام منعی در برخورداری از طیبات بهره های زندگی وجود ندارد و دعوت به رهبانیت حرام و بیزاری از نعیم دنیا ناپسند است. همه قرآن دعوت به اعتدال است، زیرا اسراف و زیاده روی موجب بروز امراض معنوی و روحی است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (4) «ای پیامبر! بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده»؛ «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا» (5) «ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید»؛ «فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (6) «هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد به زنی گیرید».

اسلام به انسان شرافت همراه با مسئولیت داده و نظام اخلاقی خود را بر اساس منطق استوار کرده است. اسلام محدودیتهای فراوانی برای لذت های غریزی به وجود آورده و آن ها را در قالب های مشروع قرار داده و

ص: 103

2- . سورة حديد، آية 11

3- . سورة فصلت، آية 46

4- . سورة اعراف، آية 32

5- . سورة مؤمنون، آية 51

6- . سورة نساء، آية 3

برای آن‌ها اهدافی عقلانی و معنوی به وجود آورده است. بنابراین افراد جداگانه دارای حقوق و مسئولیت هستند و هر کس در برابر آزادی و حقوق خود مسئول است و سعادت و شقاوت هر فرد نتیجه سعی و کوشش خود اوست: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (1) «و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد»؛ «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (2) «آن جماعت را روزگار به سر آمد، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست». اسلام هویت خاص خود را از وحی الهی (قرآن) سرچشمه می‌گیرد و در سنجش با دیگر ادیان و اندیشه بشری از ویژگی توحید برخوردار است. اسلام نظامی است عقیدتی که جهان هستی را تفسیر می‌کند و نظامی جامع و شیوه زندگی با «دین» است. کسی که از روی انصاف و با چشم بصیرت در این دین بنگرد، کوشش عظیمی را که برای تهذیب جان بشر در تمام جوانب و قوانین آن به کار رفته است درک می‌کند. این دین همان دینی است که بالاترین تمجید را درباره پیامبرش، داشتن اخلاق عظیم می‌داند که: «إِنَّكَ لَعَلِي خُلْتِي عَظِيمٍ». در اسلام تربیت دینی به گونه ای بنا نهاده شده است که با معارف و علومی که اصول و زیربنای دین به حساب می‌آیند سازگاری و همخوانی کامل دارد و بیشترین اهتمام را به علم داشته است و تأکید فراوانی دارد. در اسلام علوم دارای قلمروی وسیع و متنوع و در عین حال ارتباط نزدیک با یکدیگرند.

در اسلام قانون و تشریح چون از جانب خداست امری مقدس است؛ خدای سبحان عادل است و به کسی ستم روا نمی‌دارد و منفعتی در ظلم برای خود نمی‌بیند. بنابراین شاخص قانون، عدالت و حق است و باید آن را ارج نهاد و از پدید آوردن هرگونه هرج و مرج و نگرانی خودداری ورزید. مدنیت به معنای رشد و فن آوری نیست. از دیدگاه دین، مدنیت یعنی اینکه انسان‌ها در یک شهر چنان زندگی کنند که صدها هزار نفر بتوانند با هم هماهنگ باشند و با هم زندگی کنند. عقل و دین که بخش‌های تعطیل شده تمدن معاصر بشری هستند باید جایگاه خود را در فرهنگ انسان بازیابند، و فساد تمدن کنونی به دلیل تعطیل شدن این دو دستگاه است.

در آموزه اسلام رعایت و احترام به حقوق دیگران متضمن خیر در رستخیز الهی است. یکی از ویژگی‌های شریعت اسلام، پیشگیری از گناه است و امروز در علم حقوق و جامعه‌شناسی هم به این مسأله توجه شده است. این بزرگترین شاهکار قرآن است که در سازماندهی یک جامعه اسلامی، نه تنها افراد جامعه را با حقوق یکدیگر آشنا می‌سازد، بلکه به وسیله تشریح عبادات واجب و مستحب و تربیت کردن بر اساس تقوی، تمام راه‌های منتهی به گناه را سد کرده است. تشریح اسلام همراه با عطوفت و سازگار با ساختمان روحی و جسمی است و نیز با هر تطور اجتماعی می‌تواند هماهنگ باشد. اسلام در ساختن اجتماع بر پایه مساوات و عدالت اصرار دارد. چون خیر مسلمانان را در این راه می‌داند، پافشاری می‌کند که این قوانین الهی با دقت به اجرا درآید و ایمان و وجدان مسلمانان تقویت و بیدار شود، تا هر کاری که انجام می‌دهند با رضا و رغبت باشد نه با اکراه و اجبار. اسلام بر اساس وحدت زمین و آسمان، در یک نظام واحد استوار است و در روح فرد و جامعه یکسان نفوذ می‌کند. در اسلام فعالیت‌های علمی از نظام دینی جدا نیست و در تمام این مظاهر و راه‌های مختلف، وحدت و یگانگی حقیقت خود را از دست نمی‌دهد، زیرا همان حقیقت یگانه اسلام در همه مراحل تجلی می‌کند. بنیاد این دین هرگز در عزلت و کناره‌گیری از جامعه برپا نخواهد شد. جامعه‌ای که احکام و

1- . سورة اسراء، آیه 15

2- . سورة بقره، آیه 134

شرایع اسلامی از قوانین و نظامات آن دور باشد جامعه اسلامی نیست. برخلاف مسیحیت تحریف یافته، در اسلام هرگز بین دنیا و آخرت و اعتقاد و اجتماع جدایی نیست.

نظام اسلامی در درون چهارچوبی دینی و الهی قرار دارد و دین اسلام خود برای هر یک از ابعاد حیات بشری، نظامی ویژه تعیین کرده است و در همه این نظام ها ارتباط بین انسان با مبدأ خود یعنی خداوند و مقصد نهایی او یعنی آخرت را رعایت کرده است. این چهارچوب کلی، نظام اسلامی را از سایر نظام های دیگر متمایز می سازد و به آن توانایی داده است تا مصالح اجتماعی بشر را در نظر گیرد و اهداف او را تحقق بخشد، زیرا اهداف و مصالح بشر تنها از طریق شناخت درست انسان، ویژگیها و نیازهای او و ارتباطش با جهان اطراف تحقق پذیر است و تنها دین است که توانایی چنین شناختی را دارد و بر اساس آن نظامی مناسب زندگی بشر تدوین می کند.

مهم ترین ویژگی اسلام آن است که هدف بشری و انسانی آن فراگیر و دارای موازین و ارزشهای روشن است. اسلام تنها دینی است که به فرد و یا گروه معینی (در مقابل ادیان دیگر که راویانی غیر رسولش دارد) نسبت داده نشده است؛ تنها دینی است که نامش هر چند به اختصار از اعتقادات و محتویاتش حکایت دارد و تنها دینی است که وجه تسمیه اش حکایت از جهان بینی و مبانی اساسی اعتقادی آن دارد. اسلام از ماده «سلم» به معنی تسلیم تنها در برابر پروردگار و تنها حقیقت کامل است؛ چون شارع آن تنها خداوند است و هیچ فرد یا گروهی در تشریح اصول عقاید و محتویات آن مؤثر نبوده است. آری، جهان هستی پروردگاری یکتا دارد که به دست پیامبران برای مردم شریعت و شیوه ای را که دربرگیرنده همه راه های سعادت است قرار داده است و روزی، همگان را برای دیدن نتایج کارهایشان گرد خواهد آورد. در مورد این بحث باید حساب اسلام را از دیگر ادیان تحریف شده کنونی جدا کرد زیرا قیاس میان عموم ادیان با اسلام، قیاس مع الفارق است. هرگز نباید اسلام را با ادیان دیگر سنجید. قرآن در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدون گردید، اما کتاب آسمانی ادیان دیگر را قرن ها پس از وفات پیامبرشان تدوین کردند، آن هم هنگامی که حادثه اجتماعی سختی اساس دین آنها را تهدید می کرد.

انجیل موجود هرگز نمی تواند وحی الهی باشد، بلکه ساخته دست افرادی است که قرن ها پس از این جریان ها زندگی می کردند. نقدهایی که به تازگی درباره کتاب مقدس نوشته شده است تا حد زیادی دیدگاه ها را درباره عهد جدید تغییر داده است. محققان بر این باورند که در پرتو یافته های جدید، دیگر نمی توانیم عهد عتیق را به صورت ثبت تجربیات دینی ابراهیم (علیه السلام)، اسحاق (علیه السلام)، یعقوب (علیه السلام)، و تبار ایشان به شمار آوریم، بلکه باید آن را حاصل ثبت این تجربیات، آنچنانکه آخرین تدوین کنندگان این کتب آن ها را فهمیده اند، بدانیم. بسیاری از محققان عقیده دارند که دین یهود تا حدی به شکل امروزی خود، در حدود اواسط قرن پنجم قبل از میلاد، در نتیجه کار «عزرا» پا به عرصه وجود گذاشت.

نتیجه اینکه همه تورات را نه در یک تاریخ بلکه به تدریج، طی قرن های مختلف تدوین کردند.

انجیل نیز در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) مدون نشده است. تاریخ تدوین انجیل کنونی هم مجهول است و نیز تاکنون دانسته نشده است که متن نخستین اوستا را در چه زمانی نوشته اند. در قرآن هیچ گاه از تورات و انجیل به نام کتابهایی که شک در آنها نباشد اسم برده نشده است بلکه همیشه به هدایت و نور بودن یا تحریف آنها به دست پیروانشان اشاره شده است. اما درباره قرآن با قاطعیت

فرموده شده است که هیچ شکی در آن راه نداشته و مصون از تحریف است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (1)

اسلام میدان پیشرفت علم را با گستردگی تمام باز می‌گذارد و آن را جهت دهی می‌کند. اسلام دینی است که داعیه هدایت و شکل دهی همه شئون زندگی انسان‌ها را دارد. تفاوت اسلام با مسیحیت و ادیان شرقی این است که اسلام به شدت سیاسی است و چهارچوب‌های سیاسی دارد و برخلاف مسیحیت و آئین کنفوسیوس، تنها یک دین اخلاقی نیست. عملکرد بد و نادرست حکمرانان مسلمان، نباید ما را از فهم واقعی رابطه میان اسلام و سیاست غافل کند. اسلام هم دین است، هم جامعه، و هم امت، اما جامعه‌ای بر پایه ایمان. اسلام دینی است که جوهر آن اطاعت خداوند و در واقع پاسخ به ندای الهی است. اسلام نه فقط یک دین و راه مثل سایر ادیان و در کنار آنها، بلکه آخرین و اصیل‌ترین و جامع‌ترین دین است؛ یعنی دینی که بشارت‌های همه پیامبران پیشین را در بر می‌گیرد.

در نگرش اسلامی، مسیحیت و یهودیت نیز دارای دستورهای اجتماعی هستند اما این‌ها به جامعیت و کفایت اسلام نیستند. هیچ عرصه‌ای از فعالیت وجود ندارد که در پوشش قوانین و حقوق اسلامی قرار نگرفته باشد. اسلام منزلت سرپرستی انسانها را دارد و انسان‌ها منزلت تبعیت از اسلام را و در اسلام اساس جهان بینی توحید است.

زندگی در بینش اسلامی، همه بر پایه محبت و مودت است و تعاون، تکامل، اصول و روشهای آن را تبیین نموده و آن را بین مسلمانان به طور خاص، و بین همه افراد بشر به طور عام محقق کرده است. اسلام دینی عقلی است که به همه جهات مختلف عقیده، مال، جان، عقل، جسم و روح بشریت توجه کرده و مصالح بشر را در نظر گرفته است و قادر است تمام احتیاجات حقوقی بشر را برآورده سازد. اسلام هیچ واقعیتی را اعم از طبیعی، فطری و غریزی انکار نمی‌کند. از دیدگاه اسلام انسان دارای دو راهنماست: «فطرت و عقل» (درونی) و «پیامبران» (بیرونی).

وضع احکام شریعت تنها برای مصالح دنیا و آخرت بشر است که هم آسان و هم سازگار با فطرت انسان است. عنایت خداوند به انسان تا آنجاست که انسانها در حد قدرتشان مورد تکلیف خدا هستند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (2) و دشواری را برداشته «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (3)

انسان گرچه در اصل به وجود آوردن خود هیچ اختیاری نداشته است اما در مرحله تشکیل ماهیت و شخصیت انسانی خود که او را از دیگران متمایز می‌سازد آزادی عمل و قدرت انتخاب دارد. در جهان بینی اسلامی، انتخاب باید بر اساس تعهدها و بصیرت‌های خاصی باشد که از طریق وحی و تعالیم انبیاء به وجود آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (4) «به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست». امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید: خداوند وسایل و امکانات و ابزار فهم و انتخاب درست را در اختیار انسان گذاشته است تا انسان سرنوشت خوبی برای خود برگزیند و خیر و صلاح خود را در نظر بگیرد. (5)

ص: 106

1- . سورة بقره، آیه 2

2- . سورة بقره، آیه 286

3- . سورة حج، آیه 78

4- . سورة انعام، آیه 104

در آموزه اسلامی پاداش و اجر الهی بر سه محور و اصل استوار است که همه انسان ها در آن یکسانند. این اصول عبارتند از:

* اعتقاد به خداوندی که دارنده همه کمالات است که از جهت اطلاق ذاتی خود احتمال هرگونه شریک و همتا یا ضد و یاور و امثال آن را نفی می کند.

* اعتقاد به روز قیامت که همه مردم در آن روز نزد خداوند باز می گردند.

* اعتقاد به وحی و رسالت و شریعت، همراه با عمل بر طبق موازین شریعت. قرآن عملی را صالح می شمارد که بر شریعت عصرش منطبق باشد. پس عملی که با هیچ شریعتی مطابق نباشد، یا به شیوه منسوخ باشد، یا مطابق شریعتی باشد که زمان آن به پایان رسیده است در نزد قرآن عمل صالح به حساب نمی آید. ولی اموری کلی که عقل به آنها دست می یابد و وحی مشترک میان پیامبران آن را امضا می کند همچون نیکی، عدل، احسان، راستی، ایثار، امانتداری، تواضع و امثال آن، نزد هر پیامبری و هر نوعی از وحی، صفت و عمل صالح به حساب می آید (اصطلاحاً به این امور مستقلات عقلیه گفته می شود؛ زیرا عقل جدایی از وحی، حسن و صلاحیت آن ها را در می یابد).

این اصول سه گانه در هر زمانی محقق شود اجر و پاداش الهی را در پی دارد، و ترس و اندوه را از بین می برد و گذشتگان و آیندگان در آن یکسانند. در شناخت این اصول از به کارگیری عقل گریزی نیست، به گونه ای که در آن برای تقلید مجالی نمی ماند. در بینش اسلامی، انسان به معنای واقعی کلمه، کسی است که حیات، فکر و عمل خود را بر پایه اخلاص در راه به دست آوردن رضایت حق تعالی استوار کند و با رنگ خدایی به آنها صورت بخشد. بنابراین منبع کرامت انسانی توجه خالصانه انسان به خدا و تقوای بی شائبه این انسان است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (1)

در اسلام مسأله تکوین شخصیت انسان در حیات اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است و حتی بر بسیاری از فعالیتهای عبادی تأثیر گذاشته است و به اعمال عبادی که گروهی انجام می گیرد نیز بسیار توجه شده است. از این رو، وقتی مسأله پرورش گرایش به زندگی اجتماعی از نظر دین مطرح می شود هم ناظر بر تقویت و رشد آن و هم ناظر بر جهت مند کردن آن است. در اسلام بر ایجاد و تقویت روحیه تعاون و همکاری تأکید شده است، البته بر اساس نیکی و تقوی: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (2) «در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است». دین اسلام برای رسیدن به مقام والای خلیفه الهی درباره همه رفتارهای انسان صاحب نظر است.

از دیدگاه قرآن، انسان در نظام آفرینش، محور است و همه چیز برای او آفریده شده و حول محور او می چرخد؛ ولی در عین حال هدف از آفرینش انسان تجلی ذات اقدس حق تعالی است زیرا انسان یگانه تجلیتمای صفات جمال و جلال مقام ربوبیت است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (3) خلیفه در این آیه به معنای خلیفه در صفات جمال و جلال الهی است. خداوند انسان را مسجود ملائکه کرد و ودایع

ص: 107

1- . سورة حجرات، آیه 13

2- . سورة مائده، آیه 2

3- . سورة بقره، آیه 30

ربوبیت را به او سپرده و او را گرامی داشته و در آفرینش او به خود تبریک گفته است: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1) جنبه معنوی و روحی انسان برخورداري او از عقل، اراده، آزادي، اختيار، شرافت و عظمت معنوي است. آنچه در اسلام مهم است تعقل همراه با تقوا است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (2) ارسال پیامبران و کتب آسمانی همه در جهت راهنمایی بشر به سوی چنین زندگی ای است. عقلانیتی که آدمی را از اتصاف به اوصاف متقین دور کند پذیرفتنی نیست.

اندیشه اسلامی عقل جامع نگر را که محصول همان جامعیت عقیده اسلامی است تشویق می کند و قرآن به تفکر و تأمل در پدیده ها توصیه می کند. ویژگی های عقل انسان کمال طلبی، دینداری، محبت، کنجکاو و زیبا طلبی است. این امور همخوان با فطرت، علت اصلی گرایش به دین هستند.

مذهب امامیه تفکرات و آرای خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عترتش و عقل گرفته است و در هیچ زمانی به هیچ چیز و هیچ کس نیازی ندارد و تشیع از همان پیامبر صاحب رسالت به ما رسیده است. تعالیم رهبران ما، یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتعلیهم السلام او، ما را به رعایت روشی نیکو در مناظره فرمان می دهند و از زیاده روی در استقلال و پیش گرفتن راه ستیز و جدال ولو اینکه بر حق باشیم باز می دارند و ما را موظف می سازند که معاشرت خود را دل نشین سازیم و از رفتار، بیشتر از گفتار مان مدد جوییم و دیگران را به حق دعوت کنیم.

بنابراین ائمه، مایه شرف، افتخار و آبروی ما شیعیان هستند. آنان نیز انتظار دارند، ما هم مایه افتخار و تربیت یافته آن ها باشیم. مسلمانان باید امروز در جست و جوی یافتن هویت اسلامی خود باشند. قرآن نیروی تفکر و تعقل انسان را به کار می اندازد. در پرتو وحی و سنت، حق و باطل از یکدیگر تمیز داده می شوند. پشت کردن به شریعت مصطفوی و حقیقت علوی گناهی است نابخشودنی و هیچ عالم و دانشمندی از آنها بی نیاز نیست.

مسلمانان در اوضاع و احوال کنونی بیشتر از همیشه به استقلال فکری کاملاً روشن نیاز دارند. بر آنان واجب است که در حقایق دینی بیندیشند و در درک معارف دین بکوشند تا عقاید دیگران بر ایشان تحمیل نشود و راه فهم آن ها بسته نشود. انسان نمی تواند با تعاریف و مفاهیم مبهم و نارسا، تعالی دینی بیابد و در دین داری سلوک نماید. امام حسن مجتبی 7 می فرماید: «ع- جِبْتُ لِمَنْ يَتَّقُ- رُ فِي م- أُكُولُهُ كِي- فَ لَا يَتَف- ك- رُ فِي مَع- ق- وِلِهِ، فَيَجِبُّ بَطْنُهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَ يُودِعُ صَدْرُهُ مَا يُؤْذِيهِ» (3). امام حسن مجتبی علیه السلام: در شگفتی از کسی که درباره خوراک جسم خود می اندیشد چگونه درباره خوراک فکر خود نمی اندیشد؟ شکمش را از آنچه زیانبار است پرهیز می دهد، اما در سینه خود چیزهایی می سپارد که مایه نابودیش می شود. امام باقر 7 فرمودند: دین پهنه ای باز است. (4) نارسایی مفاهیم دینی در عرصه های مختلف به شدت خطرناک و آسیب پذیر است. از آنجا که اسلام دین فطرت است و مطابق فطرتی است که پروردگار در نهاد

ص: 108

1- . سورة مؤمنون، آیه 14

2- . سورة حجرات، آیه 13

3- . بحار الأنوار، جلد 1، ص 218

4- . کافی، جلد 1، ص 405

آدمیان قرار داده است و متناسب با آن است، می تواند هر نقصی و غباری را که در فطرت بشر به وجود آمده است تصحیح و همیشه دل ها را جذب کند. اسلام هر پدیده ای را که مخالف فطرت بشر نباشد می پذیرد.

در اسلام مفاهیم ثابتی وجود دارند که هرگز تغییر نمی کنند. این مفاهیم، اصولی هستند که حرکت اجزاء بر آنها استوار هستند. اسلام جلوه رحمانیت حق برای هدایت بشر است و با ضروریات برخاسته از زندگی بشر ظهور یافته است. اسلام شریعتی جهانی است؛ برای همه زمان ها و مکان ها شایستگی دارد و چهارچوبی است که از ارکان ثابت، انعطاف پذیر و اصول کلی برخوردار است و قوانین کلی آن هیچ گونه تغییری را نمی پذیرد. این شریعت، آزادی حرکت را جایز می داند و تشکل داخلی را روا می شمارد. اسلام باب اجتهاد در فهم حقایق را به روی مردم گشوده است. فقه اسلامی به خصوص فقه شیعه باب اجتهاد مطلق را باز می داند و احکامش تمام زندگی را دربر می گیرد. در اسلام روابط انسان ها با یکدیگر همواره ضروری و عاقلانه است و منشاء پیدایش روابط اجتماعی انسان، احتیاجات اوست. بنابراین روابط اجتماعی در قلمرو فرهنگ، سیاست، تربیت، اقتصاد و جامعه برخاسته از احتیاجات انسان است و نظام اجتماعی برای تنظیم همین روابط به وجود آمده است.

در بینش اسلامی، مسلمان برای هر گفتار و کردارش با در نظر گرفتن عامل نیت مسئول است. حضرت سجاد⁷ در رساله حقوق درباره مسئولیت انسان در برابر خویش و اعضا و جوارح و دیگر وابستگان بیانات وافی دارند. مسلمانان به شیوه فراگیر در زندگی که گفتار و کردار آنها را در جمع و در تنهایی دربر می گیرند متعهد هستند: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»⁽¹⁾ [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند]». همه در دو چیز مسئولند: پاکي وسیله و شرف هدف. هدف تو از این کار چه بوده است و با چه وسیله ای این کار را انجام داده ای؟ اسلام عملی را می پذیرد که از آلودگی فخر و ریا و عجب و منت و از این قبیل به دور باشد. در جهان بینی اسلام اخلاق بدون دین جایی ندارد و این دو وابسته به یکدیگرند. مؤمن در هر کاری از درون قلب ندای پروردگارش را می شنود و کار را به قصد قربت به او انجام می دهد. در فطرت و نهاد ما وجدان، خلقی است که خیر و شر را می شناسد و امر و نهی دارد و انبیا با وحی الهی وجدان خفته ما را بیدار می کنند. اوامر الهی با طبیعت و فطرت بشر و تمایلات غریزی او موافق است. اسلام سعادت دنیوی انسان را به سعادت اخروی او پیوند می دهد و بهره های روح و جسم را به هم نزدیک می کند. اسلام بدون هیچ گونه تحمیلی راه بشر را به سوی ایمان هموار ساخته و او را به هدایت دلالت کرده است. اسلام سعی دارد با عقل و استدلال، دیگران را به خود معتقد سازد یا دست کم اگر اعتقاد نیافتند نقاط اختلافی و اشتراکی خود را با آنان مشخص سازد.

اسلام دین حنیف و مبتنی بر احکام و قوانینی آسان و ملایم است. خداوند، رحمان است و دین زیباترین جلوه رحمانیت او برای هدایت بشر است: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»⁽²⁾ «خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد»؛ و نظام اسلام مبتنی بر نظام احسن است و دینی متین و ملایم است و پیامبری مهربان دارد: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»⁽³⁾ «پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند».

ص: 109

1- . سورة ق، آیه 18

2- . سورة بقره، آیه 185

3- . سورة آل عمران، آیه 159

اسلام دين تجهيز قوا و تشديد نیرو است و مي خواهد ملت اسلام در هر عصري مجهزترين ملت ها به جهاز تمدن آن عصر و قوي ترين و نيرومندترين جوامع بشري باشد و مشعل دار تمدن انساني در هر دوره اي شناخته شود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1) «و اگر مؤمنيد سستی مکنيد و غمگين مشويد که شما برتريد». دين اندیشه حرکت، زندگي و خط مشي است. اسلام ديني است که همه ابعاد زندگي بشري (فردی و اجتماعي) را دربر مي گيرد؛ ديني است که از ظرفيت لازم براي به حرکت در آوردن انسان در ابعاد مدني، عبادي و ديني برخوردار است.

اسلام آخرين و كامل ترين دين الهي است؛ براي منجي موعود اهميت خاصي قائل است و بيشر از اديان ديگر آن را تبين و تشریح کرده است. اسلام هر کسي را که به هر يك از پيامبران توحيددي پيش از حضرت محمد(صلی الله عليه و آله) اهانت ورزد، تکفير مي کند. اسلام سيماي تابناک تحريف شده پيامبران توحيددي پيشين را پاک مي کند و آنان را الگوهاي متعالي انساني براي بشريت مي داند.

اسلام علاوه بر آزادي عقائد آزادي شعائر ديني را نيز تضمين کرده است زيرا در دين هيچ اجباري نيست: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (2) کليه عقايد، آراء، مذاهب و فلسفه هايي که با کرامت، عزت، عظمت و شرافت انسان سازگار باشد در اسلام آزاد است؛ اما اسلام با بت پرستي که منافي شأن، شرف، عقل و شعور انسان است ستيزي بي امان دارد. در بينش اسلامي فرد معتقد به خدا وقتي اصل را خدا و عدالت قرار داد ديگر حاکميت و ارزش را تنها براي خدا مي داند نه چيز ديگر.

مخاطب اسلام همه انسان ها هستند. اسلام از لحاظ اصول اجتماعي و روابط افراد خانواده ها با يکديگر، پايه گذار مکتبي است که توجه جهانيان را به خود جلب کرده است و از لحاظ بایسته هاي انساني در گيرودار برخوردارهاي اجتماعي در حدي کامل، بلکه فوق کامل است که مي تواند در هر عصري و زماني قابل اجرا باشد. در اسلام چون انسان مختار است مسئول است و حق پذيرش بي چون و چراني جريانات فکري را ندارد:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (3) «به سخن گوش فرا می دهند و بهترين آن را پيروي می کنند»؛ «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (4) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شيوه ای] که نیکوتر است مجادله نماي».

اسلام دين خداست و هر کس ديني جز اسلام برگزيند هرگز از او پذيرفته نخواهد شد و در آخرت از زيانکاران خواهد بود: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (5) اسلام يعني عبادت نکردن موجودي جز الله. اسلام دين اولين و آخرين است؛ مقدمات آن از ابتدای عالم فراهم شده و با بعثت پيغمبر خاتم صلی الله عليه و آله به کمال رسیده است. تفاوت پيام ها فقط زماني و زباني و مکاني است. اگر اين تفاوت برداشته شود، دين گوهر يگانه خود را نشان خواهد داد. اسلام، اسلام ناميده مي شود به جهت آنکه تسليم بنده در برابر اراده خداوند سبحان در آنچه از او خواسته است وجود دارد.

اسلام مکمل همه اديان و دعوت الهي به همه انسانيت است. دين فطرت است و يگانگي خدا با يگانگي دين ملازم است و دين همه انبياست. شريعت واحد و امت واحد است: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً

- 1- . سورة آل عمران، آية 139
- 2- . سورة بقره، آية 256
- 3- . سورة زمر، آية 18
- 4- . سورة نحل، آية 125
- 5- . سورة آل عمران، آية 85

وَاحِدَةً»(1) و اصول اساسي تعاليم انبياء و منشأ دعوتشان يکي است: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»(2) قرآن رسالت انبياي سلف را تأييد مي کند و خود مورد تأييد آنهاست. همه پیامبران مردم را به انجام واجبات خداوند فرا خوانده اند. پیامبر خاتم صلی الله عليه و آله وارث حقيقي ابراهيم(عليه السلام) و مصحح اشتباهات يهود و نصاری به شمار مي رود: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(3) اسلام نه به منزله ديني نو بلکه همچون احياگر يکتاپرستي، ابراهيم(عليه السلام) ظهور مي کند و فارغ از پيرايه هاي يهوديت و نصرانيت و در مقام جانشيني آن ها و آخرين وحی الهي و اکمال دين و پیامبرش آخرين حلقه نبوت است.

هدف انبياء تکریم و تفضيل انسان ها بوده است و در اين راه چيزي کم نگذاشته و حقي از انسان ضايع نکرده اند. انبياء آمده اند تا انسان را سعادت مند دنيا و آخرت کنند. انبياء حقايق الهي را از طريق وحی دريافت و انسان ها را به آن دعوت مي کردند. افق وحی، فوق افق تفکر و استدلال است و نيازهاي متعالی عقل را برآورده مي سازد.

هیچ کس به اندازه انبياء به حقايق عالم آگاه نیست چون هیچ موجودي به ميزان خالق کائنات به حقايق خلقت عالم نیست: «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»(4) در اديان الهي هیچ گونه تناقض گويي يا تعارض واقعي وجود ندارد. هیچ پیامبري حق کم و زياد کردن احکام خداوند را ندارد: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ»(5) «و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود»؛ «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»(6) «دست راستش را سخت می گرفتيم»؛ «ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»(7) «سپس رگ قلبش را پاره می کرديم».

در هر زمان دين حق همان شريعتي است که پیامبر الهي و بشر بدان فراخوانده شده اند. اما بعد آمدن دين اسلام، اسلام دين حق الهي، و تا پايان عمر جهان، دين ديگري از جانب خدا نخواهد آمد. چون با آمدن اسلام اديان ديگر نسخ شده اند راه سعادت منحصر به اسلام است. همواره بايد به آخرين دستور خدا عمل کرد و هنگامی که به مرحله خاتمت رسيد براي همیشه پاسخگوي همه نيازهاي بشر است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»(8)

اگر شرايع گذشته امروز هم دين حق و راه مستقيم به سوي خدا بودند، پس ارسال حضرت رسول صلی الله عليه و آله و قرآن که در برنامه هاي عملي خود تفاوت بسيار با دو شريعت گذشته دارد نه تنها کاري لغو و عاري از فايده و حکمت بود، بلکه موجب شقاق ميان اسلام و جوامع بشري می شد؛ در حالی که خداوند، حکيم و از کار لغو و فساد انگيز برکنار است. همه انبياء دعوت به اسلام کرده اند؛ از اين رو، دين اسلام به قدمت تاريخ است. پیامبران با داشتن خط فکري

واحد هر کدام در مقطع خاصی ظهور کرده اند و رسالت خود را به انجام رسانيده اند و چون همه از یک منبع تغذيه مي شدند، هرگز ميان تعاليم آنها اختلاف ماهوي وجود نداشت و همه زمينه ساز اسلام بوده اند. قرآن بر اين حقيقت تأکيد

ص: 111

1- . سورة انبياء، آيه 92

2- . سورة بقره، آيه 285

3- . سورة آل عمران، آيه 67

4- . سورة بقره، آيه 231

5- . سورة الحاقه، آيه 44

6- . سورة الحاقه، آيه 45

7- . سورة الحاقة، آية 46

8- . سورة نحل، آية 89

دارد و پیامبرش را برای تمام بشر مبعوث کرده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (1) هیچ پیامبری داعیه خاتمیت نداشته است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (2) اسلام صراط مستقیم است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» (3) و این بیان که صراط مستقیم به عدد ادیان موجود تعدد و تکثر دارد سخنی بیهوده و بی برهان است. اسلام دین حق است: «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» (4)

در بیانیه اعلام دومین شورای واتیکان آمده است: کلیسا با احترام عمیق به مسلمانان می نگردد که خدا را می پرستند. خدایی که آسمان و زمین را آفریده با انسان سخن گفته است. همانگونه که اسلام با اراده خویش رد پای خود را به سلفش ابراهیم (علیه السلام) می رساند، مسلمانان نیز دقیقاً مثل خود ابراهیم (علیه السلام) که به خدا تسلیم شد می کوشند تا خویشتن را به احکام راز آلود او تسلیم کنند. مسلمانان به عیسی (علیه السلام) به منزله پیامبر، حرمت می گذارند و بعضاً با صدق و اخلاص ملتمس او می شوند. به علاوه، مسلمانان در انتظار روز داوری هستند، روزی که خداوند تمامی انسان ها را از مرگ بر می خیزاند و به آنان پاداش می دهد. به این دلیل مسلمانان به حیات معنوی و پرستش خدا و اساساً از طریق نماز و انفاق و روزه اهمیت فراوانی می دهند... (5)

بدین ترتیب عالمان و متفکران واقع بین به اصالت دین اسلام و علم اعتراف دارند. آنان با مقایسه منصفانه مسیحیت و اسلام و با توجه به جامعیت اسلام و سلامت آن از تحریف و شرک و به علاوه تصریح ظهور پیامبر 7 در کتاب مقدس، دریافتند که حقانیت اسلام را نمی توانند انکار کنند و در برخی موارد نیز به تفوق و برتری آن گردن نهادند.

قرآن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را از متابعت دین یهود و نصاری تحذیر کرده و شریعت آن ها را پس از اسلام خاتم هدایت الهی ندانسته است: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا...» (6) «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...» (7) «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (8) در این زمان برگزیدن دینی جز اسلام زیانکاری است: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (9) البته دین اسلام همان دین تسلیم است. حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته است و در این زمان تنها بر اسلام منطبق است. نکته دیگر اینکه پیام های الهی ارسال شده به انبیای گذشته و شریعت آنان بر وضع نخستین خود نمانده و دستخوش تحریف شده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (10) اختلاف و تعارض تعالیم اسلام با تعالیم موجود از سایر ادیان الهی نه در تفاوت تجلی خدا بر سه پیامبر است، بلکه ناشی از تحریف هایی است که پیروان آنان در کتب اصلی و مرجع شریعت خود پدید آورده اند. قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد تا مسائل مورد اختلاف آنان را حل

ص: 112

- 1- . سورة انبياء، آية 107
- 2- . سورة احزاب، آية 40
- 3- . سورة انعام، آية 153
- 4- . سورة شوری، آية 17
- 5- . شورای دوم واتیکان، ص 178؛ ویلیام مونترگری وات، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ص 250 و 251؛ جان هیک، فلسفه دین، ص 243
- 6- . سورة بقره، آية 135

7- . سورة بقره، آيه 136

8- . سورة بقره، آيه 137

9- . سورة آل عمران، آيه 85

10- . سورة بقره، آيه 79

کند: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (1) با ظهور شریعت اسلام، پیام راستین پروردگار کامل گردید: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (2) «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (3) ایمان به اسلام ایمان به همه انبیاء و انکار آن انکار کامل ترین وحی الهی است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (4)

پیامبران تنها راه سعادت را نشان می دهند و این خود بشر است که می تواند با آزادی و اختیاری که خدا به او عطا کرده است راه را برگزیند. خطا و ثواب کسبی است نه جبری و بشر ذاتاً شقی نیست و سعادت با عمل او مشخص می شود. خداوند بر اساس مراحل تکامل بشر و رشد عقل و درک انسانها برای آنان شریعی فرستاده است و هر شریعت مکمل شریعت قبل است نه معارض با آن و کامل ترین شریع و آخرین آن ها شریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دین اسلام است. پس دین اسلام که با نوح 7 آغاز شده با تعیین امام و آخرین پیام ها برای خاتم انبیا صلی الله علیه و آله کامل شده است. بعد از آن دیگر پیروی از شریع قبلی درست نیست زیرا مرحله کامل دین رسیده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (5) اسلام دین استوار و ارزشمند است: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (6) اسلام در ابتدای ظهور خود با تمام ذهنیت های متحجر و پیچیده و اندیشه های معارض، به مقابله برخاست و بر آن ها سیطره یافت، و تمام قدرت های الحادی، شرک و مستکبر را به مبارزه فراخواند و با پشت سر گذاشتن تجربه ها، رنج ها و فداکاری های بسیار به یک قدرت جهانی تبدیل شد. اسلام در

روش تربیتی خود دشمنان را به دوست تبدیل می کند.

نظام اسلامی به دست بشر طراحی نشده است تا تحت تأثیر شرایط شکل گرفته باشد. از این رو، هم نیازهای مادی بشر را در نظر گرفته است و هم نیازهای روحی، معنوی و اخلاقی او را، هم دنیای انسان را مد نظر داشته است و هم جهان واپسین را، هم اراده و اختیار و آزادی بشر را ملاحظه کرده است، هم مصالح و مفاسد را و هم منافع فرد را لحاظ کرده است و هم مصالح اجتماعی را.

پدیدآورنده قوانین اسلام خداست و این قوانین دارای نیرومندی، بزرگی و کمال و ویژگیهایی است که از خالق آن نشأت گرفته است و چون خداوند هم کریم و هم ازلی و ابدی است اسلام نیز از این ویژگی الهی برخوردار است؛ یعنی به گذشته و حال و آینده تعلق دارد. اسلام برای هدایت مردم و شناخت درست خداوند و روی آوردن انسان ها به او و تعالیم، ارزش و اهمیت فراوان قائل است. اسلام جامعیتش همچون جامعیت جهان هستی است. هستی در اساس خود که برای مردم عرضه می شود مجموعه ای متکامل است. هستی در جهان تجزیه نمی شود. پس هر چه انسان بخواهد در هستی می یابد؛ اسلام نیز چنین است، بنابراین، میان قانون تشریحی و قانون تکوینی ضدیتی وجود ندارد و در واقع، تشریح بر تکوین استوار است. اسلام دعوتی جهانی و پیامی برای همه بشریت دارد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

ص: 113

1- . سورة نحل، آیه 64

2- . سورة انعام، آیه 115

3- . سورة توبه، آیه 33

4- . سورة مائده، آیه 3

5- . سورة توبه، آیه 33

6- . سورة توبه، آيه 36؛ سورة يوسف، آيه 40؛ سورة روم، آيه 30

إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (1) ارزش هایی که اسلام برای پیمودن راه خود ارائه کرده است، به صورت عبادت و یا ثواب و گناه بیان شده اند. حلال و حرام، واجب و مستحب و مکروه و ممنوع تعبيرات دیگری است که در بینش اسلامي براي حرکت ارائه شده است.

اسلام دين حقيقت است و مرتبه انسانيت انسان را به او بازمي گرداند. اسلام آدمي را با خويستن خود و با خلقت آشتي مي دهد. از اين روي، مؤثرترين داروي درد عصر ماست. اسلام دين تعادل است و اين جهان را چون آن جهان در نظر دارد. اسلام آيين زندگي در پرتو كرامت انساني و عترت ايماني و مبارزه در راه تحقق عدالت اجتماعي و سعادت حقيقي و هدايت همه جانبه انسان و جامعه است. اسلام آيين عبوديت، عدالت، عزت و استقامت است. دين اسلام در داشتن جنبه هاي اجتماعي قوي ترين اديان آسماني است. اسلام همه حكمت هاي جهاني را در خود به كمال رسانيده است. اسلام كامل كننده توحيد ابراهيمي و مكمل رشته اديان و آيين هايي است كه از توحيد سرچشمه گرفته اند. اسلام گزارشگر آخرين وحى الهي است و موافق با رسالت خدايي اش همچنان در حال گسترش است. پيوند اسلام با اديان آسماني رابطه تأييد و تصديق كلي است. قرآن آنچنان به تكرر و تأييد از حضرت موسي و عيسي و مريم و عزرا و صحف ابراهيم (عليه السلام) و زبور و تورات و انجيل و همه متعلقات اديان الهي پيش از خود مي پردازد و با احترام تأييد مي كند كه در هيچ دين ديگري متصور و مشهود نيست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» (2) به فرموده قرآن، تورات و انجيل خبر از ظهور اين دين خاتم را داده بودند: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (3)

بنابراين اسلام حقايق وحياني اديان پيش از خود را تأييد مي كند: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (4) اسلام اديان ديگر را يكسره بي اعتبار و دروغين نمي داند. اديان آسماني مختلف حلقه هاي يك زنجيرند و داراي يك هماهنگي مقدس هستند. نظر اسلام به اديان ديگر كاملاً محترمانه است. اسلام آزادمنش تر از اديان ديگر بوده است و مسلمانان التزام ديني در رعايت احترام اديان آسماني ديگر دارند. اسلام تعاليم اساسي مسيحيت را تأييد مي كند ولي عقايد باطلاي از قبيل تثليث و تجدد و مانند آن ها را مردود مي شمارد. عقايد مربوط به الوهيت عيسي (عليه السلام) يا فرزند خدا بودن ايشان، مادر خدا بودن مريم (عليها السلام)، هرگونه تفسير و توجيه شود در بينش اسلامي ناپذيرفتني و مطرود است؛ زيرا اين عقايد با توجه مطلق و كامل و تشكيك ناپذير و انعطاف اسلامي سازگار نيست.

در آموزه قرآني، اسلام به علت توحيددي بودن مطلق و كامل، مسيحيان و يهوديان را بت پرست و مشرك مي داند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...» (5) «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (6) اسلام بر دو پایه یگانگی خدا و نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، بر پایه نبوت عامه همه پیامبران، استوار است و اصول ثابت تشریعی در اسلام همان اصول ثابت تشریعی در دیگر ادیان توحیدی است.

ص: 114

1- . سورة سبأ، آیه 28

2- . سورة نساء، آیه 47

3- . سورة أعراف، آیه 157

4- . سورة بقره، آیه 136

5- . سورة توبه، آیه 30

ذات آفریدگار، قدیم و بی نهایت است و جز او خالقی نیست. مسلمان به وجود خداوند واحد که خالق و حاکم روز جزاء است ایمان دارد

و در مقابل او احساس مسئولیت می کند. چنین کسی به همه کتب الهی (تورات، زبور، انجیل، قرآن) و همچنین به پیامبران آسمانی از حضرت آدم 7 تا نوح 7 و پیامبران بزرگ بنی اسرائیل (موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)) و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که آخرین پیامبر صاحب کتاب و شریعت است ایمان و اعتقاد کامل دارد: «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (1)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود را صرفاً ادامه دهنده راه و سنت ادیان الهی می دید؛ تا آنجا که او همان حقیقتی را که یهودیان و مسیحیان تعلیم می دادند و عمل می کردند تبلیغ و موعظه می کرد. اسلام منادی وحدت همه ادیان الهی است زیرا همه ادیان الهی منشأ و مصدري واحد دارند. اسلام همه ادیان الهی پیشین را مقدمه خود می داند و از اهمیت و ارزش و ضرورت احترام به آن ها نمی کاهد، بلکه برعکس بر وجوب احترام و اعتبار آن ها تأکید می کند. ادیان توحیدی پیشین هماهنگ با نیاز انسان معاصرشان بوده اند و اسلام در پاسخ به نیاز تاریخی و جاودانه انسان ظهور یافته و طبعاً دینی اکمل و دائم است که در پی رسالت هزاران پیامبر پا به عرصه وجود گذاشته و سرآمد ادیان الهی است.

هیچ دینی از ادیان، جز اسلام، پذیرای دیگر دین ها نبوده و در برابر آن ها نرمش نشان نداده است. این پذیرش و نرمش اسلام در برابر دیگر ادیان نه تنها نشانه یگانگی میان عقاید بلکه نشان از رفتار شایسته همه ادیان الهی است و حکایت از آن دارد که همه آن ها سرانجام در پی درستی و راستی و هدایت بشری بسوی کمال هستند.

قرآن با ظهور خود پیامهای آسمانی را به پایان رساند و کتاب های آسمانی را که قبلاً نازل شده بود به کمال رساند و آن ها را پاس داشت. اسلام خاتم ادیان است. همه ادیان زمینه ساز ظهور اسلام بودند. اسلام مظهر و آرمان و نهایت کوشش های ادیان دیگر است زیرا آن ها ذاتاً ادیانی قومی بودند و توان مخاطبه جهانی نداشتند و نمی توانستند در ابعاد جهانی رشد کنند.

همه تلاش این دین به پایان بردن، پشت هم آمدن ادیان و سلسله های پیامبران است. در این دین همه چیز برای آن سازمان داده شده است تا نیاز انسان محتاج به همه زمان ها و مکان ها برآورده گردد. خطاب به عالمیان است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (2) «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (3) این دین کتاب خود را جامع همه ادیان توحیدی قرار داده است: «وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (4) «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ» (5) این دینی است که کلام الهی را نخستین بار از اعوجاج و اختلاف و جعل و کتمان و از نسیان حفظ کرده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتُلِفَ فِيهِ» (6) «يَكْتُمُونَ مَا

ص: 115

1- . سورة بقره، آیه 285

2- . سورة سبأ، آیه 28

3- . سورة قلم، آیه 52

4- . سورة مائده، آیه 110

5- . سورة مائده، آیه 48

6- . سورة هود، آیه 110

أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ (1) «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى» (2) «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (3) اینها و جز اینها است که دین محمدی صلی الله علیه و آله را شایسته مقام خاتمیت کرده است.

«اسلام مصحح انحراف ادیان»

حقیقت این است که قرآن دین همه انبیای الهی را به نام اسلام نامیده و خود انبیاء را مسلمانان خوانده است و این در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) و حواریون او صادق است: «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُسْلِمُونَ» (4)

اسلام دعوت توحید را تجدید کرد، دعوتی که همان سخن نخستین و اساس ثابت تمامی ادیان بود، اما دگرگونی هایی که در باورهای پیروان برخی ادیان راه یافت موجب انحراف آنها شد. به این ترتیب، این ادیان از اصل خود جدا شدند. اسلام خود را احیاء کننده آیین ابراهیم (علیه السلام) معرفی می کند و دستاوردهای دو آیین مسیحیت و یهود را به کمال می رساند.

یهودیت، خدا را تحریف کرد و مسیح (علیه السلام) به عنوان تصحیح کننده مفهوم سبحان که ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) باز نموده بودند ظهور کرد، اما دیری نگذشت که تفسیر مسیحی از خدای یگانه و توحید، خود نیز دستخوش تحریف شد و به این ترتیب یهودیت خدای ملی و خاص خود را مطرح کرد و مسیحیت نیز به خدای مجسم باور داشت. به همین دلیل بود که اسلام برای تصحیح هر دو انحراف پا به صحنه نهاد.

کتاب مقدس پر است از انواع تناقض ها و تحریف ها و سنت های ناروا به رسولان؛ از باب نمونه، شراب خوردن و عریان شدن حضرت نوح 7 و به تماشا نشستن فرزندان او (سفر پیدایش، 9)، نسبت شرابخواری به لوط 7 و هم بستر شدن با دو دخترش (سفر پیدایش، 19)، دستور قتل زنان و کودکان و زنده نگه داشتن دو دختر باکره از سوی حضرت موسی 7 (سفر اعداد، 13)، کشتی گرفتن یعقوب (علیه السلام) با خدا (سفر پیدایش، 32)، نسبت زنا به حضرت داوود 7 (کتاب دوم سموئیل)، و نسبت شراب خواری دادن به عیسی (علیه السلام) در اناجیل.

توصیف قرآن از انبیای الهی بر اساس اعتقاد به وحیانی بودن تعالیم آنان بی نظیر است. هیچ یک از ادیان زنده دنیا به اندازه دین اسلام از انبیای الهی به عظمت و شکوه یاد نکرده اند. قرآن بر اساس نگرش وحدت گرایانه خود به تمامی ادیان و انبیاء تصویر منحصر به فردی از انبیاء ترسیم کرده است. تعالیم تمامی ادیان همسو است. بر این اساس، تعالیم دین اسلام نیز سمت و سوی ادیان دیگر را دنبال می کند. یکی از ملاک های ارزیابی و سنجش ادیان موجود جامعیت و مطابقت آن ها با نیازهای فطری انسان است. جهان بینی اسلام بر اصل توحید استوار است و جهان بینی مسیحیت بر تثلیث. قرآن وحی منزل الهی است ولی انجیل تحریف و نوشته دست آدمی است. قرآن بر مضامین عالی و انواع اعجاز اشتمال دارد و کتاب مقدس بر آموزه های ناسازگار با عقل، مانند تجسم خدا و گناه فطری و مسأله فدیة.

ص: 116

1- . سورة بقره، آیه 174

2- . سورة اعلی، آیه 6

3- . سورة حجر، آیه 9

4- . سورة آل عمران، آیه 52

اسلام داعیه جهانی و نسخ ادیان پیشین را دارد، ولی تورات و انجیل اعلام موقتی بودن و بشارت به ظهور پیامبر پسین را دارند (یوحنا، 16 : 7 ؛ کتاب هوشع بنی، 9 : 5-10). در اسلام به عدالت و ظلم ستیزی توصیه شده است و در انجیل به ستم پذیری از اشخاص و حکومت (متی 7 : 12؛ 22 : 21؛ 5 : 38؛ لوقا، 20 : 25؛ متی، 22 : 8؛ مرقس، 12 : 25).

در انجیل می گوید: در بنی اسرائیل مردی به نام عیسی پسر یوسف نجار پیدا شد و مردم را به سوی خدا دعوت کرد. ولی مدعی بود که پسر خداست و بدون داشتن پدری از جنس بشر به وجود آمده است و پدرش او را فرستاده است که به کیفر گناهان مردم بر دارش کنند. او مرده را زنده کرد و کور مادرزاد (متی، 20 : 29-34؛ مرقس، 10 : 46-52)

و مبتلا به مرض پیسی را بهبود بخشید و دیوانگان را با بیرون کردن جن از بدن ایشان شفا داد. عیسی دوازده شاگرد داشت که یکی از آن ها متی بود. او به ایشان برکت داد و آنان را مأمور دعوت مردم و تبلیغ مسیحیت کرد.

در قرآن آفرینش عیسی (علیه السلام) را چون آدم بیان می کند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1) شأن آفرینش عیسی (علیه السلام) در نزد خدا همچون شأن آفرینش آدم است که او را از خاک بیافرید و به او گفت موجود شو و بی درنگ موجود شد. و تنها خواست خداوند است که او را از حضرت مریم (علیها السلام) به وجود آورده است. به همین جهت در اسلام حضرت مسیح (علیه السلام) به نام عیسی بن مریم معروف است. قرآن آنان را که به حضرت مریم (علیها السلام) تهمت می زنند ملامت کرده است و حضرت مریم (علیها السلام) را بانوی مقدس و برگزیده الهی و پاک می شناسد. ولی برای مریم (علیها السلام) و فرزندش الوهیت قائل نیست. سرنوشت پیامبر بزرگی چون عیسی (علیه السلام) به سرنوشت مادرش گره خورده است و اعتقاد ما این است که مریم پیش از آن که مادر عیسی (علیه السلام)

باشد مظهر عصمت و پیراستگی از گناه، پاکدامنی، صداقت و عبودیت است: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (2) صدیقه بر قامت مریم (علیها السلام) زیباست اما تنها مدح او نیست، بلکه مدح عیسی (علیه السلام) نیز است.

قرآن برخی از مسیحیان عرب را به پرستش مریم (علیها السلام) متهم کرده است: «وَإِذْ قَالَتِ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (3) «و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؛ گفت: منزهی تو مرا نزدیک که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم، چرا که تو خود دانای رازهای نهانی».

در کلیسای غرب، مریم (علیها السلام) را از آن جهت احترام می گذارند که مادری است عذرا، دارای احساسات و عواطف مادری نسبت به فرزند خود، در حالی که در کلیسای شرق مریم (علیها السلام) را مانند خدای متعال پرستش می کنند و او را موجودی فوق بشری می دانند که در رحم او شریعت و الوهیت در پیکر و جنین عیسی (علیه السلام) امتزاج یافت.

ص: 117

2- . سورة مائده، آيه 75

3- . سورة مائده، آيه 116

قرآن می گوید: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ» (1) «مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده». خداوند به اهل کتاب می فرماید: «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (2) «در دین خود غلو مکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگوید». یهود نیز همچون مسیحیت غلو داشتند. آنان می گفتند: «عَزَّيْرُ ابْنِ اللَّهِ» (3) اینان می گفتند: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (4)

قرآن، مسیحیان و باور به سه خدا و اصرار در مرگ مسیح (علیه السلام) بر روی صلیب را نکوهش می کند. نخستین برخورد اسلام و مسیحیت درباره موضوع تثلیث بوده است. اسلام پسر داشتن خدا را دروغ می خواند و در مورد عیسی مسیح (علیه السلام) نیز آن را از ابداعات مسیحیان می داند. همچنین تصلیب عیسی (علیه السلام) را نمی پذیرد و آن را گمانی نادرست می خواند: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (5) «و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد». اصطلاح تثلیث و عقیده به آن، سه قرن بعد از عیسی (علیه السلام) به دست مسیحیان ساخته شد. این تحریفات که غالباً مخالف با اصول برهانی و قواعد عقلی بود موجب شد صاحبان علوم حسی و تجربی به انکار جهان شناسی عقلی و فلسفه الهی پردازند و به جدایی دین از عقل حکم دهند. اگر در دین تحریف رخ دهد، اولین قربانی عقل خواهد بود. دو هزار سال است که متکلمان مسیحیت درباره تثلیث، تجسم خدا و قربانی شدن مسیح (علیه السلام) می اندیشند و رنج می برند، اما هیچ توضیح قانع کننده ای برای آن نمی توانند بیابند. آن مسیحیت که امروز روی زمین است و آن انجیل تحریف شده ای که امروز در اختیار عده ای است دینی نیست که عقل آن را بپذیرد و علم آن را امضا کند.

مسیحیت در آغاز، دین ستمکشان و رنج دیدگان بود. سپس به یک امپراتوری برای تحکیم و تداوم خود تبدیل شد و آن دین رسمی گردید و کم کم حافظ منافع طبقاتی شد و مثل هر عقیده ای موهومات و خرافات بر آن افزوده شد. در آغاز فرقه ای کوچک از دین یهود بود، اما رفته رفته تا اوایل قرن چهارم میلادی با گرویدن امپراتور کنستانتین کبیر به آن، به دین رسمی امپراتوری روم ارتقا یافت. در نتیجه، کشیشان و اسقفان آن به قدرت و مرجعیتی دست یافتند که در گذشته از آن محروم بودند.

تعالیم قرآن و براهین عقلی

آموزه قرآنی که بیان بنیادین اسلام است با اعتقاد به تثلیث تضاد فراوان دارد زیرا در «لا اله الا الله» صحبتی جز از «خدای احد، واحد، صمد، قیوم، رحمان، رحیم، لم یلد و لم یولد» در میان نیست. اسلام آیینی است که اصول و تعالیم آن بر برهان استوار است و پیوسته به مخالفان می گوید: «قُلْ هَاتُوا

ص: 118

1- . سورة نساء، آیه 171

2- . سورة نساء، آیه 171

3- . سورة توبه، آیه 30

4- . سورة توبه، آیه 30

5- . سورة نساء، آیه 157

بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (1) «بگو اگر راست می گوید دلیل خود را بیاورید». اسلام روح عقلانیت را در انسان پرورش داده و از خرافات دور می سازد.

قرآن کریم تثلیث مسیحی را نفی کرده است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (2) «کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شده اند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید»؛ «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ» (3) «خدا را نسزد که فرزندی بگیرد منزّه است او»؛ «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (4) «[کودک] گفت: منم بنده خدا»؛ «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ» (5) «در حقیقت خداست که خود پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید».

یکی از وجوه تمایز اسلام از مسیحیت تثلیث است. اسلام مردم را به توحید دعوت می کند و اصل قدیم را یکی می شمارد و در تمام جهات، کثرت را از هر نوع به آن وجود واحد بازمی گرداند، اما مسیحیت در عین تصریح انجیل به یگانگی خدا مع ذلک برای عالم سه اقنوم و اصل قائل است. قرآن رد آن را نه بنابر تعبد بلکه بنابر اصول عقلیه باطل می شمرد: «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ» (6) «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (7) برآستی کسانی که گفتند خداوند همان مسیح پسر مریم است کافر شدند؛ حال آن که مسیح می گفت: ای بنی اسرائیل خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید؛ که هر کسی به خداوند شرک آورد خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند و سرانجام او دوزخ است و ستمکاران یاورانی ندارند

در بین تمام ادیان جهان هیچ یک به اندازه اسلام، در مسیحیت دقت نکرده است و مسیح شناسی در آن وجود ندارد. هیچ دینی به اندازه اسلام طهارت شخصیت های اصلی مسیحیت یعنی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت مریم (علیها السلام) را با این تمامیت به رسمیت نمی شناسد و به این گونه تعلیمات عیسی (علیه السلام) را باور ندارد. در مسیح شناسی قرآن، مسیح یک انسان است و هیچ جنبه الوهی ای ندارد؛ هرچند از جهاتی با دیگر انسان ها متفاوت است. او بدون پدر متولد شده است اما قرآن می گوید عیسی (علیه السلام) از این جهت بالاتر از آدم 7 نیست که بدون پدر و مادر خلق شده است. معجزاتی از عیسی (علیه السلام) نقل می کند که به اذن الهی چون انبیای دیگر انجام داده است. در آموزه

اسلامی، عیسی (علیه السلام) از مرزهای انسانیت فراتر نمی رود، برخلاف مسیح شناسی پولس و یوحنا که در آن مسیح (علیه السلام) از این مرز فراتر رفته و با خدا هم ذات و برابر می شود.

قرآن کسانی را که خدا سومین از سه اقنوم دانسته و قائل به تثلیث شدند را کافر میدانند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (8) کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شده اند و حال آنکه هیچ

3- . سورة مريم، آية 35

4- . سورة مريم، آية 30

5- . سورة زخرف، آية 64

6- . سورة نساء، آية 171

7- . سورة مائدة 72

8- . سورة 73 مائدة

معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید

قرآن، مسیحیان را از اعتقاد به سه تا بودن خدا یا یکی از سه خدا بودن الله بر حذر می دارد و بیم می دهد. نسبت دادن فرزند به خدا را عقیده ای می داند که از فرط نادرستی و زشتی نزدیک است به از هم پاشیدن آسمان ها و شکافتن زمین و فرو پاشیدن کوه ها بیانجامد و قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا چیزی نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا از اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا [خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند. (1)

پولس به مردم تعلیم می داد که عیسی (علیه السلام) فقط مسیح موعود و زعیم یهود، که آمدنش وعده داده شد نیست، بلکه او پسر خداست که به زمین نزول کرده است تا خودش را قربانی کند و به صلیب رود تا کفاره گناه انسان شود. پولس می گفت:

«هر انسانی خطای آدم را به ارث می برد و چیزی نیست که او را از عذاب ابدی نجات دهد مگر فرزند خدا؛ تا خداوند با مرگ وی از گناه آدم چشم پوشی کند.»

این سخنان مخالف صریح عقل است چون خدا ارحم الراحمین است و هرگز فرزندان را به گناه پدر نخواهد گرفت و کسی را که معصیت نکرده است عقاب نمی کند. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد و آن که بارش سنگین است اگر دیگری را هر چند خویش (و پدر و فرزند هم) باشد کمک بر سبکباری خود طلبد ابدی از دوشش برداشته نشود. و تو تنها آنان را که در خلوت و پنهانی از خدای خود می ترسند و نماز به پا می دارند توانی خدا ترس و پرهیزگار گردانی. و هر کس خود را (از کفر و گناه و اخلاق زشت) پاک و منزه ساخت سود و سعادتش بر خود اوست و بازگشت همه به سوی خداست. هر کسی فرامین الهی را اطاعت کند رستگار می شود و هر کسی نافرمانی کند مُعاقب می گردد. عقل و دین پشتوانه یکدیگرند. عقل اثبات کننده پایه های دین و اصول اعتقادی و چراغ روشنگر راه حل مسائل و مشاغل آن است و دین مؤید و مشوق عقل در راه اندیشیدن و رسیدن به معارف حقه است. این دو عامل جدایی ناپذیرند و اگر از آنها استقبال شود با هم هستند و اگر طرد شوند نیز با هم طرد می شوند. انبیای الهی عقل و وحی را در خدمت یکدیگر قرار دادند و از خدمات متقابل آن ها استقبال شایانی کردند.

در عقیده فداء ضعف ها و سستی ها بسیار است. اگر خداوند گناه بندگان را ببخشد، چه نیاز به کشته شدن عیسی (علیه السلام) یا کسی دیگر دارد؟ این عقیده با عقل و با شرع و کتاب مقدس موافق نیست.

البته مسلمانان ساحت مقدس مسیح (علیه السلام) را از این گونه پندارهای غلوآمیز پاک می دانند: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ ...» (2) عیسی مسیح (علیه السلام) شریعت موسی (علیه السلام) و یهود را قبول داشت و خود را کامل کننده آن معرفی می کرد. مسیحیت اصیلی

ص: 120

که حضرت عیسی (علیه السلام) مروج آن بود دینی مبتنی بر یگانه پرستی خداوند است که خدای ابراهیم (علیه السلام)، اسحاق (علیه السلام)، یعقوب (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) نیز است. عیسی (علیه السلام) با صراحت به انسان بودن و پیامبر بودن خود اعتراف دارد و بیان می کند که تکمیل کننده شریعت موسی (علیه السلام) و بنده خداست.

«اسلام و مسیحیت»

خدای اسلام و مسیحیت

خدای اسلام دارای فرزند و یا پدر نیست: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (3) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)» (1) مراد از یکتایی این است که در هر حال منحصر به فرد است و نمی توان او را تشبیه و توصیف کرد. عامل

مؤثر در جهان تنها خداست، نه چیز دیگر، و به شکل جماد و نبات و حیوان جلوه گر نمی شود زیرا مرکب و جسم و قابل دیدن نیست. بنابراین، نمی توان او را در جایی قرار داد، همه جا هست و هیچ جا محدود نیست. شریک و وکیل و معین ندارد زیرا از آن ها بی نیاز است. بی نیازی خدا در کلیه امور گسترش دارد و به هر چیز دانا و حکیم و قادر است. مرگ بر او راه ندارد و زنده و پاینده و جاوید است. دارای اراده و ادراک است و هیچ چیزی در جهان آفرینش از او مخفی و بر او مجهول نیست. مخلوق نیست؛ یعنی قدیم است. خدایی راستگو و درست کردار است، زیرا دروغ و بدکاری، نادانی است و خدا دانا و خردمند است.

نه از حادثی موجود شده و نه از عدم. با هر چیزی هست، اما نه به اقترا. غیر هر چیزی است، اما نه به جدایی. فاعل است، اما نه به حرکات، مانند آلات و ادوات. احساس وجود خدا شخصیت دادن به او نیست، زیرا «تشخیص» نمایش شئون مخصوصی است که قابل تحدید و متناهی است. بینا است و آفریدگان او را نمی بینند. یگانه ای است که هیچ ساکنی با او مانوس و همنشین نیست. صفت خدا را نمی توان با صفات انسان و دیگر موجودات مقایسه کرد.

اما خدای مسیحی که از سه اقنوم پدر و پسر و روح القدس یعنی تثلیث، در عین حال توحید باشد هیچ توجیه عقلانی ای ندارد. حتی در اناجیل نیز اشاره مستقیمی از آن وجود ندارد و مسیحیان قرن اول نیز به الوهیت عیسی (علیه السلام) اعتقاد نداشته اند و

این عقیده از مخترعات بعد از قرن سوم است که با افکار پولس رواج پیدا کرد.

در معارف اسلامی، مفسران و دانشمندان می گویند منظور از روح القدس همان جبرئیل است: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (2) «و او را با روح القدس تأیید کردیم»؛ «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» (3) «بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده». به جبرئیل روح القدس گفته می شود، زیرا روح است و جنبه روحانیت در فرشتگان غلبه دارد و اضافه کردن روح به القدس به پاکی و قداست این روح تصریح دارد. این نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تأیید و یاری کرد و با همان نیروی اسرارآمیز

ص: 121

1- . سورة اخلاص آیات 1 تا 4

2- . سورة بقره، آیه 87

3- . سورة نحل، آیه 102

مردگان را به فرمان خدا زنده می ساخت. البته این نیروی غیبی در همه مومنان با تفاوت درجه ایمان به صورت های ضعیف تر وجود دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمودند: «لا تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك»؛ «ای حسان! پیوسته از جانب روح القدس تأیید خواهی شد، مادامی که ما را به زبان خود نصرت دهی». امام صادق 7 به هشام بن حکم فرمودند: «پیوسته روح القدس تأییدت کند مادامی که ما را به زبانت یاری می کنی» و یا امام رضا 7 به دعبل خزاعی فرمودند: «نفت بها روح القدس علي لسانك»؛ «روح القدس آن را بر زبانت القا کرد». مسیحیان هرگز نمی گویند عیسی (علیه السلام) کتابی به نام انجیل آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه ای که مسلمانان درباره قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) معتقدند در مسیحیت جای ندارد. مسیحیان عیسی (علیه السلام) را تجسم وحی الهی می دانند و به عقیده آنان او نه حامل پیام بلکه عین پیام بوده است. به نص صریح قرآن، انجیل حقیقی بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل و به او اعطا شده است. (1) اما آن کتاب هیچ سنخیتی با این انجیل ندارد. این انجیل صرفاً بیانگر زندگی و سخنان اوست. در نظر مسیحیان این نکته وجود ندارد که مسیح (علیه السلام) دارای کتابی بوده باشد. تاریخ نگارش این انجیل را پس از سال 65 میلادی می دانند.

قرآن تأکید می کند که عیسی (علیه السلام) پیام آور خداست و انجیل در ردیف کتب تورات، زبور و قرآن است. بی شک قرآن، انجیل را از کتب الهی می داند. در آیات متعددی از قرآن کریم از انجیل به عنوان کتابی آسمانی سخن رفته است و پذیرش حقانیت آن از سوی مسلمانان شرط ایمان دانسته شده است، و نزد مسلمانان تورات و انجیل، تقدس و حرمت فراوان دارند. قرآن، انجیل را دربردارنده هدایت و نور و مواظی برای اهل تقوی می داند: «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (2) و عیسی را عبد خدا به معنای مخلوق می خواند: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (سوره مریم، آیه 30) و به هیچ وجه مرتبه الوهیت ندارد.

مهم ترین اصل الهیات مسیحیت کنونی، تثلیث است که در کتاب عهد جدید اثری از آن نیست و هرگز در این کتاب اقنوم سوم، یعنی روح القدس، خدا خوانده نشده و با خدا یکی دانسته نشده است.

در میان مسیحیان نخستین، موضوع تثلیث با «خدایی عیسی (علیه السلام)» شایع نبوده است و مسیح (علیه السلام) مردم را به پرستش خدای یگانه فرا خواند، همان خدایی که عیسی (علیه السلام) او را نه تنها پدر خود، بلکه به منزله پدر (3) تمام موجودات معرفی کرده است. مسیح (علیه السلام) تصریح کرد که هرگز فرستاده نشده است تا تعالیم انبیای گذشته را دگرگون کند و اصول آموزش های پیامبران خدا را باطل سازد: «گمان می برید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم» (انجیل متی 5 : 17). بنابراین دلیلی وجود ندارد که عیسی (علیه السلام) توحید را به تثلیث مبدل سازد، بلکه دلایل واضحی در انجیل ها یافت می شود که خلاف این مدعا را به اثبات می رساند.

پولس معتقد بود که خداوند برای نجات انسان از گناه، پسر خود عیسی مسیح (علیه السلام)، را به زمین فرستاد. مسیح (علیه السلام) به دست نیروهای شیطان به صلیب کشیده شد و با قربانی شدنش بر صلیب و

ص: 122

1- . سوره آل عمران، آیه 3 و 65؛ سوره مائده، آیه 46 و 47؛ سوره مریم، آیه 30؛ سوره حدید، آیه 27

2- . سوره مائده، آیه 46

3- . تعبیر پدر را قرآن کریم هرگز در مورد خدای متعال به کار نبرده است و آن را صحیح نمی داند.

ریختن خونش، انسان نجات یافت. با ریخته شدن خون مسیح (علیه السلام) و با مرگش روی صلیب، انسان که با انجام گناه نخستین از خدا دور شده بود با او آشتی کرد.

تفسیری که پولس از مسیحیت کرد، بنیان و اساس مسیحیت رسمی را از اواخر قرن دوم میلادی تشکیل داد که تا به امروز پایدار بوده است.

پولس متفکری یونانی مآب بود و به زبان یونان سخن می گفت. او از حواریون عیسی (علیه السلام) نبود و هرگز او را ندیده بود. او مدعی شد که در راه فلسطین به دمشق مسیح (علیه السلام) بر او ظاهر شد و او را به آیین خود خواند. پس از آن پولس مبلغ مسیحیت به تفسیر خود شد. برداشت او از مفهوم کلیسا که از فحوی برخی نامه های او بر می آید، نوعی تأویل است: «خداوند مسیحیان را قبل از خلقت عالم برگزیده است تا از جانب مسیح پسران او گردند و آفاق بدن مسیح و کلیسای اویند» (عهد جدید، رساله اول پولس به تیموتائوس).

یعنی پولس بر این باور است که کلیسا بدن مسیح است.

پولس بدعت گذاری است که دین مسیح را با بدعت های خود مَشَوَه کرد. پولس بنیان گذار کلیسا است، نه مسیح. او به مسیحیان ساده دل تعلیم داد که کلیسا کانون فیض الهی است و فیض خدا از طریق ارباب کلیسا افزای و اشراق می شود. راه نجات در اطاعت از دستورهای کلیسا خلاصه می شود. هر کس امید نجات و رستگاری دارد باید مطیع بی قید و شرط و بی چون و چرای ارباب کلیسا باشد.

الهیات کلیسا نه تنها ماهیت مسیح، بلکه یگانگی خدا را هم تیره و مشوش می سازد. قطعاً الهیات کلیسا با الهیاتی که حضرت مسیح (علیه السلام) آورده و ارائه کرده مخالف است. مسیحیت در برخورد با ادیان مختلف، به خصوص در روم، به تدریج از آداب و رسوم و معتقدات اساطیری آن ها اقتباس کرده و برای خود مجموعه اعتقادی خاصی به وجود آورده است. نه فرشتگان و نه عیسی (علیه السلام)، هرگز ادعای الوهیت نداشته اند. تثلیث زائیده فکر مشرکان باستان بود و از آن ها به عالم مسیحیت راه یافت و این آیین توحیدی را از مسیر خویش بیرون برد و به جایی رسانید که خود سازندگان آن نیز هرگز نتوانستند آن را تبیین نمایند: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ» (1) «این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد».

اسلام در جهان حقیقتی است زنده و موج و متحرک. در صورتیکه مسیحیت در جهان مسیحی، حقیقتی است کهنه و فرسوده. اسلام به همان صورت اصلی و اولی باقی مانده است، برخلاف مسیحیت که

بعد از ظهور، اصل و ریشه اش دچار تغییر و تبدیل مستمر گردیده است. مسیحیت فقط عقیده ای در بردارد، ولی برنامه ای در اختیار ندارد، اما اسلام از هر جهت با روح و جسم و با عقیده و عمل هر دو کار دارد. در اسلام خدا خداست و اشیاء اشیاء هستند و حد وسطی ندارد که هم خدا و هم غیر خدا، بتواند هم خدا و هم بشر باشد، آن گونه که مسیحیان حضرت مسیح (علیه السلام) را خدای مجسم و یا ترکیبی از الوهیت و بشریت می دانند و به این جهت حد وسطی بین خدای مطلق و بشر به وجود می آورند. قرآن بارها و بارها با ستایش کامل به مسیح (علیه السلام) احترام گذاشته است و از مریم (علیها السلام) نیز با گرامیداشت کاملی یاد می کند: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ» (2) «و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و [دارای] آب زلال بود جای دادیم».

1- . سورة توبه، آيه 30

2- . سورة مؤمنون، آيه 50

از پدیده هایی که در قرآن بر آن ها «کلمه» اطلاق شده است تولد عیسی (علیه السلام) است، حادثه ای که به اندازه خلقت اولین فرد بشر، حیرت انگیز و عبرت آموز است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1) «در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش پس وجود یافت». این آیه صراحت دارد که خلقت آدم 7 از خاک است و خلقت عیسی (علیه السلام) را در تولد اعجازش بدون پدر تشبیه به خلقت اعجازی آدم 7 از خاک می نماید که به مجرد کلمه «کن» که

از خداوند صادر شد او به وجود آمد؛ یعنی خلقت عیسی (علیه السلام) در شکم مادرش بدون تماس مادر با مردی دلالت بر الوهیت او ندارد. هر دو موجود چه عیسی (علیه السلام) و چه پدرش آدم 7 بدون پدر خلق شده اند. و اگر نداشتن پدر دلیل بر خدایی او بود باید در آدم 7 که بدون پدر و مادر، و از مجرد خاک آفریده شد قائل به خدایی او شوید! و چون قائل نیستید پس در عیسی (علیه السلام) نیز نباید قائل بشوید. اگرچه آفرینش عیسی (علیه السلام) خارق سنت جاری در نسل است ولی مخلوق است، نه خدا: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ» (2) «مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده».

علت اینکه عیسی (علیه السلام) در قرآن به «کلمه» توصیف شده است از این جهت است که وجود آن حضرت حاصل کلمه «ایجاد» است که در قرآن با «کن» نشان داده شده و تعبیری است از اراده خداوند سبحان بدون اسباب و عوامل طبیعی، برخلاف دیگر مردم، با اینکه همه موجودات تابع اراده و قدرت تکوین الهی هستند.

آدم 7 و مسیح (علیه السلام) هر دو به «کلمه خدا» آفریده شده اند؛ یعنی آفرینش آنها از راه عادی صورت پذیرفته است، بلکه به فرمان تکوینی خدا پدید آمده اند.

اسلام و مصلوب شدن مسیح

اسلام مسیح (علیه السلام) را از بر دار شدن مبرا می داند و با وضوح و تأکید بیان می دارد که مسیح (علیه السلام) را نه کشته اند و نه به صلیب کشیده اند. اسلام این عقاید را پوچ شمرده و پرده از این حقیقت برداشته که چنین مفاهیمی، از اصول دین حق مسیحیت نیست

بلکه ریشه در اوهام بشری دارد، که با فطرت و عقل در تعارض است. قرآن درباره یهودیان می فرماید که ایشان به مریم (علیها السلام) درباره ولادت عیسی (علیه السلام) تهمت زدند و مدعی قتل عیسی (علیه السلام) شدند. قرآن کریم فقط ادعای قتل مسیح (علیه السلام)، «نه دار زدن او را»، صریحاً به ایشان نسبت داده و یادآور شده است که آنان دچار شک و تردید بودند و اختلافی در این مطلب موجود است: «وَبِكْفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا» (3) «و [نیز] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند»؛ «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (4) «و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که

ص: 124

1- . سورة آل عمران، آیه 59

2- . سورة نساء، آیه 171

3- . سورة نساء، آية 156

4- . سورة نساء، آية 157

درباره او اختلاف کردند قطعاً در مورد آن دچار شك شده اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می کنند و یقیناً او را نکشند؛ «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (1) «بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است».

ادیانی نیز یافت می شوند که رسولان و مبلغان آن ها، پس از مرگ چهره ای خدایی یافتند و مردم آنها را پرستیدند. می توان از بودا، زرتشت و مسیح (علیه السلام) نام برد که به خدایی گرفته شدند؛ به همین دلیل است که اسلام در نرفتن به راه انحراف و اعتقاد داشتن به تجرد و تجسم اصرار دارد و بر تفاوت های میان الوهیت و نبوت تأکید می ورزد و تأکید همیشگی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن بر این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشری است که به او وحی می شود.

بت پرستی، پست ترین نوع شرک است و قرآن بیشتر از انواع دیگر شرک متعرض آن شده است زیرا این آئین، پیش از اسلام در سراسر جهان انتشار داشته است. در اسلام تعالیمی چون تثلیث و یا اعتقاد به خدایان متعدد وجود ندارد.

برخلاف دین اسلام که اصول آن تعقلی است، در دین مسیح اصول و معتقداتشان را چون غیر قابل انطباق بر موازین عقلی است، «اسرار» می نامند. پیروان آن باید این اصول را تعبداً بپذیرند و در مقام چون و چرا برنیابند. مهمترین اسرار در مسیحیت عبارتند از: سرّ تثلیث، تجسم، و قربانی شدن پسر خدا برای باز خرید گناه اولیه.

در دین مسیح، پسر خدا عیسی مسیح (علیه السلام) مصلوب و کشته شده و بعد از تدفین، چهل روز پس از مرگ از قبر برخاسته و به سوی آسمان صعود کرده است. ولی خدا در اسلام زنده و جاوید است و شریک ندارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (2) آنچه در دنیا و آخرت وجود دارد از اوست؛ لذا ستایش هر دو جهان از آن اوست: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (3)

قرآن با تثلیث مبارزه کرده و آن را کفر خوانده است. مسیحیتی که بر عیسی (علیه السلام) نازل شد تثلیث نداشته است و این برگرفته از بت پرستی گذشته است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا» (4) یعنی پیروان هر کدام از این ادیان ایمانی صادقانه بیاورد و عمل صالح انجام دهد، نه اینکه ایمان به الوهیت عیسی (علیه السلام) داشته باشد.

بشریت پیوسته میان بت پرستی و تعدد خدایان و تثلیث در نوسان بوده است؛ تا آنکه اسلام او را به توحید بازگرداند. (5) به همین دلیل است که اسلام نمایانگر بالاترین مراحل ارتقایی بشر به رشد و کمال به شمار می رود. اسلام شرک و بت پرستی را مجاز نمی داند و توصیه می کند که در همه جا و در همه حال باید با آن مبارزه کرد. قرآن با موضع گیری روشن خود در برابر پرستیدن همه انواع بت، ظهور کرد و حقیقتی بزرگ و روشن به ارمغان آورد و مقرر داشت که خدا یکی است و هرگونه تعددی را نفي کرد و بیان داشت که هیچ یک از

ص: 125

1- . سورة نساء، آیه 158

2- . سورة آل عمران، آیه 2

3- . سورة سبأ، آیه 1

4- . سورة بقره، آیه 62

5- . اصل فطرت و آموزه همه پیامبران، توحید بوده که در اثر گذشت زمان با عقاید شرک آلود آمیخته می شده است و پیامبران بعدی

مأموریت می یافتند آن آلودگی ها را برطرف سازند تا نوبت به اسلام و دین کامل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید.

مخلوقات به خدا شباهتی ندارند و خدا از همه کمالات برخوردار و از تمامی نقایص مبرا است. بشر نمی تواند کنه ذات و حقیقت صفات او را درک کند. اسلام نظام بت پرستی را که در آن جامعه حاکمیت داشت از میان برد و بر یهودیت و مسیحیت خرده گرفت و اصول آن ها را به حقایقشان بازگرداند.

اندیشه کسانی را که چنین نظری را پذیرفته بودند، اصلاح کرد و مسائلی را که نیازی به آنها نبود از یهودیت و مسیحیت زدود و تمامی جهان را به وحدت دینی و جهت و هدف متحد فرا خواند. اسلام، توحید را که در مسیر بت پرستی و شرک و تعدد خدایان دستخوش انحراف شده بود، دوباره به بشریت بازگرداند و تردیدی نیست که بشریت به یاری توحید از بند عبودیت فکری و اجتماعی رهایی یافت. اعتقاد به توحید یعنی اعتقاد به خدای یگانه و تنها خالق و حافظ جهان هستی و همه جا حاضر، که عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است.

اسلام اهل کتاب را به همکاری دعوت می کند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (1) در اسلام هدف از دعوت به وحدت، دعوت به عقیده مشترک یعنی عقیده به خدای واحد است. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پاکیزه ترین دین خدای واحد را به جهانیان اعلام کرد و بهترین قوانین و مقررات و مفاهیم عملی و اخلاقی و ضوابط رفتار انسانی را پایه گذاشت. اسلام دینی است که ملتها و طوایف مختلف را در چارچوب اخوت اسلامی گرد هم می آورد و هیچ موجودی را با خداوند قادر متعال شریک نمی کند. همه مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و او را در مقام بنیانگذار دین خودشان دوست دارند و محترم می شمارند، ولی هرگز او را نمی پرستند و صفات الهی و خصایص الوهی برایش قائل نیستند.

متن قرآن درباره آفریدگار، پایه بسیار استواری برای خدا باوری بنیاد نهاده که با دیگر ادیان و مذاهب و آیین هایی که فاسد و معیوب و تباہ شده اند متفاوت است. آیات قرآن به عنوان نشانه هایی از خداوند معرفی شده اند. اسلام تمامی مسائل را به فطرت اصیل آن باز می گرداند و بدون تردید اقرار توحید ربوبی، امری فطری است و شرک «عقیده به خدایان متعدد» مسأله ای عارضی است. تصور درست و حقیقی از پروردگار منزله حاصل نخواهد شد مگر اینکه هر رنگی از رنگ های شرک از وجود انسان زدوده شود، چه شرک در ایمان و عقیده باشد و چه شرک در پیروی و دنباله روی و اطاعت، که این هر دو نوع شرک در حقیقت به هم پیوسته اند. قرآن شرک به خدا را ستم به پروردگار انسان می داند و با مشرکان سازگار نیست. شرک مقابل توحید و یگانه پرستی است، و بزرگترین گناهی که برای بشر متصور است شرک است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (2) در اسلام تجسم الهی و صورت سازی شرک به خداست. هرگونه پنداری از این قبیل که برای خدا پسر یا دختری فرض کند و یا شرکایی قائل شود و هر نوع مشارکت که بپندارد از شرک و کفر است و پروردگار از آن منزله است. هر نوع شرک، مخالف با حقیقت ربانی اوست و در عین حال موجب فساد عقیده است، زیرا فساد با زندگی بشر در روی زمین راست در نمی آید. برای رسیدن به اعتقاد درست شایسته است که به اقرار کامل الوهیت و خداوندگاری «الله» بازگردیم، و ذات او را از هرگونه شرک منزله بدانیم: «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» (3)

ص: 126

1- . سورة آل عمران، آیه 64

2- . سورة لقمان، آیه 13

3- . سورة فرقان، آیه 2

در اسلام خدا نیازی به یار و همکار ندارد و برای دوستی و یاری جستن، خدا کافی است: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (1) آنچه در آسمان و زمین است از آن خداست و به وکیل نیاز ندارد: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (2) و هیچ کس از خدا وکالت ندارد و پیغمبر خدا وکیل مردم نیست: «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (3) «بگو من بر شما نگهبان نیستم»؛ «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (4) «تو بر آنها وکیل نیستی».

مسیح در قرآن

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (5) «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرك ورزیدند البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد».

انجیل حضرت عیسی (علیه السلام) پس از او به دست علمای مسیحی دستخوش تحریف شد و انجیل کنونی محرف است. مسیحیان عیسی (علیه السلام) را خدا پنداشته یا عقایدی در حد الوهیت او داشتند؛ و یا اینکه او را پسر خدا می گفتند و از پدر و پسر و روح القدس و حلول و اتحاد سخن می گویند و همه این اقوال در حکم نفی الوهیت خداست. خداوند در این مورد یعنی خدا دانستن مسیح (علیه السلام) و پرستش او، نصاری را سخت تخطئه و نکوهش می کند و آنان را در این اعتقاد کافر می شمارد: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (6) «کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلماً کافر شده اند، بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟».

بی شک مسیحیت یک دین است، به این دلیل که داعیه دارد که آدم را به خدا پیوند دهد؛ و سررشته این پیوند آمدن کسی است بنام مسیح (علیه السلام). و شخص عیسی (علیه السلام)

بنیان گذار مسیحیت است و با معجزات نشان دادن که رسول است

برای رستگاری بشر، از طرف خدا آمده تا نوع بشر را رستگار سازد. به انگار مسیحیان او خداست، خدایی که اراده کرده است تا مانند یک انسان در روی زمین در میان آدمیان زندگی کند.

تورات که مسیحیان آن را عهد عتیق می نامند، از تاریخ قوم یهود و انتظار درازمدت آن در آمدن مسیح موعود حکایت می کند. در تورات اشاره شده است که مسیح (علیه السلام) از یک مادر باکره زاده خواهد شد.

از مسائل مورد نزاع میان کلام اسلامی و کلام مسیحی مسأله تحریف است. قرآن مجید در ده ها آیه به نازل شدن تورات و انجیل و نه انجیل تصریح می کند: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (7) «مَنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ

ص: 127

1- . سورة آل عمران، آیه 173

2- . سورة نساء، آیه 132

- 3- . سورة انعام، آية 66
- 4- . سورة زمر، آية 41
- 5- . سورة حج، آية 17
- 6- . سورة مائدة، آية 17
- 7- . سورة آل عمران، آية 3

وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...» (1) مسلمانان از دیرباز معتقد بودند که تورات و انجیلی که خداوند نازل کرده است دستخوش تحریف قرار گرفته و مسائلی مانند بشارت به ظهور خاتم الانبیاء حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از آن حذف شده و خرافاتی چون جسمانیت خدای متعال به آن افزوده شده است.

می توان گفت اصلاً اگر صحت نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و قرآن مجید ثابت شده نباشد، نبوت عیسی (علیه السلام)

و کتابش ثابت نمی شود و هیچ دلیل قانع کننده تاریخی ای حتی بر وجود عیسی (علیه السلام) وجود ندارد. در مناظره امام رضا 7 با جمعی از علمای ادیان و ملل غیر اسلامی، حضرت به عالم نصرانی فرمودند: «یا نصرانی واللّه انا لمومن بعیسی الذی آمن بمحمد» (2)؛ «ما مسلمانان حضرت عیسی و کتاب انجیلی را قبول داریم که امتش را به آمدن پیغمبر آخر الزمان محمد بشارت داده است و حواریون به آن اقرار کرده اند».

مسیحیان خود، آن کتابها را نوشته انسان ها می دانند، ولی بر اساس معیارهای کلامی خویش به آن ارزش می دهند. آنان معتقدند که این کتاب پس از حضرت و برای رسالت او تنظیم شده است.

در اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبین قرآن است، ولی در مسیحیت اناجیل مبین حضرت عیسی (علیه السلام) هستند. (3)

کتاب مقدس اصلی ترین مأخذ یا مهم ترین منبعی است که پیروان مذاهب سه گانه مسیحیت و دیگر فرق وابسته به هر یک از این مذاهب به آن رجوع می کنند. این کتاب به اعتقاد مسیحیان طی صدها سال به دست پیامبران و مردان مقدس که هدایت شدگان از جانب روح القدس و ملهم به الهام الهی بوده اند نوشته شده است. این کتاب به دو بخش عهد قدیم یا عتیق و عهد جدید تقسیم می شود. بنابراین مسیحیت فاقد یک متن وحی تثبیت شده همزمان است، در صورتیکه اسلام چنین متنی دارد. قرآن بیان وحی است که با واسطه فرشته وحی (جبرئیل) به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل می شده و بلافاصله به دست مؤمنان به رشته تحریر درمی آمده است و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را به سوره ها طبقه بندی می کرد.

دسته ای از مسیحیان به سه خدا معتقدند. قرآن این عقیده را گناه بزرگی برای نصاری می داند و آنان را سرزنش کرده است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (4) «کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شده اند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید». خدا می فرماید که به آنان بگو: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (5) در این آیه تمام مسیحیان مورد خطاب قرار گرفته اند، زیرا اهل کتاب هم شامل یهودیان و هم شامل مسیحیان می شود. حضرت عیسی (علیه السلام)

که از جانب خدا به سوی بنی اسرائیل یعنی قوم موسی (علیه السلام) به رسالت برانگیخته شده، تصدیق کننده دیانت موسی (علیه السلام) و تورات او نیز است و ناسخ شریعت و کتاب موسی (علیه السلام)

نیست. پس او نبوت موسی (علیه السلام)

و احکام تورات را تصدیق می کند: «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ

- 1- . سورة آل عمران، آية 4
- 2- . شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا، باب 12، حديث 1؛ الاحتجاج، الجزء الثاني، 307
- 3- . آشنایي با اديان بزرگ، ص 137
- 4- . سورة مائده، آية 73
- 5- . سورة مائده، آية 77

التَّوْرَةَ» (1) این ندا حاکی از آن است که یک مسیحی، از آنجا که اهل کتاب است و به آنچه در کتاب آمده عارف و واقف است نباید از حق منحرف باشد چون اهل کتاب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: درباره عیسی (علیه السلام) دو گروه هلاک شدند: گروه اول یهود بودند که او را دشمن داشتند، تا که به او بهتان زدند و گروه دوم نصاری بودند که به او دوستی ورزیدند، تا جایی که او را خدا قرار دادند.

گفتنی است که پیامبران همگی نبوت انبیا پیش از خود را تصدیق می کردند، لکن برخی از آن ها ناسخ دین پیامبر پیش از خود بودند. اسلام ناسخ نصرانیت است؛ با این همه نبوت حضرت موسی (علیه السلام)

و عیسی (علیه السلام) را تصدیق می کند. اما مسیح (علیه السلام)

ناسخ تورات نبوده و در واقع اصلاح کننده و تغییر دهنده برخی احکام دینی موسی 7

است. قرآن در این زمینه می فرماید: «وَلَا حِزْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» (2) حضرت عیسی (علیه السلام) برخی طبیات را که به مقتضای عصر حضرت موسی (علیه السلام)

بر بنی اسرائیل حرام شده بود برای آنها حلال کرد. بنابراین آن حضرت رافع پاره ای از دشواریهایی بود که بر آن ها سخت می آمد.

قرآن درباره مریم (علیها السلام) و عیسی (علیه السلام)

قرآن کریم مریم (علیها السلام) را از زنان طاهر شده و برگزیده و پاک معرفی کرده و گفته است که او دارای مقامات عالی معنوی بوده است: «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (3) این آیه از نزول ملائکه بر حضرت مریم (علیها السلام)

آگاهی می دهد، که ملائکه بر او فرود آمده، با او گفتگو می کردند و مریم (علیها السلام) نیز کلامشان را می شنید. خداوند این نشان ارجمند را که هیچ کس جز پیامبران پیش از او بدان نایل نیامده بود به او عطا نمود: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ» (4) این آیه دلالت بر پاکی و طهارت روحی و بندگی مریم دارد و او را همچون مثل و الگویی برای مؤمنان آورده است که از ناپاکی و پلیدی ها پاک است. قرآن کریم صفت «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» را چندین و چند بار درباره مریم به کار می برد تا تکذیب صریح و شدید بهتان یهود بر او باشد: «فَوَلِّهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا» (5)

مریم از زنان برجسته تاریخ در بکر زایی یگانه است و عظمت او صرفاً به جهت انتساب به عیسی (علیه السلام) نیست، بلکه او دختری است که در خانواده نبوت و از عمران نبی 7 و زنی بنام حنه به دنیا آمد. پس از ولادت او احبار بر سر کفالت او با یکدیگر به رقابت پرداختند و بالاخره زکریا 7 که مهتر احبار و پیامبرشان بود عهده دار کفالت او شد: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (6) تخصیص مریم (علیها السلام) از میان زنان به امر خدای تعالی عنایت خاص خداوند به اوست. قرآن او را بهترین زن جهان در زمان خود دانسته و او را به «اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (7) ویژگی داده است. از تعبیرات قرآن چنین برمی آید که او نیز مرتبط با عالم غیب و محدثه است: «إِنَّ اللَّهَ يُسِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» (8) کسی لیاقت همتایی با مریم (علیها السلام) را ندارد. او را که هنوز دوشیزه است فرزندی به نام عیسی (علیه السلام) عطا می کند که به پیامبری برگزیده است. خداوند مریم (علیها السلام) را از میان زنان عالم برای مادری حضرت

- 1- . سورة آل عمران، آية 50
- 2- . سورة آل عمران، آية 50
- 3- . سورة آل عمران، آية 42
- 4- . سورة تحريم، آية 12
- 5- . سورة نساء، آية 156
- 6- . سورة آل عمران، آية 43
- 7- . سورة آل عمران، آية 42
- 8- . سورة آل عمران، آية 45

عیسی (علیه السلام) برگزید و او را از هرگونه ناشایستی پاک و طاهر کرد. فرشته ها با او سخن گفتند و از جانب خدا او را به فرزندش عیسی مسیح (علیه السلام) بشارت دادند، عیسانی که در دنیا و آخرت آبرومند و وجیه و مقرب است. او در گهواره با مردم سخن گفت و از صالحان و نیکوکاران به شمار می رود. در آموزه قرآنی، مریم (علیها السلام) به نوبه خود، شخصیت زنی را مجسم می کند که شور و نشاط بندگی سراسر وجودش را بر وفق شیوه ای که اوج بندگی خدا را تجلی می بخشد، دربر گرفته است، زیرا همزمان با مراحل پرورش و رشد او رشته تازه ای از وضعیت ها، رویدادها و شخصیت ها، پیاپی پیش می آیند و سرانجام، در طی این مراحل چندین رویداد اعجاز آمیز به وجود می آیند.

حادثه درد زایمان و آنگاه ولادت عیسی (علیه السلام)، این چنین ولادتی، شخصیت خارق العاده ای چون جبرئیل را می طلبد (جبرئیل از زمره فرشتگان است و نه از جنس بشر)

و نیز موضوع زاده شدن شخصیت خارق العاده ای چون عیسی (علیه السلام) است. بدین ترتیب معجزه مریم (علیها السلام) در زاییدن عیسی (علیه السلام) بدون داشتن شوهر تجلی می یابد.

خداوند مریم را بر جهانیان برگزیده است، زیرا از جایی که گمان نمی رفت روزی اش داد؛ از شاخه خشک، خرماي تازه برایش فرو فرستاد و از آب نهري که برای او روان ساخته بود، سیرابش کرد. مریم (علیها السلام) زندگی خویش را برای عبادت و سروکار داشتن با خدا وقف کرده بود.

نخستین چیزی که پس از وقوع حادثه تولد عیسی (علیه السلام) آشکار می شود آن است که خداوند بر آفریدن هر چیز تواناست. رمز دیگر اینکه این قضیه با معجزه ای ارتباط پیدا می کند و آن عبارت است از ولادت عیسی (علیه السلام) بدون آنکه مریم (علیها السلام) شوهری داشته باشد، تا او با اینگونه ولادت، بعدها حجتی باشد بر مردم که از او تبعیت کنند و به رسالتش ایمان بیاورند: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» (1) آن حضرت در کودکی با مردم سخن گفت و از بندگی و پیامبری خویش خبر داد: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (2) پرورش مریم (علیها السلام) چنان خارق العاده و نیکو بود که خداوند آن را به خود نسبت داده است و این نکته نشانی است بر آنکه در نگاه قرآن کریم مریم (علیها السلام) از شخصیت های برگزیده در تاریخ زنان است: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (3) «پس پروردگارش وی [مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد و زکریا را سرپرست وی قرار داد».

قرآن کریم، مریم (علیها السلام) را بانوی پاک و مطهر، بهترین زنان عصر خود، مظهر عفاف، الگویی مؤمنان، دختری اهل عبادت، بسیار راستگو (صدیقه) و هم سخن با فرشتگان (محدثه) شناسانده است: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ* يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (4) «و [باد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است* ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما» و مراد برگزیدگی بر زنان زمان خود بوده است، نه تمام زنان در تمام اعصار؛ مثل این تعبیر: «وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (5) و یا آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا نَبِيَّ إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»

- 2- . سورة مريم، آية 30
- 3- . سورة آل عمران، آية 37
- 4- . سورة آل عمران 42 و 43
- 5- . سورة انعام، آية 86

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (1) روشن است که مراد از برتری پیامبران و بنی اسرائیل، برتری آنان بر مردم روزگار خویش بوده است.

قرآن کریم مریم (علیها السلام) را به نام صدیقه (یعنی راستگو و صادق در گفتار و عمل و نیت) خوانده است: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (2) در انجیل ها گاهی یوسف نجار را شوهر حضرت مریم (علیها السلام) و گاهینامزد او گفته اند. در هنگام تولد مسیح (علیه السلام) یهود تهمت های فراوان به مریم (علیها السلام) وارد ساختند. یهودیان بهتان ها و نسبت های ناروایی درباره او رواج دادند که گویی او زنی آلوده دامن است. حتی او را متهم به همبستری با مردی به نام باندار (پاندا) و بار گرفتن از او کردند. (3) در انجیل های موجود تناقضات زیادی دیده می شود.

قرآن کریم این اتهام زشت را بهتانی عظیم قلمداد می کند و سخت به نکوهش یهودیان می پردازد: «وَبِكْفُرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا» (4) قرآن کریم از معجزه ای که مریم (علیها السلام)

و فرزند گرامی اش را تبرئه کرد می فرماید که مریم (علیها السلام) نوزادش را نزد قوم خود آورد و به آن ها نشان داد. نزدیکان مریم (علیها السلام) از اینکه او بدون زناشویی رسمی فرزندی آورده سخت به شگفت افتادند و او را سرزنش کردند. مریم (علیها السلام) در پاسخ اتهام ایشان خاموش ماند، ولی به نوزادش که در بستر خفته بود اشاره کرد تا آن پرسندگان حقیقت امر را از او جويا شوند! این کار بر شگفتی آنان افزود و گفتند: «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (5) ناگهان کودک به فرمان خدا زبان گشود و گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا مَّا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (6) ماجرای تکلم عیسی مسیح (علیه السلام)

به هنگام طفولیت مسیح (علیه السلام)

در «کتاب احادیث» که از آثار کهن مسیحیان است به نام انجیل طفولیت مسیح نقل شده است؛ چه بسیار حقایقی که در آثار پراکنده مسیحی وجود دارد، ولی در انجیل های چهارگانه نیامده و شهرت نیافته است.

چنین معجزه ای که نوزادی دهان گشاید و از مقام والا و رفتار آینده اش خبر دهد می تواند او و مادرش را از هرگونه اتهامی پاک سازد. در قرآن نامی از یوسف که شوهر و نامزد حضرت مریم (علیها السلام) باشد به میان نیامده است و تصریح دارد که فرشته با حضرت مریم (علیها السلام) سخن گفته است؛ چنانکه در انجیل لوقا (فصل 1 و 2) برخلاف انجیل متی (فصل 1 : 25-18 و فصل 2 : 23-1) از گفتگوی فرشته با یوسف سخن رفته است.

قرآن می گوید مریم (علیها السلام) هنگام وضع حمل، بیرون شهر و به دور از مردم در کنار درخت خرماي خشکیده بوده است و کسی هم با او نبوده است. در آموزه قرآنی حضرت مریم (علیها السلام) نامزدی نداشته تا از نسل داوود پیامبر 7 شمرده شود؛ و قرآن این ادعای مسیحیان را (که عیسی (علیه السلام) را پسر خدا می دانند)، باطل شمرده و آن را مشابه برخی نظریات کافران به ادیان الهی می داند که قبل از ظهور موسی و عیسی 8 وجود داشته اند. این اعتقاد که در دین مسیحیت و درباره مسیح (علیه السلام) و در

- 1- . سورة جاثية، آية 16
- 2- . سورة مائدة، آية 75
- 3- . سيد جعفر حميدي، تاريخ اورشليم (بيت المقدس) ص 151؛ لويس مارشالكو، فاتحين جهاني، ص 32
- 4- . سورة نساء، آية 156
- 5- . سورة مريم، آية 29
- 6- . سورة مريم 29 تا 33

دین یهود درباره عزیر مطرح کرده است در نتیجه تأثیر فرهنگ و اعتقادات کفرآمیز دیگر اقوام بوده است. (1)

مسیحیان معتقدند که سلطنت و حکومت عیسی (علیه السلام) ابدی است (لوقا 1 : 34-30). در قرآن آمده است: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَقَّيْكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (2) «[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا- می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد». با توجه به معنای آیه قرآن می گوید: کسانی که پیرو مسیح (علیه السلام) باشند تا روز قیامت بر کافران (یهودیان) برتر و مسلط هستند، در صورتی که در انجیل تحریف شده این برتری پیروان مسیح (علیه السلام) بر کافران را تا روز قیامت به سلطنت مسیح (علیه السلام) تا ابد تعبیر کرده اند.

قرآن از زنی جز مریم (علیها السلام) اسم نبرده است و او را

برگزیده و پاک می نامد: «وَطَهَّرَكِ وَاصَّ طَهَّاكِ» (3) حضرت مریم (علیها السلام) زنی پارسا، پاکدامن، مؤمن و از خاندان نبوت بوده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» (4) از این آیه برمی آید که فرقه ای از مسیحیت بوده اند که احترامی فوق العاده و در حد پرستش حضرت مریم (علیها السلام) را داشته اند. آیه شریفه نمی گوید که آنان در نام گذاری هم مریم (علیها السلام) را خداوند خوانده اند و خدا قرار دادن شخصی، غیر از خدا خواندن اوست؛ خدا قرار دادن عملی با عبادت و خضوع، در حد عبودیت صدق می کند؛ (5) چنانکه خدا می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (6) «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده».

حضرت عیسی (علیه السلام) از مادری به دنیا آمد که دوشیزه بود. مسیحیان و مسلمانان به این مسأله اعتقاد دارند اما برای مسیحیان باورکردنی نیست که چنین موجودی بشر باشد، ولی نزد مسلمانان مسلم است که عیسی (علیه السلام) بشر است و آفرینش غیرعادی او منافاتی با بشر بودن او ندارد. آدم و حوا نیز خلقت غیرعادی داشته و بدون پدر و مادر بودند و این مسأله نزد اهل کتاب مسلم است، ولی عجیب این است که آن ها هرگز توهم نکردند که به دلیل غیرعادی بودن آفرینش، خدا یا فرزند خدا یا از اقانیم ثلاثه هستند. اما همین ها بعدها برای خدا به داشتن فرزند قائل شده اند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (7) چه دلیلی داشت که عزیر و عیسی 8

را فرزندان خدا دانسته ولی درباره آدم و حوا معتقد نشدند که آن ها فرزندان خدایند؟ اگر پدر نداشتن موجب خدا یا فرزند خدا بودن است، نداشتن پدر و مادر که امتیازی بزرگ تر بوده و به طریق اولی موجب خدا یا فرزندان خدا بودن است. خداوند مثل حضرت عیسی (علیه السلام) را مانند خلقت آدم دانسته است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ الْحَقُّ

ص: 132

1- . سورة توبه، آیه 30 و 31؛ سورة مائده، آیه 17، 72، 73، 75 و 116؛ سورة نحل، آیه 51؛ سورة نساء، آیه 171؛ سورة مریم

2- . سورة آل عمران، آیه 55

3- . سورة آل عمران، آیه 42

4- . سورة مائده، آیه 116

5- . فرقی بین خدا قرار دادن مسیح 7 و مادرش در این تعبیر وجود ندارد. خدا گرفتن یعنی اعتقاد به خدا بودن آنها و پرستش آنها به عنوان

خدا.

6- . سورة جاثيه، آيه 23

7- . سورة توبه، آيه 30

مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُؤْمِتِينَ» (1) در آیه دیگر درباره مادی و بشری بودن عیسی (علیه السلام) و مریم (علیها السلام)

می گوید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (2) عیسی (علیه السلام) منحصرأً بشری است فرستاده خدا نزد بندگان و او بر بسیاری از مخلوقات فضیلت دارد. اگر مسیح (علیه السلام) خدا بود، پس چرا می خورد و می آشامید و می خفت و چگونه او را به دار زدند و مُرد و نظایر اینها؟!

علامه طباطبایی می نویسد: قرآن از میان همه افعال، تنها غذا خوردن را نام می برد زیرا بهترین دلیل بر مادی بودن شخص و لازمه احتیاج اوست که مغایر با الوهیت است و پر واضح است آن کس که طبیعتاً گرسنه و تشنه می شود با خوردن و نوشیدن رفع گرسنگی و تشنگی می کند و تنها نیازش را به غیر نشان می دهد. الوهیت چنین کسی چه معنایی می تواند داشته باشد؟ چون کسی که نیاز او را احاطه کرده است و در رفع آن به دیگری محتاج است خود ناقص است و به یاری دیگری تدبیر می کند. چنین کسی نمی تواند خدای غنی به ذات باشد، بلکه او آفریده ای است که تدبیر او به سبب پروردگاری است که تدبیر بشر به او وابسته است.

پیام حضرت عیسی (علیه السلام) برای یهودیان پیام وحدت خداوندی بود، ولی بنی اسرائیل در مقابل این پیام موضع گرفتند و ظهورش را قبول نکرده و قصد جانش کردند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (3) مسیح (علیه السلام) آنان را به عبادت خدای خود و خدای بنی اسرائیل دعوت کرد. تنها ذات خدای متعال سزاوار پرستش است زیرا پروردگار همه آفریدگان اوست و همه انسان ها بنده و پرورده اویند. از این رو عبادت کسی جز او روا نیست چون پرستش بنده جائز نیست. از آیه می فهمیم که بنی اسرائیل از شریعت موسی (علیه السلام) منحرف شده بودند و غیر خدا را می پرستیدند. مسیح (علیه السلام) آمد تا آنها را به خداپرستی برگرداند. «رَبِّي وَرَبَّكُمْ» دلالت بر این دارد که پروردگار همه یکی است. ایمان، همان صراط مستقیم و کفر، انحراف از آن صراط است.

چنانکه از کلام الله مجید استفاده می شود برخی از مسیحیان حتی به الوهیت حضرت مریم (علیها السلام) نیز اعتقاد داشتند: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَلَمْ أَتَ فُلْتًا لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (4) «به هر تقدیر اعتقاد به الوهیت مسیح مقدمه ای بود برای ظهور اومانیسیم در تاریخ» (5). در قرآن به این واقعیت تصریح شده که عیسی (علیه السلام) خود را بنده خداوند می دانست و بر نفی الوهیت پافشاری داشت و مردم را از پرستش خود باز می داشت و به پرستش خداوند ترغیب می کرد: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (6) «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» (7) «مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (8) «جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم

ص: 133

1- . سورة آل عمران 59 و 60

2- . سورة مائده، آیه 75

3- . سورة مائده، آیه 72

4- . سورة مائده، آیه 116

5- . سید عباس معارف، نگاهی دوباره به مبانی حکمت انس، ص 408 و 409

6- . سورة مریم، آیه 30

7- . سورة زخرف، آية 64

8- . سورة مائدة، آية 117

[گفته ام] که خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی». از این آیه بر می آید که الوهیت مسیح (علیه السلام) در زمان رسالت او شنیده شده و عیسی (علیه السلام) خود به مقابله با آن پرداختند: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» (1) «وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (2) «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (3) «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (4) همه این آیات دلالت بر این دارد که عیسی (علیه السلام) رسول و بنده خدا بود. و قرآن او را فرزند مریم (علیها السلام) و رسولی که با وحی الهی تأیید شده و عقیده به توحید را شعار خود دانسته معرفی می کند: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُفَرِّقِينَ» (5) اینکه خداوند مسیح (علیه السلام) را وجیه دو سرا دانسته، در واقع به قصد تکذیب بهتان و اتهام یهود به آن حضرت است. و اگر اتهام یهود بر عیسی (علیه السلام)

راست بود مانع وجیه قلمداد شدن او در دنیا و آخرت می شد. قرآن تصریح دارد که مسیح (علیه السلام) نه کشته شد و نه به صلیب کشیدند: «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (6) بلکه خداوند او را حفظ کرد. مسیح (علیه السلام)

مردی عابد بود و این امر در همه انجیل بارها ذکر شده است. البته معلوم است که خدا را عبادت می کرد و در برابر خدا سجده می کرد، نه بر خود و این ثابت می کند که او خدا نبوده است. عقیده به مصلوب شدن مسیح (علیه السلام)

و خدا بودن او تضاد دارد، زیرا کسی که مصلوب می شود و نمی تواند خود را حفظ کند نمی تواند خدا باشد، چه رسد به آن که قادر مطلق تصور شود.

انسان و گناه

مسیحیان معتقدند که عیسی (علیه السلام) از جهان بالا برای تطهیر فرزندان آدم و پاک کردن آنها از گناه آمد و خود را فدا کرد و مصلوب گشت.

این اصل خلاف خرد و دانش های قطعی الهی است. اگر بر فرض فرزندان آدم دچار آلودگی و گناه باشند باید خودشان در تطهیر خود بکوشند، نه اینکه دیگری به دار آویخته شود تا آنان را پاک کند. آیا در منطق عقل و خرد صحیح است که بی گناهی را به خاطر گناه دیگری مجازات کنیم؟ قرآن می فرماید: «أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرَىٰ» (7) «که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد». عقیده به تحمل گناه و فدیة موجب می شد کسان بسیاری از گردن نهادن به دستورهای الهی بخاطر اینکه دیگری به جای آنها کیفر می بیند، دست بردارند و در نتیجه، علاوه بر آنکه از رساندن خود به کمال خود باز می ماندند، این عقیده ضربه جبران ناپذیری هم بر مصالح اجتماعی می زند.

تورات و انجیل کنونی گذشته از آنکه تحریف یافته و اشتباهات فراوانی دارند در احکام محدودند و هیچگاه نمی توانند نیازمندی های بشر را به تمام و کمال پاسخ گویند و یک کتاب هدایت و دستور زندگی باشند. و اصولاً مسیحیت کنونی بر منطق استوار نیست، از اندیشه تثلیث گرفته تا مسأله فداء

ص: 134

1- . سورة صف، آیه 6

2- . سورة آل عمران، آیه 49

3- . سورة بقره، آيه 87 و 253

4- . سورة آل عمران، آيه 49

5- . سورة آل عمران، آيه 45

6- . سورة نساء، آيه 157

7- . سورة نجم، آيه 38

مسیح (علیه السلام) برای فرزندان آدم، و نیز مسأله تولد خدای مسیح! آیا عقل می پذیرد که خدا متولد شود؟ پس این خدا قبل از تولد کجا بود؟ مسیحیان اثری ملموس در اختیار ندارند، نه قبر مسیح (علیه السلام)، نه مادر، نه حواریون، و نه صورت واقعی از خود کتاب «انجیل». حقیقت این است که اندیشمندان مسیحی هرگز این اصول را از صمیم دل نمی پذیرند و برای فرار از آن به تعبد و «فراخرد» پناه می برند. گناهکار دانستن انسان، و بخشوده شدن از آن گناه با قربانی شدن انسانی دیگر، بخشی از الهیات و آموزه های دین مسیحیت شده است و به دست آباي کلیسا از جمله قدیس آگوستینوس، تبلیغ و ترویج شد. مخالفت با این آموزه، مخالفت با دین به حساب آمده و موجب انواع محکومیت ها می شده است. از مخالفان اولیه می توان به پلاگیوس کشیش معاصر آگوستینوس اشاره کرد که به اصرار وی از مقام کشیشی برکنار و بدون سر و صدا ناپدید شد. (1)

تعالیم پلاگیوس با محوری ترین آموزه های الهیات پولس تعارض داشت. اگر سرشت انسان با گناه نخستین آلوده به گناه نشده است و اگر او با اختیار و قدرت خود می تواند نجات یابد، پس تجسد و تصلیب خدا بی فایده می شود و به این ترتیب مسیح (علیه السلام) دیگر آن خدایی نیست که برای نجات آمده، بلکه یک انسان نمونه است. پلاگیوس انسان را در اعمال خود و در پیروی از شریعت آزاد می دانست و می گفت که هر کسی مسئول کارهای خویش است. آگوستینوس می گفت که آدم پیش از سقوط در انتخاب خیر و شر آزاد بود ولی پس از نافرمانی و سقوط، آزادی اراده را از دست داد و این کیفیت یعنی فساد طبیعت از او به فرزندانش انتقال یافته و انسان ساقط، اسیر شهوت و گناه است و از آن گریزی ندارد.

عقل از این آموزه و حکم به گناهکار بودن انسان بی آنکه خودش از آن آگاه باشد و یا گناهی از او سر بزند رو برمی تابد. این مسأله در میان اندیشمندان و متکلمان مسیحی تحت عنوان «منارعه پلاگیوس» مطرح است که هنوز توجیه منطقی ای از آن به دست نیامده است.

موضوع آفرینش آدم، در دین اسلام از اهمیت بسیار برخوردار است. آدم از دیدگاه اسلام، نخستین پیامبر است. داستان آدم 7 با مسأله «عصمت پیامبران» گره خورده است. بر پایه اعتقاد مسلمانان چون پیامبران رسانندگان پیام خدا به مردم هستند و با همه امور دینی و دنیوی مردم سر و کار دارند، باید از هر گناه و آلايش کاملاً پاک باشند و گرد هیچ خطایی بر دامنشان ننشینند تا مردم به گفتار و کردار ایشان اعتماد کامل کنند. شرط رسیدن به این مقام عصمت، همراه شدن توفیق الهی با اراده آنان است تا مصونیت از گناه امکان یابد. پیامبران نه اندیشه بد، نه گفتار بد و نه کردار بد دارند؛ چنین حالتی عصمت خوانده می شود.

اما مسأله این که شیطان آنان را به لغزش کشانید و از جایی که بودند آنان را آواره کرد: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (2) و «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى؛ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (3) و جز اینها پاسخش این است که آنجا دار تکلیف نبوده و آنچه از آدم سرزده ترک اولی بوده نه معصیت. (4)

ص: 135

1- . تحقیقی در دین مسیح، ص 346

2- . سوره بقره، آیه 36

3- . سوره طه 120 و 121

4- . برای پاسخ تفصیلی به کتاب شریعت مرتضی علم الهدی «تنزیه الانبیاء و الاثمه» مراجعه کنید.

در آموزه اسلامی آموزش گناه به گونه ای تضمین شده نیست که شخص قبل از ارتکاب به گناه اطمینان به بخشش داشته باشد و این اطمینان موجب جسارت وی در انجام محرمات و ترک واجبات شود، برخلاف کاتولیک های قرون وسطی که با فروش آموزش نامه ارتکاب گناه را به مزایده و مناقصه می گذاشتند. (1) در اسلام هیچ کس حق معامله بر سر گناهان را ندارد. کسی که از گذشته خود نادم شده فقط لازم است به خدا بازگشت کند و در این میان روحانیت نقشی میان خداوند و گناهکار ندارند. تنها در صورتی ممکن است توبه از گناه، جنبه علنی داشته باشد که گناه اجتماعی و علنی بوده باشد. در صورت ارتکاب گناه مخفی، آدمی نمی تواند دیگران را از گناه خود آگاه سازد. او نه مجاز است که شخصیت خود را پایمال کند و نه مجاز است حرمت گناه را با علنی کردن آن کم رنگ سازد.

اسلام اعتقاد به گناه نخستین را مطلقاً منکر است و هر انسانی را هنگام تولد پاک و عاری از گناه می داند. در واقع هر فردی مسئول اعمال خودش است. خداوند نیازی ندارد انسان بی گناهی مانند عیسی مسیح (علیه السلام)

را برای بخشیدن گناه اولیه (به فرض که چنین باشد) به صلیب بکشد. او می تواند نسل انسان را بدون آنکه بی گناهی آزاری ببیند ببخشد. گناه با انجام اعمال نیک شسته و پاک می شود، نه با ارتکاب قتل.

در آموزه اسلامی به جای آموزه فداء، شفاعت، جایگاه ارزشمندی دارد. شفاعت یعنی شفاعت کننده در نزد خدا چنان مقرب باشد که دعا به درگاه او، زمینه ساز ترحم و عفو خداوند درباره بنده ای

بشود که زمینه این بخشش را دارد، بدون آنکه تضییقی در دایره قدرت الهی حاصل شود.

علامه طباطبایی در معنای شفاعت آورده است: شفیع از مولا نمی خواهد که از مولویت خود یا از بندگی بنده چشم بپوشد و از خدا نمی خواهد که دست از شریعت و احکام مقرر بردارد یا حکم را درباره این واقعه و یا در مورد دیگر نسخ کند و درخواست نمی کند که خداوند قانون مجازات را بر اندازد، بلکه شفیع پس از آنکه به این سه بُعد یعنی مولویت خدا، عبودیت شخص و شریعت خدا گردن نهاد به صفات سیادت، کرم، جود و شرافت خداوند که اقتضای عفو و اغماض از مجرمان را دارد و یا صفاتی در خود (شفیع)، چون دوستی با مولا و منزلت رفیع خود در نزد او، مدد می جوید و چنین می گوید: از تو نمی خواهم که مولویت خود و عبودیت او را باطل کنی و یا احکام موجود را برداری، بلکه به سبب کرامت تو درخواست بخشش و گذشت دارم، چون عقاب این شخص به تو سودی نمی رساند و با بخشیدن او زبانی متوجه تو نخواهد شد. (2)

مسأله نجات

آیا کفار شدن مسیح (علیه السلام) تنها برای مسیحیان است یا غیر مسیحیان را هم شامل شده و آنها نجات می یابند؟

یهودیان و مسیحیان مدعی هستند که عنایت الهی در حق ایشان بیشتر و کامل تر از عنایت خدا به دیگران است (عهد عتیق، مزامیر 6، 82)؛ (غلاطیان 28 : 3)؛ «قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (3) آن چه اسلام آن را نهي می کند تصور هرگونه بت در اندیشه است، یعنی هیچ چیزی جز خدا را در عالم مؤثر ندانیم و فقط توجه ضمیر خود را منحصرأ به او معطوف داریم: «لا مؤثر في الوجود إلا الله». اسلام

- 1- . ويليام هوردرن، «راهنماي الهيأت پروتستان»، ص 26
- 2- . سيد محمد حسين طباطبايي، الميزان في تفسير القرآن، 1/159، 3/291-305
- 3- . سورة مائده، آيه 18

توحیدی خالص را عرضه کرد و کسانی که تشنه توحید و بیزار از تثلیث و هر نوع شرکی بودند چاره ای جز روی آوردن به آیین صددرصد توحیدی اسلام ندارند.

مسیح (علیه السلام) خود نیز خدا را می پرستید و مادر صدیقه اش نیز خدا را می پرستید و هیچ گاه فرزندش را عبادت نکرد؛ همچنانکه هیچ وقت خودش را پرستید و مسیح (علیه السلام)

هم متقابلاً هیچ گاه مادرش را عبادت نکرد. مسیح صراحتاً رسالت خویش را از جانب خدا به مردم اعلام می دارد: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (1) «و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم».

مسیح (علیه السلام)، خود از نبوت سه تن از پیامبران خبر داد: یکی از گذشته، یکی از زمان حال و سومی از پیامبری که در آینده ظهور خواهد کرد. این سه پیامبر عبارتند: از موسی (علیه السلام)، خودش و احمد صلی الله علیه و آله. مسیح (علیه السلام) تصریح می کند که شریعتش تصدیق کننده آیین موسی (علیه السلام) است و تورات در روزگار او حق و باقی است. آموزه های مسیحیت نتوانسته است دل و جان مسیحیان حق جو و حقیقت خواه را ارضاء و اشباع نماید. به همین جهت است که مسیحیان روشن ضمیر و آگاه از اسلام فاصله ای نداشته و ندارند و اگر با اسلام آشنا شوند قطعاً گمشده خود را می یابند و در برابر آن سر تسلیم فرود می آورند.

اسلام در افکار اصلاح طلبان و مبارزان با نظام امنیتی تأثیر بسزایی داشته است. دعوت مارتین لوتر (1483-1546) اصلاح طلب بزرگ و اشکالاتی که بر پیکر کلیسا وارد ساخت، بهترین نمونه تأثیر اسلام در کلیسا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت عیسی (علیه السلام) را پیامبری اولوالعزم می شناسند که قبل از او مبعوث شده و به او وحی آسمانی شده و او هم آفریده خداست. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تعلیمات پیامبران پیشین، از جمله حضرت عیسی (علیه السلام) را تداوم و تکامل بخشیده است.

اسلام تورات و انجیل را کتاب آسمانی می شناسد: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (2) «این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را». چنانکه می بینیم هر پیامبری به آمدن پیامبر پس از خود بشارت می داد و سرانجام وجود مبارك حضرت عیسی (علیه السلام) به وجود مبارك رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بشارت داد. مسلمانان خود را فرزندان روحانی ابراهیم خلیل 7 می شناسند: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (3) بنیان گذاران آیین توحید، پیامبران هستند. یهود و نصاری خیال می کنند تنها آنان بر حق و در راه شریعت پیامبران هستند، نه دیگران. چنین پنداری را قرآن رد می کند و راه آنان را ضد آیین ابراهیم (علیه السلام) می داند و آیین ابراهیمی را تنها راه مستقیم بهشت و نجات دهنده از دوزخ می داند: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (4) «و [اهل کتاب] گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید؛ بگو نه، بلکه [بر] آیین ابراهیم حق گرا [هستم] و وی از مشرکان نبود».

خداوند بیان می کند که بنیاد اینان بر جهل و آرزو استوار است: «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» (5) و دلیل بر آن ندارند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (6) و سخن اهل کتاب همچون سخن جاهلان است: «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ» (7) زیرا کسی که به کتاب آسمانی خود توجه نمی کند و آن را پشت سر می اندازد همچون جاهلانی است که کتاب آسمانی ندارند.

اعتقاد يك مسلمان آن چيزهايي است كه در قرآن آمده است: اعتقاد به خدای يگانه، به فرشته ها كه پيام خدا را آورده اند، به كتاب هاي آسماني، به انسان هايي كه پيام خدا را به مردم رسانيده اند، به روز قيامت و روز رسيدگي به حساب و كتاب خوبي ها و بدی ها. اسلام كساني را كه از پيام هاي آسماني پيروي مي كنند اهل كتاب مي خوانند. با اينكه قرآن از كتاب هاي آسماني پيش از خود ياد مي كند اما تورات موسي (عليه السلام) و انجيل عيسي (عليه السلام) را تحريف شده مي داند. قرآن از پيامبراني كه پيش از حضرت محمد (صلي الله عليه و آله) آمده اند ياد مي كند: آدم، يونس، يوسف، ابراهيم، داود، موسي، عيسي، يحيي و يعقوب 8. علاوه بر ذكر نامشان، مي آموزد كه هر قومي پيامبر خود را دارد، اما پس از محمد بن عبدالله صلي الله عليه و آله پيامبري نخواهد آمد.

بنابراين خطوط كلي دين يعني اصول اعتقادي و اخلاق، تغييرناپذير است، چنانكه تغيير نكرده است. هرگز پيامبري نيامده كه توحيد و نبوت و معاد را تثبيت و تبين نكرده باشد يا در مسائل اخلاقي و اجتماعي بگويد كه ظلم خوب و ظلم ستيزي بد است، بلكه همگان گفتند كه ظلم بد است و ظلم ستيزي خوب است؛ البته شريعت و منهاج انبياء متفاوت بوده است.

همه انبيا داراي فضيلت بودند، و البته بعضي بر بعضي ديگر برتري دارند: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (8) قرآن پيام و سخن انبياء را يكي مي داند زيرا احكام الهي فطري هستند. قرآن بارها وحدت اديان ابراهيمي را ياد آور شده و تصريح کرده است كه اسلام براي كمال دين موسي و عيسي 8 آمده است: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ؛ مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» (9) قرآن مجيد فلسفه بعثت انبياي مختلف را مشترك دانسته و تلاش همه آن ها را در جهت حق اهدافي يكسان توصيف کرده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (10) «به يقين خدا بر مؤمنان منت نهاد [كه] پيامبري از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا آيات خود را بر ايشان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت به آنان بياورد؛ قطعاً پيش از آن در گمراهي آشكاري بودند». اين آيه اهداف مشترك انبياء را بيان مي كند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (11) «و هر امتي را پيامبري است؛ پس چون پيامبرشان بيايد ميانشان به عدالت داوري شود و بر آنان ستم نرود».

دعوت پيامبران با اين كلمه «خدائي جز خدای واحد نيست» شروع شده و همه دعوت به عبادت خدای واحد داشته اند. در سوره مباركه اعراف در شرح حال حضرت نوح، هود، صالح و شعيب آمده

ص: 137

- 1- . سوره صف، آيه 6
- 2- . سوره آل عمران، آيه 3
- 3- . سوره ابراهيم، آيه 36
- 4- . سوره بقره، آيه 135
- 5- . سوره بقره، آيه 111
- 6- . سوره بقره، آيه 111
- 7- . سوره بقره، آيه 113
- 8- . سوره اسراء، آيه 55
- 9- . سوره آل عمران 3 و 4

10- . سورة آل عمران، آية 164

11- . سورة يونس، آية 47

که همه اینها دعوت خویش را با این کلام شروع کردند: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (1) «ای قوم من خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست». پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز دعوت خود را با کلمه مقدس «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آغاز فرمود. بنابراین دعوت پیامبران با توحید آغاز شده و آن‌ها مردم را به عبادت و پرستش خدا دعوت کرده اند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (2) «بگو ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد؛ پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگوید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]».

اسلام و زندگی

بی گمان هیچ یک از ادیان آسمانی مثل یهودیت و مسیحیت و نیز مکاتب بشری، در کمال و جامعیت هم سنگ اسلام نیستند. اسلام تحولی عظیم و عمیق و تجدیدی روشن در جمیع شئون اجتماعی به وجود آورد. این حقیقت از مقایسه ای کوتاه میان اسلام، به ویژه تشیع که از گنجینه غنی معارف خاندان رسالت بهره مند است و باب اجتهاد را مفتوح می شمارد، با دیگر ادیان و مکاتب آشکار می شود. انسان از جسم و عقل و روح تشکیل شده است. ادیان بر حسب میزان اهتمام به هر یک از این عناصر و شیوه ایجاد ارتباط میان آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارند.

دو آیین بودایی و مسیحیت توجه چندانی به نیازهای جسمانی ندارند. بودایی‌ها معتقدند که سرچشمه دردها و ناراحتی‌های انسان وابستگی به لذت‌های جسمانی است که باید از آن‌ها رهایی یابد. مسیحیت محدوده وسیعی را به مفهوم محبت اختصاص داده و معتقد است که خداوند محبت است. مسیحیت همواره به سوی زهد و کناره‌گیری از دنیا و اتکا بر نیازهای جسمانی دعوت می‌کند. «هیچ فردی نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند زیرا یا باید از یکی نفرت و به دیگری عشق بورزد و یا با یکی همراه و دیگری را خوار و حقیر بشمارد. هرگز نمی‌توانید هم به خدا و هم به ثروت خدمت کنید» (انجیل لوقا).

آموزه اسلامی، به نیازهای جسمانی انسان توجه دارد و آن را پست قلمداد نمی‌کند. در سوره قریش رفع نیاز انسان با غذا را از جمله نعمت‌هایی می‌داند که سزاوار است انسان برای این نعمت از خداوند سپاس‌گزاری کند. از این رو، در بینش اسلامی به وجود نیازهای جسمانی توجه و برای هدایت آن‌ها اقدام شده است. موضع اسلام در رفع نیازهای جسمانی موضعی متعادل بین دو گروه است: کسانی که با زهد و انزوا، انگیزه‌های طبیعی و جسمانی را سرکوب می‌کنند و گروهی که بدون هیچ ضابطه و چهارچوبی به سیر کردن نیازهای جسمانی می‌پردازند.

با توجه به این رویکرد معتدل در تربیت اسلام، جهت‌گیری‌های مثبت در نفس انسان به اندازه انگیزه‌های طبیعی رشد می‌کند. انسان مسلمان در برابر اسراف در اکل و شرب خویش مسئول و مورد بازخواست است. او باید به هنگام اقدام به رفع نیازهای جسمانی خویش، فقرا و محرومان را نیز در نظر

ص: 138

1- . سوره اعراف، آیه 59، 65، 73 و 85

2- . سوره آل عمران، آیه 64

بگیرد. در اینجا مشاهده می شود که در نفس انسان ارتباط متقابلی بین جنبه های جسمانی و روحانی ایجاد می شود.

اسلام جامع جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری است زیرا انسان دارای همه این مراتب است. منظور از جامعیت، این است که اسلام انسانیت را در تمام ابعاد و جنبه هایش در نظر می گیرد و به تمام شئون زندگی فردی و جمعی نظام می دهد و تمام ابعاد، استعدادها، خواسته ها، عواطف، اراده و ویژگی های انسانی را در نظر دارد. اسلام برای جامعه، سرزمین و نژاد خاصی نیامده، بلکه برای کل جهان آمده است تا اصولی را به افراد عالم و جاهل، یکسان تعلیم دهد تا بتوانند خود را به کمال برسانند و در هر زمانی و هر مرحله ای از تمدن بشری روی پای خود بایستند. پس اسلام کامل تر از مسیحیت است، زیرا اگر مسیحیت تنها یک دین است، اسلام هم دین است و هم قانون. (1) در میان تمام ادیان الهی و مکاتب بشری فقط اسلام است که نیرو و توانایی بالقوه ذاتی برای رهبری بشریت و جهت دادن به زندگی او را دارد. اسلام همه امور را در اختیار خدا می داند. اسلام برای همه ازمه و اعصار است، و هیچ وقت کهنه نخواهد شد، زیرا دین فطرت است و دین فطرت یعنی دینی که با طبیعت انسان مطابقت دارد، و قوانین و احکام آن در سیر انسان به سوی سعادت و کمالش مؤثر است. اسلام راه توسعه و تکامل و رسیدن به سعادت را برای تمام جوامع و تمام افراد انسانی در نظر می گیرد. اسلام به هیچ وجه توجیه گر تمدن ها نیست، بلکه از هویت خاص و ملاک های ذاتی خود برخوردار است. اسلام کامل ترین و شامل ترین و جامع ترین نظام ارزشی را به بشر عرضه کرده است. روی گردانی از این مکتب به معنای از دست دادن برترین نظام است.

در آموزه های اسلامی عقیده و عمل صالح هر دو لازم است و همچنانکه عمل بدون اعتقاد صحیح و کارساز نیست، اعتقاد و باور هم بدون عمل صالح و اخلاق فاضله که در منش آدمی تجلی نماید رستگاری نمی آورد. اسلام خیرخواهی برای انسان ها را یک ارزش انسانی قلمداد می کند. لذا وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از یاران خود را به نام پیک اسلام به نزد رهبران سیاسی جهان گسیل کرد، از ایشان خواست: «به خاطر خدا برای مردم خیر خواه باشید؛ زیرا کسی که کار مردم را به عهده گیرد، اما برای خیر مردم تلاش نکند، از بهشت الهی محروم خواهد بود». (2)

اسلام به برقراری پیوند بین تکالیف انسان در برابر خدا و تکالیف او در برابر هموعانش تأکید می ورزد. اسلام با عالی ترین شیوه، امور مادی و معنوی را با هم جمع کرده و بنای معتدلی از این جهات را پایه گذاشته است. اسلام بر ابعاد مادی و معنوی وجود انسان توجه می کند و بر ارزش های باطنی در ایجاد و پرورش زندگی در این دنیا و تدارک زندگی در جهان آخرت تأکید می کند؛ و هرگز انسان را معیار همه چیز قرار نداده است. فقه اسلامی سرشار از قوانین جامع، کامل و شامل است و قادر است تمام مشکلات زندگی اجتماعی انسان را حل کند. کلیات اسلامی به گونه ای تنظیم شده که اجتهادپذیر است.

اسلام در تمام شئون زندگی انسان، تغییرات کامل و همه جانبه ایجاد کرده و برای بشریت بزرگ ترین پیروزی ها را آفریده است. قرآن در مقام توصیف نعمت اسلام که موجب سعادت انسان است می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ

ص: 139

1- . امام خمینی رحمه الله، صحیفه نور، 1/119

2- . مکاتیب الرسول، 1/31

وَكِتَابٌ مُّبِينٌ؛ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1) «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری [خطاهای شما] درمی گذرد؛ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است؛ خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راه های سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند». اسلام دین زندگی است، نه زندگی گریز و با رهبانیت به شدت مبارزه کرده است: «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ» (2). اسلام نه تنها ارتجاعی نیست، بلکه با تجدد و پیشرفت و تکامل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی کاملاً هماهنگ است و انسان را به کسب این توانایی ها تشویق می کند. رسالت اسلام و قرآن به هیچ وجه موجب رکود و جمود و عقب ماندگی جامعه نخواهد شد. خدا از انسان می خواهد که در راستای تحقق بخشیدن به ارزش های والای انسانی در اجرای عدالت اجتماعی بکوشد و هر حقی را به حق دار برساند؛ علاوه بر اینکه خودش ظلم نکند، در اجرای یک نظام عادلانه تلاش و جهاد کند تا این نظام عادلانه برقرار شود: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (3)

اسلام چون شریعتی است ناظر بر کلیه جنبه های زندگی مسلمانان، طبیعتاً مجموعه ای از قوانین مدون الزامی است. اسلام آخرین دستورهای سعادت بشری را آورده و ضامن امنیت عمومی و اجتماعی شده است. اسلام انواع فضایل و علوم را می آموزد: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)؛ و بهترین نوع حکومت ها را تشکیل می دهد و به نیکوترین سیاست مردم را اداره میکند و مهمترین فرهنگ، بزرگ ترین اخلاق و اساسی ترین حقوق را به بشر ارزانی می دارد. حاکمیت دین بر سیاست، حاصل نگاه دینی انسان به عالم و آدم است.

برنارد لوئیس می گوید: برخلاف مسیحیان که سیاست و دولت مداری را امری بشری و پلید که حتی المقدور باید از آن اجتناب کرد، می شمردند، مسلمانان آن را موهبتی الهی می دانستند، زیرا تشکیل نظام سیاسی و تصاحب قدرت حاکم بر آن را ذات خداوندی تجویز کرده است تا آیین او تعالی یابد و قوانین الهی گسترش یافته و فراگیر شود. (4) اسلام بر خلاف مسیحیت، آیینی شریعت گرا و حاوی احکام متعددی است و از مؤمنان می خواهد برای نیل به مقامات معنوی، منقاد و مطیع فرائض شریعت باشند و از ارتکاب گناهان برائت جویند.

سیاست و حکومت و خلافت، الهی است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (5) در زیارت جامعه می خوانیم: «سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ». سیاست اسلام سیاستی است که از هرگونه هوی و هوس و طمع و آلودگی پاک است: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (6) دیانت اسلام دینی توأم با دولت است و ریشه دولت اسلامی در وحی اسلامی قرار دارد.

ص: 140

1- . سورة مائده 15 و 16

2- . مجمع البحرين، ماده رهب؛ نهاییه، ابن اثیر

3- . سورة حدید، آیه 25

4- . برنارد لوئیس، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، ص 64 و 65

5- . سورة ص، آیه 26

6- . سورة ص، آیه 26

شریعت اسلام در تمام حالات و برای کوچک ترین تصرفات صاحبان تکلیف، قوانین خاصی دارد. به راستی جز اسلام کدام مکتب و آیین است که برای همه انسان ها در سراسر اعصار تاریخ و در همه اقطار جهان، آن هم در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی از آغاز تولد (بلکه مدت ها پیش از انعقاد نطفه طفل که مرد در اندیشه گزینش همسر و تشکیل زندگی مشترک می افتد) تا مرگ و بلکه پس از آن نیز دستور داشته باشد و همه افعال اختیاری بشر را در کام زندگی و هر لحظه حیات را در امر و یا نهی ویژه ای بداند و در عین حال احکام و قواعد کلی آن با عقل و فطرت بشر سازگار باشد و مطابق با زمان پیش رود و اصول ثابت آن برآورنده نیازهای معقول آدمی و تعیین کننده خط مشی او در نقاط گوناگون جهان و ادوار مختلف تاریخ باشد.

اسلام جامعه را بر اساس روحیه تعاون و همکاری پایه گذاری کرده است و با تمام توان برای تأمین آزادی مردم و رها کردن آنان از سلطه و نیز در آوردن آنان به بندگی خالصانه خداوند تلاش می کند. اسلام پیش از آنکه کشورها را فتح کند قلب ها را فتح می کند. اسلام، نه طمع مادی او را به رویارویی با مشکلات واداشت و نه طمع سلطه جویی؛ بلکه تنها و بزرگ ترین هدفش این بود که مردم با گرویدن به اسلام سعادت مند شوند.

اسلام دینی جهانی است، یعنی تعالیم آن به طبقه، گروه، جامعه، نژاد و منطقه خاصی اختصاص ندارد، و همه را در بر می گیرد: «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (1) «و حال آنکه [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست»؛ «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (2) «بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده ای باشد». لذا آخرین سلسله از ادیان الهی است و پس از نزول قرآن و آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دیگر کتاب و پیامبری نیامده است. اسلام با داشتن جوهر جاودانه در عین حال که دیرینه است، نوین نیز هست؛ دیرینه است زیرا یک واقعیت شناخته شده از انسانیت کهن را بازیابی و بازسازی کرده است؛ نوین است زیرا وسایل و اسبابی دارد که امکان زندگی در هر زمان و مکان را برای آن انسانیت و بر وفق آن انسانیت میسر می گرداند.

در نظام اسلامی جامعه بر محور توحید بنا نهاده شده است، یعنی محور و مجتمع حبل الله است. در این جامعه انسان ها یک به یک، نامرتب، با آرای منفرد و جدا زندگی نمی کنند. توحید و ایمان است که نیروهای فردی را جهت می دهد و همسو می کند. قرآن به تمامی عناصر اجتماعی که مورد توجه اوست روح توحید و اعتصام بحبل الله می دهد و آن ها را در جهت «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ» سوق می دهد و به دست رسولان، عدالت را در جامعه زنده و مستقر می سازد. اساس اسلام ایمان به پروردگار و زندگی پساز مرگ و ایمان به پیامبران است و کسی که در برابر این اصول اساسی تسلیم باشد مسلمان و با ایمان شناخته می شود.

بنابراین اسلام دینی است که مردم را به سوی خوشبختی و محبت و برادری و یگانگی فرا می خواند. مقررات اسلامی ماهیت اجتماعی دارد و حتی در فردی ترین مقررات از قبیل نماز و روزه، چاشنی اجتماعی در آن ها زده شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقرر داشت که عمل برای تقویت اجتماع، انسان را از عذاب روز قیامت ننگه می دارد، عذابی که بدن ها از شنیدنش به لرزه در می آید: «من زحرج عن المسلمین شیئاً یؤذیهم، کتب الله حسنه و من کتب له حسنه اوجب له بها الجنة(3)»؛ «کسی که از مسلمانان چیزی را که آن ها را می آزارد دور

2- . سورة فرقان، آية 1

3- . أخرجه الطبراني في الكبير ورواته ثقات وفيه «من رفع حجرا عن طريق المسلمين» ورواه في الأوسط من حديث أبي الدرداء وفيه «من أخرج من طريق المسلمين - الحديث-» كما في الترغيب ج 3 ص 619.

سازد، خداوند برایش حسنه می نویسد و کسی که خداوند برایش حسنه بنویسد بهشت برایش واجب می شود». و نیز فرمودند: «من اقر عین مؤمن اقر الله عینه یوم القیامه(1)». کسی که چشم مومنی را روشن کند خدا در روز قیامت چشم او را شاد میکند.

در اسلام معیار کلی برای تشخیص عمل صالح و سعادت اخروی تقوای دینی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (2) «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست»؛ و فقط اعمالی موجب فلاح و رستگاری است که با تقوا همراه باشد: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (3) «و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید». شرع مقدس اسلام هیچ حکمی را موجب دشواری و مشقت مردم وضع نکرده است: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (4) «در دین بر شما سختی قرار نداده است». برای اصلاح فرد و اجتماع امر به عدل و احسان و نهي از فحشا دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (5) «در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می دهد»؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (6) «قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد». آن چیزی که در نهاد ما قرار دارد فطرت سلیم و وجدان خلقی ماست که طبیعتاً خیر و شر را در درون ما تشخیص می دهد و هم اوست که غالباً ندای حق را می شنود و لبیک می گوید و ما را به کار نیک امر، و از کار بد نهي می کند، و ما ناچار می شویم که به صواب و خطای خود پی ببریم و رضایت خاطر بیابیم، یا از کار زشت خود نادم و شرمسار شویم.

در تعالیم اسلامی اصلاح اجتماع و همدیگر، نه تنها حقی مسلم از حقوق مباح است، بلکه همچون امری واجب تشریح شده است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (7) جوهر و اساس اسلام اصلاح افراد جامعه است، همانا امر به معروف و نهي از منکر یکی از راه های اصلاح افراد جامعه است. اسلام با هر گونه گمراهی و تحریف حقایق و نیز به بند کشیدن عقاید مخالف است و در برابر آن ایستادگی می کند. اسلام حصار است الهی که همه حقایق را در درون خود جای داده است و دعوتی است آسمانی به وسعت فراخنای مفهوم وسیع انسانیت. اسلام نه تنها مانع رشد و پیشرفت عقل نشده، بلکه در تکامل و فزونی آن کوشیده است. اسلام اساساً عقل را مایه تکامل و رشد انسانی می داند، ولی همواره آن را از رهنمودهای شرع بی نیاز نمی داند، زیرا انسان در هر حال اسیر خواسته هایی است که احياناً او را از مرتبه عالی انسانیت سقوط می دهد. این شرع است که به کمک عقل شتافته و او را از سقوط نگه می دارد.

برای رسیدن به اهداف تربیت، بهترین و کوتاه ترین راه مسیر اعتدال در تربیت است. و بهترین نظام تربیتی نظامی است که در آن نه امید بیش از اندازه و نه بیم بیش از اندازه حاکم باشد: «خَيْرُ الْأَعْمَالِ إِعْتِدَالُ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ» (8). کمال آدمی در این است که در همه امور زندگی میانه رو باشد. ساختار تربیتی اسلام، ساختاری معتدل است و مردمان را در بسته اعتدال هدایت می کند و به سوی مقاصد تربیتی

ص: 142

1- . أخرج ابن المبارك في الزهد عن رجل بسند ضعيف كما في الجامع الصغير.

2- . سورة حجرات، آية 13

3- . سورة آل عمران، آية 130

4- . سورة حج، آية 78

5- . سورة نحل، آية 90

6- . سورة اعراف، آية 28

7- . سورة آل عمران 104 و 105

8- . غررالحكم، 355

سیر می دهد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْقُذُ السَّنَةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ (1)». امام علی علیه السلام: راست و چپ گمراهی است و راه وسط همان راه اصلی است، کتاب خدا و سنت پیامبر به آن راهنماست و رسیدن به سنت و عاقبت نیکو از این راه میسر است. پاس داشتن اعتدال در اندیشه، احساس، عاطفه، رفتار، کردار، دوستی و دشمنی دستور اسلام و سفارش ائمه معصومین: است.

اسلام به تمام نیروها و استعدادهایی که خداوند به بشر عطا کرده است احترام می گذارد و هر کدام را برای صلاح حال بشریت تا آنجا که ممکن است به خدمت در می آورد تا برای انسان زندگی شایسته ای برقرار سازد. اسلام دین سهل و آسان و شریعت سمحه سهله است «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» (2)؛ «من به آیین استوار و بدون انحراف و راحت و آسان مبعوث شده ام»؛ «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (3) اسلام دین آرامش و قار برای مؤمنان است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه 28). اسلام آیینی فطری است و تکالیف آن با فطرت آدمی هماهنگ است. والاترین هدف اسلام در جامعه اسلامی پایه ریزی مساوات و برادری و برپایی عدل و نابودی پایه های ستمگری و گسترش امنیت و آرامش در میان مردم است. در قانونگذاری اسلام، ستم راه ندارد و هیچ کس بر دیگری حق حاکمیت ندارد. همه در پیشگاه حق برابر هستند. قرآن انسان را خیرخواه و حق جو می داند. اسلام نیز اصالتاً متعرض اموری می شود که مربوط به سعادت بشر است و این سعادت را در سایه اختیار انسان نصیب انسان می کند. نگرش اسلام به دنیا و آخرت پرهیز از هرگونه انحراف و زیاده روی و افراط است. سرای آخرت جهانی بیگانه و جدا از دنیا نیست، بلکه دنیا محل کسب سعادت آخرت است و سرای آخرت در بردارنده کلیه ارزشهای عملی زندگی خواهد بود.

دین صحیح و درست، دینی است که با فطرت انسان و نیازهای کنونی و آینده او هماهنگ باشد. اسلام مظهر حق و حقیقت است. دین اسلام در مقایسه با دیگر ادیان که اندیشیدن در بین پیروان آن ها دشوار است، دین اندیشه است. و به دور از هرگونه افراط و تفریط برای هر دو جهت مادی و معنوی اهمیت قائل می شود. دین اسلام ضمن اعلام خاتمیت خود در زنجیره بلند ادیان و جامعیت خود در سنجش با همه ادیان توحیدی گذشته صریحاً اعلام می کند: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (4) «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید». به لحاظ جامعیتی که در دین اسلام وجود دارد و جامع تمام اصول و مبانی و ارکان ادیان گذشته است خداوند آن را ناسخ همه ادیان پیشین قرار داده و یگانه دین مقبول خود معرفی کرده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (5) و اعلام داشت که هر کس دینی جز

ص: 143

1- . نهج البلاغة : الخطبة 16

2- . اصول کافی، 2/17، باب الشرايع

3- . سورة حج، آیه 78

4- . سورة شوري، آیه 13

5- . سورة آل عمران، آیه 19

اسلام را تبعیت کند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (1) باید توجه داشت که گوناگونی ادیان و مذاهب و دعوی حقانیت هر یک از آنها، نه دلیل بر حقانیت همه و نه دلیل بر بطلان همه است. در این صورت راه معقول این است: برای شناخت دین راستین باید کمر همت بست. لازمه شناخت دین راستین استفاده از عقل سلیم است. «...فَبَشِّرْ عِبَادِ؛ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (2) «...پس بشارت ده به آن بندگان من که؛ به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند». اساس اسلام که در اصول و مبانی خود تحکیم بخش پایه های توحیدی، و رسالت انبیای الهی گذشته است، و در فروع نیز برآورنده نیازهای بشر در سراسر تاریخ است، به تنهایی وارث همه ادیان الهی پیش از خود گردیده است.

در اسلام اخلاق بدون عقیده، به دین جایی ندارد. اصول اخلاقی که رعایتش بر مردم واجب شمرده می شود باید با طبیعت و فطرت بشر و با تمایلات غریزی او موافق باشد تا همه افراد بتوانند آن دستورها را بدون زحمت اجرا کنند. اسلام سراسر نظام تکاملی زندگی انسان را پوشش داده و راه را بر هر نظام دیگری بسته و هیچ روزنه ای برای احساس نیاز در هیچ جنبه ای از زندگی باز نگذاشته است، زیرا این شریعت با قرآن و سنت که پایه قانون گذاری و فقه است تمام نیازهای زندگی را برآورده می کند.

نمونه هایی از احکام جامع اسلام در اجتماع

- 1- رعایت قسط و عدل در حق همه انسان ها.
- 2- حقوق والدین، فرزندان، همسر و حقوق زن.
- 3- احترام به دیگران و تحقیر نکردن احدی از انسان ها.
- 4- قوانین اسلامی پیوسته در جهت مصلحت بشر و دفع زیان از آن است.
- 5- پرهیز از خشونت و زشتی؛ و اسلام تجلی رحمانیت حق بر مردمان است.
- 6- اجرای حدود و قوانین همه برای حفظ حرمت و پاسداری از حقوق انسان ها.
- 7- برطرف کردن نیاز نیازمندان بدون هیچ چشم داشتی و غمخوار یکدیگر بودن.
- 8- شادکردن دیگران و برطرف نمودن غم و اندوه و پاداش فراوان برای این عمل.
- 9- رعایت کردن و احترام گذاشتن به حقوق اهل ذمه که دارای کتاب آسمانی هستند.
- 10- ارج نهادن به خواسته هایی که از فطرت سلیم برخاسته و مطابق با رهنمود شرع است.
- 11- رعایت حقوق همسایه، همسفر و از این قبیل افراد و ثواب های متعدد در عمل به این حقوق.

در آیین اسلام انسان آزاد آفریده شده و در انتخاب خود نیز آزاد است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (3) باور دینی و ایمان چیزی نیست که با اکراه و اجبار و با تهدید و تطمیع و خشونت پیدا شود. دین داری محصول نسبتی است که آدمی با حقیقت متعالی دین برقرار می کند. به همین دلیل اکراه و اجباری در دین نیست زیرا راه از بیراهه به روشنی آشکار شده است.

- 1- . سورة آل عمران، آية 85
- 2- . سورة زمر (17) (18)
- 3- . سورة بقره، آية 256

شریعت اسلام با حکمت و عقل و اندیشه وضع شده است، نه با وهم و خیال. البته عقلانی بودن به معنای آن نیست که بشر بتواند به فلسفه همه احکام پی ببرد، بلکه مراد آن است که این دین خود به گونه ای عرضه شده است که بشر اطمینان دارد که هیچ حکمی از آن غیر عقلانی نیست، حتی اگر به فلسفه آن پی نبریم.

عقل بالاترین موهبت الهی است و قوام حجیت هر حجتی به عقل است. ملاک تکلیف و ثواب و عقاب هم به عقل است. ایمان به خدا و آنچه بر آن مترتب است، تصدیق پیامبران و اعتقاد به آن ها به واسطه عقل بر انسان ها واجب می گردد. با عقل است که حق از باطل و شر از خیر و هدایت از گمراهی تشخیص داده می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»⁽¹⁾؛ «اولین آفریده خداوند عقل است»؛ و در حدیثی دیگر نیز حضرت می فرمایند: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ»⁽²⁾؛ «چیزی بهتر از عقل، خداوند در بین بندگان تقسیم نکرده است». تسلیم در برابر حق و ایمان به توحید رهاورد عقل است. اسلام نقش عقل را در حریم دین پذیرفته و برای آن در قوانین خود حق قائل شده است؛ و آن را یکی از منابع احکام شناسانده است. حکمی در اسلام پیدا نمی شود که مخالف عقل باشد. تربیت اسلامی به رشد عقل ترغیب می کند. تنزل ارزش جاهلیت در قرآن به دلیل پس زدن عقل و فروکش کردن علم و دانش است.

در آموزه اسلامی عواملی نهفته است که عقل را بر اساس شیوه جامع نگری تربیت می کند. این جامع نگری محصول همان جامعیت عقیده اسلامی و تشویق قرآن به تفکر و تأمل جامع الاطراف درباره پدیده هاست. انسان می کوشد که از طریق عقل به فهم صحیح و درک درست امور نائل شود.

اسلام - به ویژه مذهب تشیع - بالاترین اهمیت و بها را به عنصر عقل داده است، تا آنجا که عقل را کنار کتاب و سنت از منابع اصیل شمرده است. پیوندي که در اسلام میان عقل و دین هست در هیچ دینی یافت نمی شود؛ نمونه اش مسیحیت است که میان ایمان و عقل تضاد قائل است. اسلام عقل را پیامبر باطنی خدا می شمرد. امیرالمؤمنین 7 می فرمایند: «الْعُقُولُ أُمَّةُ الْأَفْكَارِ»⁽³⁾؛ «عقل ها پیشوایان اندیشه اند» و امام رضا 7 فرمودند: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ»⁽⁴⁾؛ «برترین خرد، خودشناسی انسان است» و همچنین فرمودند: «صَدِّيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ»⁽⁵⁾؛ «دوست هر انسانی عقل او است و دشمن او جهلش». امام صادق 7 نیز فرمودند: «الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»⁽⁶⁾؛ «عقل آن است که به وسیله آن خدای رحمان پرستش شود و بهشت به دست آید». روایات در باب عقل و علم بسیار است که به همین چند روایت بسنده می کنیم.

اسلام و مساوات

اسلام دارای موضعی قاطع درباره مساوات است و در قرآن چنین استظهار می شود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»⁽⁷⁾ «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید؛ در

- 2- . الكافي، ثقة الإسلام كليني، جلد 1، ص 11 و 12
- 3- . بحار الأنوار، جلد 1، ص 96
- 4- . بحار الأنوار، جلد 78، ص 352
- 5- . الكافي (ط-الإسلامية)، جلد 1، ص 11
- 6- . الكافي، كليني، جلد 1، ص 11
- 7- . سورة حجرات، آية 13

حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست؛ بی تردید خداوند دانای آگاه است». مساوات برگرفته از یگانگی سرشت خلقت است. و اگر برتری وجود باشد بر اساس نژاد و رنگ نیست؛ بلکه به ایمان عمیق و عمل صالح است. آزادی و مساوات واقعی را اسلام ارائه کرده است و اسلام، انسان ها را عضو یک خانواده می داند. ریشه این مساوات از توحید اسلام نشأت می گیرد. خطابات «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یا «یا بنی آدم» نشان از مساوات داشته و در

همه احکام اسلامی مساوات اجتماعی رعایت شده است و میان مردم هیچ فرقی نیست. اسلام حق غایب، سفیه، مجنون و بلکه جنین را مانند یک فرد کامل حفظ کرده است. شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین کسی بود که بیش از همگان اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت فرمود.

اسلام عقیده مادی نیست که بتوان با معیار های مادی سنجید، بلکه عقیده ای است که مادیت و معنویت هر دو را دربر می گیرد و ممیزه اسلام تعادل و توازن است که میان دنیا و عبا و معاش و معاد برقرار شده است. علاوه بر اینها، اسلام با نیازمندی های مردم هر عصر و زمان مطابقت دارد و با علم و فرهنگ سازگار است.

اسلام قوانینش را با رعایت عدل و برابری بر پایه فطرت بشر وضع می کند. اسلام به همه می گوید: تو حقوقی داری که خرسندت می کند، اما درست در ازای حقوقی که خواهان آنی تکالیفی بر عهده داری که باید انجام دهی وگرنه ستم روا داشته ای.

زندگی تنها با برابری در حقوق و تکالیف استوار است وگرنه مظلوم و ظالم درست می شود. اسلام معتقد است که مسلمان به هر درجه از ایمان برسد هرگز تکلیف از او ساقط نمی شود، حتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله). اسلام در همه شئون نظر داده و برای خلوت و جلوت و همچنین سفر و حضر انسان تکلیف روشن کرده است. ممکن نیست موضوعی فردی و اجتماعی پیش آید و اسلام در آن مورد پیش بینی نکرده باشد و آن موضوع مشمول یکی از احکام خمسه نشود.

اسلام و علم

اسلام هرگز با هیچ وسیله ای از وسایل ارتقای فکری، علمی، صنعتی و آموزشی و بالاخره با تحصیل نیروی جسمی و روحی مخالف نیست. دین در اصل خود از هویتی علمی برخوردار است. علمی که اسلام به آن حرمت می نهد علمی است که برای جوامع بشری سودمند باشد و معیار مفید بودن آن این است که انسان را به سوی خداوند سوق دهد و باعث رضای او شود.

تاریخ گذشته و حال جوامع اسلامی بهترین گواه بر این مطلب است و به روشنی آشکار می سازد که اسلام نه تنها هیچ گاه مانع پیشرفت نیست، بلکه علاوه بر موافقت کامل، تشویق کننده و ترغیب کننده آن نیز هست و نیز بالاتر از آن، نشان بارز ملت اسلام را همان پیشرفت همه جانبه می داند و مسلمانی که در این راه کوتاهی ورزد به گناه تقصیر و تخلف نکوهش می شود.

اسلام ذاتاً طرفدار قانون است. و برای پیاده کردن صحیح اصل آزادی و اختیار، رعایت قوانین را الزامی می داند. این دین، تنها دین عبادت نیست، بلکه سراسر زندگی بشر را می سازد. اسلام دین گوشه نشینی نیست «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»⁽¹⁾. در اسلام هیچ گونه تناقض و ابهامی به چشم نمی خورد و هیچ یک از رهاوردهای اسلام با اندیشه بشری و با عقل آدمی تعارض ندارد.

1- . مجمع البحرين، ماده رهب؛ نهايه، ابن اثير

اسلام در کل و جزء، برای رسیدن به کمال، راهی مشخص نشان می دهد و انسان را در هیچ مرحله ای وانمی گذارد. اسلام مکتب سعادت بخش انسان هاست و طبیعتاً احکام اسلامی از مقوله تکلیف هستند، نه توصیف. اسلام با دلایل و براهین و فراخواندن انسان به تأمل و تفکر راه راست را نمایان ساخته و پس از آن انسان را در اختیار کردن یکی از دو راه آزاد گذاشته است. بنای شریعت مقدس اسلام، به آسان گیری بر مردم و تسهیل وظایف آنان گرایشی عظیم دارد و اجبار در آن راه ندارد.

در جهان بینی اسلامی، تمام انسان ها به خدا وابسته اند و هرچه شخص به خداوند وابسته تر باشد بیش تر از محبت الهی برخوردار خواهد بود و این رابطه بی واسطه میان انسان و خدا برقرار است. با بهره گیری از این جهان بینی است که اسلام تمام زنجیره های دست و پاگیر بشر را از هم می گسلد و همه دشواری ها را از سر راه برمی دارد و جامعه ای بر پایه باورهای توحیدی برقرار می سازد.

در اسلام خداوند انسان را چه در فعالیت های زیستی و چه در عبادت و طاعت و پیمودن راه تقرب، مدد می فرماید. این امداد مداوم همچون جریان فیض، جاری است. در باور یک مسلمان، شریعت بیان اجباری و تحمیلی از جانب خدا نیست، بلکه کلید هدایتی است که برای تسهیل هستی آدمی در جامعه و محیط طبیعی او از طریق تعادل امکانات و نیازها، وضع شده است تا از جهان صنع خداوند به بهترین شکل ممکن بهره گیرد. این شریعت مقدس ابدی و کلی است؛ زیرا بر تمامی نژادها و ملیت ها و نظام های اجتماعی و سیاسی اشراف دارد؛ و ازلی است، زیرا با سرشت ذاتی انسان (مستقل از بعد زمان و مکان) کاملاً منطبق است. اسلام به طور ذاتی حقیقتی است که پاسخگوی عقل و ضامن اختیار و اراده است. لذا اسلام قصد دارد، عدم یقین و تردید و تزلزل خاطر را از میان بردارد.

تربیت شدگان اسلام حقیقی، بینا و دانا، کریم، آزاد از دنیا، مطیع خدا، عزیز و اهل شجاعت و استقامت هستند. ارمان اسلام، آزادی، بینایی، ارجمندی، برابری، دادگری، آسودگی و بندگی خداوند است و زندگی حقیقی با این امور معنا می یابد.

در ادیان توحیدی بندگی خدا اصل است. دستورها و تعالیم دینی همگی مردم را به خدای یگانه و پذیرفتن هدایت انبیاء دعوت می کنند. این دعوت مسبوق به حریت و انتخاب آگاهانه انسان ها است. اساس اسلام بر حکم فطرت بشر است، فطرتی که هیچ انسانی در احکام آن تردید نمی کند و کمال انسان در زندگی اش را همان می داند که فطرت بدان حکم کرده باشد و به سویس بخواند و این فطرت حکم می کند به اینکه تنها اساس و پایه ای که باید قوانین فردی و اجتماعی بشر بر آن استوار باشد توحید است.

اسلام از آغاز ایدئولوژی قوی و منحصر به فردی از اصول اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را بنیاد نهاد. اسلام نه تنها برای زندگی و مرگ مناسب است، بلکه براساس اصول برابری، عدالت، برادری و آزادی نوعی نظم اجتماعی را بنیاد می گذارد. هیچ دینی به جامعیت و کفایت اسلام نمی رسد. اسلام نه تنها پیام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، بلکه پیام الهی از آدم تا نوح و پیام ابراهیم، موسی و عیسی که در نهایت در پیام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) تجسم یافته نیز هست. اسلام در طول حیات پایه گذاری خود تأثیری چشمگیر بر جای نهاد. اسلام انسان ها را از همه نژادها و در همه مکان ها و حتی در درون دولت اسلام، مسلمان و غیرمسلمان را در برابر قانون مساوی می داند. از این روی اسلام نه به خاطر رشد فردی، بلکه

برای پیشرفت اجتماع، ملت‌ها و حتی در حالت کلی، انسانیت بر قوانین تکیه می‌کند. قرآن کریم متضمن حقوق الهی است و لذا برتر از هر حقوقی است که در گذشته، حال و آینده به دست انسان ساخته شده است.

تحقق عدالت اجتماعی نیازی است پایدار و ثابت که از سرشت و فطرت بشر ریشه می‌گیرد و در هر شرایطی و برای هر جامعه‌ای مطلوب و مفید است. اسلام اقامه عدل و قسط را هدف نظام اسلامی دانسته و در قرآن آمده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (1) «به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند». توحید از مبانی عدالت و قسط محسوب می‌شود؛ مردم برابر و یکسان، خدای واحدی دارند و اعتقاد به یگانگی رب و پروردگار زمینه ساز حقوق برابر و عدالت برای آنان می‌گردد.

در اسلام به مقتضای حکمت، برای ترقی نفوس از حسیض فقر و عبودیت به مرتبه غنای ربوبی که انسان قدر خود را بداند و خود را ارزان نفروشد و در شناسایی خود بکوشد بسیار سفارش شده است. نظر عالی و بلند اسلام این است که حقوق بشریت، محترم است. اسلام همه این شئون را تصریحاً و تلویحاً بیان کرده است. اسلام در پای بندی به معاهدات گوی سبقت را از همگان ربوده است و نمی‌توان در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در دوره‌های بعد، کوچکترین موردی یافت که مسلمانان پیمانی با دشمنان بسته و سپس آن را نقض کرده باشند. اسلام در روابط بین الملل به اصول مشترک تکیه دارد و به همه ملل در چهارچوب مقررات بین المللی یکسان می‌نگرد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر، اصل انسانیت و مشابهت در خلقت را که فراگیرترین اصل مشترک میان ملت‌هاست معیار تعمیم محبت، رحمت و مسالمت قرار داده است.

اسلام دین جامع

اسلام یک دین و در عین حال مجموعه‌ای از قوانین برای زندگی است و دین و جامعه را به هم پیوندی جدایی ناپذیر داده است. در حقیقت اسلام یک پیکر تفکیک ناپذیر و کل واحد است. احکام اسلام در سه قالب کلی مشخص می‌شود: فردی، خانوادگی و اجتماعی. البته هر یک از این سه مورد با دو مورد دیگر تداخل دارد و احکامش از دیگری جدا نیست. اسلام در هدایت مسیر زندگی خصوصی و عمومی پیروان خود می‌کوشد و فعالیت‌های دینی و مذهبی انسان‌ها را تنظیم می‌کند. اسلام مرز بین محدوده‌های معنوی و مادی را مشخص می‌سازد؛ از این رو همواره مستعد پاسخ‌گویی بدیع به مسائل امروزی پیش پای ملل در حال توسعه است که برای توسعه و نوسازی تلاش می‌کنند.

اسلام برخلاف مسیحیت، امور مربوط به اداره حکومت را به امپراتور یا حکمران تفویض نمی‌کند. در حیطه نظام اداری، حاکم حکومت اسلامی آزاد نیست تا مطابق امیال و خواسته‌های خود قانون وضع کند، بلکه این کار باید در چهارچوب قانون اسلام و با نظارت آن صورت گیرد. برخلاف یهودیت که خودش را صرفاً وقف رفاه و سلامتی یک «ملت برگزیده» کرده، اسلام مدعی اختیار جهانی است. از آنجا که اسلام نظام نامۀ جامع زندگی است، با همان جدیتی که به مسائل بسیار کوچک، ساده و جزئی

زندگي عمومي و خصوصي شخص مي پردازد نیاز شدید در امور فردي و اجتماعي، اثبات مي کند که گستره اسلام همه ابعاد انسان را در همه شئون دربرمي گیرد و محدود دانستن به امور فردي مورد پذیرش عقل نیست.

اسلام به زندگي دنيا و حیات آخرت یکسان مي نگرد و هر کدام را بخشی از حرکت انسان و سیر الي الله او مي داند. تضمین سلامت این حرکت و سیر، تنها در شرایط لازم، محیط مناسب و تأمین نیازها و ضرورت های آن ممکن مي گردد. از این روی اسلام برای حیات دنیاي بشر برنامه اي جامع دارد.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

